بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشاینده مهربان

قال الله عزّوجلّ:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

(سورة الأحزاب: الآية ۳۳)

تعداد بسیار زیادی از احادیث شریف نبوی در منابع شیعه و سنی بر این امر دلالت دارند که این آیه مبارکه در خصوص پنج تن آل عبا بوده، و واژه «اهل بیت» ویژه ایشان است و اینان: محمد ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند. به عنوان مثال رجوع کنید به:

مسند احمد(۲۴۱هـ) ۱ /۳۳۱، ۴ / ۱۰۷، ۶ / ۲۹۲ و ۳۰۴* صحیح مسلم(۲۶۱هـ) ۷ / ۱۳۰* سنن ترمذی (۲۷۹ هـ) ۵ / ۳۶۱ و ... * *السنن الکبری* نسائی (۳۰۳ هـ) ۵ / ۱۰۸ و ۱۱۳* *الذریة الطاهرة النبویة* دولابی (۳۱۰ هـ) ۱۰۸* *المستدرك علی الصحیحین* حاکم نیسابوری (۴۰۵ هـ) ۲ / ۴۱۶، ۳ / ۱۳۳ و ۱۴۶ و ۱۴۷* *البرهان* زرکشی (۷۹۴ هـ) ۱۹۷* *فتح الباری شرح صحیح البخاری* ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ) ۷ / ۱۰۴* *اصول الکافی* کلینی (۳۲۸ هـ) ۱ / ۲۸۷* *الامامة والتبصرة* ابن بابویه (۳۲۹ هـ)/ ۴۷، ح ۲۹* *دعائم الاسلام* مغربی (۳۶۳ هـ) ۳۵ و ۳۷* *الخصال* صدوق (۳۸۱ هـ)/ ۴۰۳ و ۵۵۰* *الامالی* طوسی (۴۶۰ هـ)/ ح ۴۳۸ و ۴۸۲ و ۷۸۳.

و نیز به تفسیر آیه در منابع زیر ر. ک: *جامع البیان* طبری (۳۱۰ هـ) * *أحکام القرآن* جصّاص (۳۷۰ هـ) * *أسباب النزول* واحدی (۴۶۸ هـ) * *زاد المسیر* ابن جوزی (۵۹۷ هـ) *الجامع* لأحکام *القرآن* قرطبی (۶۷۱ هـ) * تفسیر ابن کثیر (۷۷۴ هـ) * تفسیر ثعالبی (۸۲۵ هـ)؛ *الدر المنثور* سیوطی (۹۱۱ هـ) * *فتح القدیر* شوکانی (۱۲۵۰ هـ) * تفسیر عیاشی (۳۲۰ هـ) * تفسیر قمی (۳۲۹ هـ) * تفسیر فرات کوفی (۳۵۲ هـ) ذیل آیه‌ی اولوا الامر* *مجمع البیان* طبرسی (۵۶۰ هـ) و بسیاری از منابع دیگر.

امامت و ولایت در قرآن

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إنّي تاركٌ فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، ما إن تمسّكتم بهما لن تضلّوا أبداً، وإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليَّ الحوض.

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله می فرمایند:

من دو [چیز] گرانسنگ در میان شما برجای می گذارم، کتاب خدا وخاندانم، اهل بیتم، تا زمانی که به این دو تمسك جویید، هرگز گمراه نخواهید شد وبه درستی که این دو هیچگاه از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

(این حدیث شریف با تعابیر مشابه در بسیاری از منابع سنی و شیعي وارد شده است از جمله: صحیح مسلم: ج۷/ ۱۲۲* سنن الدارمي: ج۲/ ٤۳۲* مسند أحمد: ج۳/ ١٤، ۱۷، ۲٦ و ج٤/ ۳۷۱ و ج٥/ ۱۸۲، ۱۸۹* مستدرك الحاكم: ج۳/ ۱۰۹، ۱٤۸، ٥۳۳)

امامت و ولایت در قرآن

به کوشش جمعی از دانشمندان

مترجم:

احمد ناظم

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

● **امامت و ولایت در قرآن**
به کوشش: جمعی از دانشمندان
ترجمه: احمد ناظم
تهیه کننده: اداره ترجمه معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام
ویراستاری: مصطفی اسکندری
صفحه آرایی: علی اسماعیل‌پور و زینب گلزار
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام
نوبت چاپ: اول
چاپخانه: لیلا
سال نشر: ۱۳۸۷ شمسی / ۱۴۲۹ قمری / ۲۰۰۸ میلادی
تیراژ: ۳۰۰۰
ISBN:
info@ahl-ul-bayt.org
www.ahl-ul-bayt.org

فهرست

حرف اول

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه ی جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک باردیگر به اسلام وفرهنگ تشیع ومکتب اهل بیت علیهم السلام معطوف شد. دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی، و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی وفرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه ی فعّال با شیعیان جهان و به کارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاّق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری در این میدان گام نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه ی تفکّر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و اسلام ناب محمّدی بپردازد. خدا را سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای ((مدّ ظله)) در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز، گام های مهمّی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر وبالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن وعترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی واسلام ولایی بهره مند وسیراب گردد.

براین باوریم که عرضه ی درست وکارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قراردهد و دنیای خسته از جهالت مدرن وخودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را درآستانه ی **عصر ظهور**، تشنه ی حکومت جهانی امام عصر(عج) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی وتلاش علمی محقّقان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفّان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

❁ ❁ ❁

در پایان از تلاش بزرگانی که کتاب حاضر برگرفته از پژوهش‌های عالمانه آنان است و از جناب آقای احمد ناظم که آن را از عربی به فارسی برگرداندند و همچنین از همه همکارانی که در ارائه این اثر ارزشمند ما را یاری کرده‌اند، به ویژه دست‌اندرکاران بخش ترجمه تشکر و قدردانی می‌نماییم.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام

سخن مؤلّفان کتاب

سپاس خدایی را که عقل در رسیدن به ژرفنای معرفتش سرگشته، چشم از دیدن ملکوتش بی‌بهره و سخن از توصیف صفاتش درمانده است. «پس خداوند برتر است از آنچه مردمان وصف می‌کنند»[۱] به جز آنچه بندگان خالص و پاکدل او در وصف می‌آورند؛ همانان که خداوند جانشینشان ساخته و همه نامها را به آنها آموخته و آنان را گواه بر مردم قرار داده است. درود خداوند بر آنان باد به ویژه بر گواه گواهی دهندگان و شفیع شفاعت کنندگان، محمد، خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت او علیهم‌السلام ؛ همانان که خداوند آلودگی را از ایشان زدوده و از پلیدی پاک ساخته و محبت به ایشان را راه رسیدن به خود قرار داده است، لعنت خداوند بر دشمنان و انکارکنندگان فضل و برتری ایشان باد تا روز رستاخیز.

کتابی که در پیش رو دارید چراغدانی است که در آن، چراغ خلافت خداوندی قرار دارد و آن چراغ در پوششی از حجت‌ها و دلایل قرآنی است ، گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود.[۲] در این کتاب بر آنیم تا درباره امامت که اوج کمال مطلوب انسانی و جوهره حقیقی جانشینی انسان ازخدا در زمین به شمار می‌آید و به عبارتی همان ولایت خاصه الهی _که خداوند به اولیای مقرب خویش عطا می‌فرماید_ بحث کنیم.

امامت از منصب‌های والا و گرانقدری است که درک آن جز برای کسانی که خداوند به آنها بینش بالایی بخشیده است، دشوار است و می‌توان گفت از مصادیق حدیث سخت و دشوار است که در روایات بدان اشاره شده است.[۳] در این کتاب به دنبال آنیم تا از رهگذر

---

۱. اشاره به آیه ۱۰۰ سوره **انعام**

۲. اشاره به آیه ۳۵ سوره **نور**

۳. ثقة الاسلام کلینی در کتاب **الکافی** روایات مربوط به این موضوع را در بابی تحت عنوان «فیما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب؛ روایاتی که می‌گویند حدیث اهل‌بیت علیهم السلام سخت و دشوار است» گرد آورده است از جمله روایتی که جابر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که رسول خدا(ص) فرمودند: «انّ حدیث آل محمد صعب مستصعب لایؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه

قرآن کریم و سنت شریف، اصل امامت را ـبدون پرداختن به جزئیات و فروع آنـ اثبات کنیم و هدف ما در این راه، روشن شدن حقیقت و پاسخ گویی به شبهه‌های برخی از اندیشمندان است که منکر وجود آیات قرآنی برای اثبات امامت و ولایت هستند و با وجود دلایل روشن به تکرار گفته‌های بی‌پایه و اساس برخی از گروه‌های گمراه پرداخته‌اند و به این نیز بسنده نکرده‌اند و فقیهان و محدثانی را که در زمینه اثبات امامت اهل‌بیت علیهم‌السلام به تالیف کتاب و دایرةالمعارف همت گماشته‌اند، مورد افترا و بدنامی قرارداده‌اند. ولی حقیقت روشن و آشکار باقی خواهد ماند هر چند اینان فضای فکری جامعه را ناآرام و تشویش‌آلود کنند، چرا که هیچ کس نمی‌تواند حق را پنهان کند، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالارْضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾[1] و اگر حق از هوس‌های آنها پیروی می‌کرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین و هرکه در آنهاست تباه می‌شد.

برای آنکه بتوانیم از بهترین‌ترین زاویه و پاک‌ترین منبع و نیز از همان موضعی که ـبنابر ادعای این افرادـ مورد تردید و انکار قرار گرفته است، وارد بحث گردیم، برآن شدیم تا ابعاد و ویژگی‌های گفتمان امامت و ولایت در اسلام را بر اساس تفسیری دقیق و متمرکز از چهارده آیه از قرآن کریم ـکه به نحوی به این مساله پرداخته‌اندـ مطرح کنیم و برای تایید آنها از احادیث کمک بگیریم. و از آنجا که مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام بر وجود دو ویژگی مهم علم و عصمت در امام تاکید دارد ضروری دیدیم که کتاب را با گفتاری کوتاه درباره علم و عصمت پیامبران و امامان به پایان ببریم.

للایمان؛ حدیث آل محمد سخت و دشوار است و تنها فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده باشد به آن ایمان می‌آورد.» ج۱، ص۴۶۴، باب۱۰۲، حدیث۱. این روایت در بحارالانوار، ج۲، ص۱۸۹، باب۲۶ نیز نقل شده، و علاوه بر آن در روایات بسیاری بر این امر تاکید شده است از جمله در: ج۳۷، ص۲۳۴؛ و ج۲۵، ص۳۸۳-۳۶۶ و ج۴۲، ص۱۸۹، و ج۶۷، ص۱۰۳، و ج۹۶، ص۱۹۱.

۱. **مومنون**/ ۷۱.

﴿رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِی لِلإِيمَانِ أَنْ ءَامِنواْ بِرَبِّكُمْ فَآمَنّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الابْرَارِ﴾[۱] پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواندکه:«به پروردگار خود ایمان آورید» پس ایمان آوردیم، پروردگارا گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران.

۱. **آل‌عمران**/ ۱۹۳.

فصل اول:

خلافت، زیربنای کمال انسانی و هدف آن

آیه خلافت

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الارْضِ خَلِیفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ ۞ وَعَلَّمَ آدَمَ الاسْمَاء کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِکَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَـؤُلاء إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ ۞ قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا الا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ ۞ قَالَ یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالارْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ﴾[1]

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت» فرشتگان گفتند:«آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، تو را تنزیه می کنیم، و به تقدیست می‌پردازیم» فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» و [خدا] همه نامها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبردهید» گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.» فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنها خبر ده»و چون [آدم] ایشان را از نامهایشان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟

۞ ۞ ۞

این آیات درباره یکی از اسرار جهان هستی و هدف آفرینش انسان سخن می‌گوید، به گونه ای که می‌توان از مجموع مفاهیم و نکات آنها برخی از ابعاد مفهوم قرآنی خلافت را دریافت. خلیفه و جانشین خداوند چه کسی است؟ خلافت چیست و معیار آن کدام است؟

هرچند این آیات درباره خلافت به معنای عام ــ یعنی نمایندگی انسان از سوی خداوند برای تصرف در زمین ــ سخن می‌گویند، اما دقت در مفاهیم و پیامهای آن ما را به خلافت به معنای خاص ــ که دربردارنده مفهوم حکومت و سلطه سیاسی است ــ می‌رساند، چرا که

---

۱. **بقره**/۳۰-۳۳.

خلیفه کسی است که جانشین دیگری می‌شود. این واژه در قرآن کریم به دو شکل به کار رفته است:

۱. شکل مفرد: که تنها در دو آیه از قرآن آمده است: یکی در آیه مورد بحث ما: ﴿إِنِّی جَاعِلٌ فِی الارْضِ خَلِیفَةً﴾ و دیگری در آیه ﴿یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الارْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾[۱] ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن.

۲. شکل جمع(خلائف یا خلفاء) که در هفت آیه آمده است:

﴿هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاَئِفَ الارْضِ﴾[۲] و اوست کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] قرار داد.

﴿هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ فِی الارْضِ﴾[۳] اوست آن کس که شما را در این سرزمین جانشین گردانید.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاکُمْ خَلاَئِفَ فِی الارْضِ مِن بَعْدِهِم﴾[۴] آنگاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ خَلاَئِفَ﴾[۵] و آنان را جانشین ساختیم.

﴿وَاذکُرُواْ إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَاء مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾[۶] و به خاطر آورید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد.

---

۱. **ص**/۲۶.
۲. **انعام**/ ۱۶۵.
۳. **فاطر**/ ۳۹.
۴. **یونس**/ ۱۴.
۵. **یونس**/۷۳.
۶. **اعراف**/ ۶۹.

﴿وَاذْکُرُواْ إِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفَاء مِن بَعْدِ عَادٍ﴾[۱] و یادآورید هنگامی را که شما را پس از [قوم] عاد جانشین [آنان] گردانیدیم.

﴿أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاء الارْض﴾[۲] یا [کیست] آن کس که درمانده را ــچون وی را بخواندــ اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد.

پیداست که این دو شکل، در دو معنای متفاوت به کار رفته است: شکل مفرد به معنای جانشینی انسان از سوی خداوند است و شکل جمع به معنای جایگزینی مومنان و پیروان انبیا به جای مشرکان و ستمگران به طور خاص و یا جایگزین شدن قومی به جای قوم دیگر به طور عام ــبه معنای به ارث بردن سرزمین و حکومت از یکدیگرــ است. بنابراین دو نوع خلافت و جانشینی در قرآن کریم به کار رفته است: جانشینی انسان از سوی خداوند که می‌توانیم آن را **جانشینی الهی** بنامیم و جانشینی انسان از سوی انسانی دیگر که می‌توانیم از آن به **جانشینی بشری** یاد کنیم.

بحث ما در مورد جانشینی الهی است و در آیه خلافت نیز همین معنا مراد است زیرا:

۱. در این آیه واژه خلیفه به فردی که جانشینی از طرف او صورت گرفته است اضافه نشده و اشاره ای نیز به آن نشده است و این نوع تعبیر، بیانگر آن است که خلافت مورد نظر در آیه، خلافت از سوی خداوند سبحان است. زیرا اگر درعبارتی که بیانگر جانشینی است به هر دو طرف اشاره شده باشد مساله روشن است، مانند «فلانی را جانشین فلانی و یا جانشین خودم قرار دادم» ولی اگر عبارت، بیانگر هر دو طرف نباشد و تنها به فرد جانشین اشاره کرده باشد ــمثل آنکه رئیس جمهور بگوید: «من در هیأت دولت یک جانشین قرار می دهم»ــ مفهومش این است که آن فرد، جانشین خود رئیس جمهور است یعنی فردی که به جانشینی گمارده شده، جانشین همان کسی است که او را به جانشینی گمارده است،

---

۱. **اعراف**/ ۷۴.
۲. **نمل**/ ۶۲.

هر چند در عبارت، آشکارا به این نکته اشاره نشده باشد. آیه مورد بحث نیز همین گونه است و بنابراین خلافت الهی از آن فهمیده می‌شود.

۲. از سؤال فرشتگان و گفتگوی آنان با خداوند متعال به روشنی برمی‌آید که آنان در صدد سؤال از جانشینی انسان از سوی خداوند متعال بوده‌اند و از پاسخ خداوند و سؤال او از فرشتگان نیز چنین برمی‌آید که مقصود خداوند هم جانشینی الهی بوده است.

۳. نکته دیگری که تایید می‌کند جانشینی مورد نظر در این آیه، جانشینی الهی است، این است که خداوند متعال پیش از آنکه انسان را بیافریند او را به عنوان جانشین به فرشتگان معرفی کرده است و از سویی آیه خلافت، درباره نخستین انسان سخن می‌گوید؛ انسانی که قبل از هر مخلوق دیگری که شایستگی جانشینی خداوند و سروری بر دیگران را داشته باشد، بر زمین قدم گذاشته است. بنابراین معقول نیست که جانشینی بشری مورد نظر باشد، زیرا قبل از حضرت آدم انسانی وجود نداشته است تا آدم جایگزین او گردد، هم‌چنان‌که هیچ مخلوق دیگری که میان او و آدم نوعی سنخیت و تشابه باشد نیز قبل از آدم وجود نداشته است تا آدم جایگزین او شود. از این رو تنها، جانشینی الهی می‌تواند مقصود آیه باشد.

در آیه ﴿یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الارْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ نیز کسی که جانشینی از طرف او صورت می‌گیرد، مشخص نشده است و همان گونه که گفتیم این شیوه، بیانگر جانشینی الهی است نه جانشینی بشری و قرارگرفتن به جای دیگران.

زیربنای جانشینی الهی و قلمرو آن

منطق جانشینی می‌طلبد که فرد جانشین، همسو و هماهنگ باشد با همان کسی که او را به جانشینی گمارده است. نائب و قائم‌مقام نیز باید از نظر اندیشه و رفتار کاملاً دنباله‌رو و نمایانگر کسی باشد که از سوی او نیابت می‌کند.

در آیه خلافت، جانشینی انسان به چیزی مقید نشده و به صورت مطلق آمده است، از این رو وظایف و کارهای مربوط به جانشینی و نیز قلمرو جانشینی و مخلوقاتی که در گستره

این جانشینی قرار می‌گیرند، نامحدود و مطلق هستند و این بدان معناست که خداوند متعال در این دو عرصه به آدم‌ؑ جانشینی مطلق داده است و این اطلاق مؤید آن است که فرد جانشین ضرورتاً باید از نظر اندیشه و رفتار نمایانگر کسی باشد که او را به جانشینی خود گمارده است و کاملاً دنباله‌رو و هماهنگ با او باشد؛ زیرا جانشینی مطلق و نامحدود به معنای آن است که جانشین به طور کامل دنباله‌رو و پایبند باشد و کسی که او را به جانشینی خود گمارده است نیزبه طور کامل به او اعتماد داشته باشد.

روشن است که این درجه از دنباله‌روی و پایبندی نیازمند آن است که فرد جانشین از صفات و ویژگی‌های کسی که او را به جانشینی خود گمارده است و نیز اموری که در آنها به جانشینی گمارده شده است به خوبی آگاه باشد، یعنی از یک سو خداوند سبحان و نامهای نیک و صفات والای او را بشناسد و از سوی دیگر از زمینی که در آن جانشین قرار داده شده و موجوداتی که بر روی آن هستند آگاه باشد و علاوه بر آن باید توانایی لازم برای تصرف و اعمال نظر در آن را داشته باشد.

انسان بدون این علم و آگاهی نمی‌تواند اراده و صفات خداوند را عینیت بخشد و در نتیجه نمی‌تواند دنباله رو و نمایانگر خداوند باشد. هم‌چنان‌که بدون این علم از اداره مخلوقات و انجام اموری که بر عهده او به عنوان جانشین خداوند گذاشته شده است برنمی‌آید.

از این روست که انسانی که از سوی خداوند متعال برای جانشینی برگزیده شده است، نیازمند علم و علم آموزی به میزان کافی و از نوع مناسب است. خداوند این علم را به آدم عطا نموده است: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الاسْمَاء كُلَّهَا﴾ تا از این رهگذر، اساس و زیربنای جانشینی را در او پدید آورد. این علم آموزی به اندازه کافی و مناسب و در حد جانشینی بود: ﴿الاسْمَاء كُلَّهَا﴾ و همان گونه که جانشینی مطلق و نامحدود است، این علم‌آموزی نیز عام است و همه ابعاد مربوط به خالق و مخلوق را که دانستن آنها لازم است در بر می‌گیرد. این علم نه به وسیله الفاظ و معانی ذهنی آنها، بلکه از رهگذر حقایق و مصادیق عینی آنها به انسان عطا شده و از نظر نوع، مناسب با مقام جانشینی مطلق الهی است یعنی بالاترین درجه و عالی‌ترین نوع ممکن از علم است؛ زیرا آدم این علم را مستقیماً از سوی خداوند

دریافت کرده و علمی که خداوند به طور مستقیم به جانشین خود افاضه کند برترین نوع علم است.

آیه مورد بحث نیز این مطلب را تایید می‌کند؛ زیرا علم را به آدم نسبت داده: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الاسْمَاء كُلَّهَا﴾ و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت. و در مورد فرشتگان تنها از خبر دادن سخن گفته است: ﴿ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ﴾ و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد. بنابراین آنچه به انسان عطا شده، علم است و آنچه به فرشتگان داده شده در حدِّ خبر دادن است.

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که جانشینی الهی بر پایه علم استوار است ولی نه هر علمی بلکه علم شهودی که جانشین، آن را مستقیماً و بدون واسطه از خداوند دریافت نموده باشد، نه علم اکتسابی و حصولی. این نوع علم، بنیان و اساس جانشینی الهی است و همین عامل، فرشتگان را بر آن داشت تا به ناتوانی خود از قرار گرفتن در جایگاه جانشینی اعتراف کنند. آنها پیش از آن می‌پنداشتند به خاطر پرداختن به تسبیح و تقدیس خداوند سزاوار جانشینی خداوند گردیده‌اند ولی هنگامی که خداوند همه نامها را به آدم آموخت و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت، به ناتوانی خویش اعتراف کردند و گفتند: ﴿سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا الا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ منزهی تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم.

حال جای این سؤال است که حقیقت نامهایی که آدم فرا گرفت چه بود؟ می‌دانیم که اسم، لفظی است که با آن یک شیء شناخته می‌شود اما منظور از آن در آیه خلافت چیست؟

برای آن چهار احتمال گفته‌اند:

۱. منظور نامهای خداوند سبحان است یعنی الفاظ آنها.

۲. منظور مفهوم ذهنی آن نامها است یعنی آن مفاهیم به ذهن آدمعليه‌السلام القا شده است.

۳. منظور همان نامهای عینی و واقعی است که بیانگر خداوند متعال هستند.

۴. منظور نامهای مخلوقات است.

احتمال اول درست نیست؛ زیرا زبان‌ها و واژه‌ها در آن زمان هنوز پدید نیامده بودند. احتمال دوم نیز درست نیست؛ زیرا مفاهیم ذهنی قابل انتقال دادن و خبر دادن نیستند. احتمال چهارم نیز نادرست است به همان علتی برای احتمال اول گفتیم.

بنابراین تنها احتمال سوم درست است و منظور از نامها، نامهای نیکوی خداوند است و اصطلاح «خبر دادن» در آیه شریفه نیز آن را تایید می‌کند: ﴿أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَـؤُلاء﴾ و نیز ﴿أنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ﴾.

گذشته از آن احتمال دارد این نامها از یک سو نامهای خداوند متعال و از سوی دیگر نامهای دیگر موجودات باشد، زیرا موجوداتی که در آیه شریفه با ضمیر ﴿هؤلاء﴾ (اینان) از آنها یاد شده و ﴿اسماء﴾ به آنها نسبت داده شده است گاهی مظهر صفات نیکوی خداوند خوانده می‌شوند و گاهی در توصیف آنها گفته می‌شود موجوداتی هستند که کمالات همه مخلوقات را به کامل‌ترین شکل آن دارند. بنابراین احتمال، دیگر تعارضی میان روایاتی که نامها را به کوه و بیابان و مانند آن تفسیر کرده‌اند و روایاتی که آنها را به نور معصومین و ارواح پاک ایشان تفسیر نموده‌اند وجود ندارد، و روایات دیگری نیز معصومین را همان نامهای نیک الهی خوانده‌اند.[1] بدون تردید جانشینی مورد نظر در آیه شریفه، مختص به آدم‌علیه‌السلام نیست بلکه جانشینی نوع انسان مراد است؛ زیرا فرشتگان به خدا گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم، و به تقدیست می‌پردازیم.

---

۱. الکلینی، محمد بن یعقوب ، **الکافی**، ج۱، ص۱۹۷، حدیث۴: معاویة بن عمار از امام صادق‌علیه‌السلام نقل کرده است که درباره آیه ﴿ وَلِلّهِ الاسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید.(اعراف/۱۸۰) فرمود: «نحن والله الاسماء الحسنی التی لایقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا» به خدا سوگند، ما همان نامهای نیکویی هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد جز با معرفت ما.

و این سخن با متعدد بودن انسان‌های جانشین و پیوسته بودن این جانشینی سازگار است و از آن چنین برمی‌آید که جانشینی مختص به آدم‌عليه‌السلام نیست و غیر او را نیز در بر می‌گیرد.

خداوند متعال نیز در پاسخ به این سؤال فرشتگان، وجود قتل و فتنه انگیزی در نسل آدم را نفی ننموده، بلکه فرموده است: ﴿إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. از این عبارت فهمیده می‌شود که جانشینی شامل کسانی نمی‌گردد که مرتکب قتل و فساد می‌شوند و باید به کسانی اختصاص داشته باشد که خداوند را تسبیح می‌کنند.

بنابراین جانشینی برای آدمِ نوعی قرار داده شده است نه آدم شخصی و منظور از آدم نوعی، انسان‌های معصومی هستند که علم شهودی را از جانب خداوند دریافت کرده‌اند و از سوی او برای جانشینی تعیین گردیده‌اند؛ کسانی که به مقام جانشینی الهی دست یافته‌اند باید از این ویژگی‌ها بهره‌مند باشند و در نوع انسان، کسانی که قابلیت و شایستگی رسیدن به این مقام را داشته باشند وجود دارند.

از همه آنچه گذشت روشن می‌شود که مقام جانشینی الهی، اوج کمال و نهایت ارجمندی انسان است.

روایات بسیاری وجود دارد که برداشت‌های مزبور از آیه خلافت را تایید می‌کند، از جمله روایتی که شیخ صدوق با دو سند از امام صادق‌عليه‌السلام نقل کرده است. ایشان فرموده‌اند: «إن الله تبارک و تعالی علّم آدم‌عليه‌السلام اسماء حجج الله کلّها ثم عرضهم ــو هم ارواح ــ علی الملائکة، فقال: ﴿أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَـؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ بأنکم احق بالخلافة فی الارض لتسبیحکم و تقدیسکم من آدم‌عليه‌السلام ﴿قَالُواْ سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا الا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ قال الله تبارک و تعالی﴿أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ﴾ وقفوا علی عظیم منزلتهم عند الله تعالی ذکره فعلموا أنهم احق بأن یکونوا خلفاء الله فی ارضه و حججه علی بریّته ثم غیّبهم عن ابصارهم و استعبدهم بولایتهم و محبتهم و قال لهم ﴿أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالارْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ﴾.

خداوند بلند مرتبه همه نام‌های حجت‌های الهی را به آدم﷣ آموخت، سپس ارواح آنان را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید که شما به خاطر تسبیح و تقدیس نمودن خداوند از آدم﷣ به خلافت سزاوارترید، از اسامی اینان به من خبر دهید، «گفتند منزهی تو، ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم» خداوند متعال [به آدم] فرمود: «ایشان را از اسامی آنان خبر ده. و چون [آدم] ایشان را از اسامی‌شان خبر داد» از جایگاه گرانقدر آنان در نزد خداوند بلند مرتبه آگاه شدند و دانستند که آنان برای جانشینی خداوند در زمین و حجت بودن بر بندگان او سزاوارترند. سپس خداوند آنان را از چشم فرشتگان پوشیده داشت و آنان را به ولایت و دوستی آنها فرمان داد و فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟»[1]

در تفسیر عیاشی، از ابن عباس نقل شده است که: درباره آیه ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الاسْمَاء كُلَّهَا﴾ از امام صادق﷣ پرسیدم: خداوند به آدم چه آموخت؟ فرمود: «الارضین و الجبال و الشعاب و الأودیة» [نام] زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها، و بیابان‌ها [را آموخت]. سپس به فرشی که زیر پایشان بود نگاه کرد و فرمود: این فرش نیز جزء چیزهایی است که خداوند [نام آنها را] را به او آموخت.»[2]

در همین کتاب به نقل از داود بن سرحان عطار آمده است که: نزد امام صادق﷣ بودم، ایشان سفره غذا طلب نمود و با هم غذا خوردیم، پس از آن طشت و ظرف آب آوردند تا دست‌هایمان را بشوییم، گفتم: فدایت شوم، آیا آیه ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الاسْمَاء كُلَّهَا﴾ شامل این طشت و ظرف آب نیز می‌شود؟ فرمود: منظور راه‌ها و بیابان‌ها است... .[3]

---

۱. الصدوق، محمدبن علی، **کمال الدین**، ج۱، ص۱۴.

۲. العیاشی، محمد بن مسعود، **تفسیر العیاشی**، ج۱، ص۵۱، همچنین ر.ک: البحرانی، هاشم الحسینی، **تفسیر البرهان**، ج۱، ص۷۵، حدیث۹ و نیز المجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار**، ج۱، ص۱۴۷_۱۴۸.

۳. **تفسیر العیاشی**، ج۱، ص۵۱، همچنین مر.ک: البحرانی، هاشم الحسینی، **تفسیر البرهان**، ج۱، ص۷۵، حدیث۱۱ و نیز المجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار**، ج۱۱، ص۱۴۷.

روایات دیگری نیز در این کتاب و هم‌چنین در تفسیر قمی[1] آمده است که شبیه روایات پیش‌گفته است.

۱. القمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، ج۱، ص۴۵.

فصل دوم:

ویژگی‌ها و عناصر لازم برای امامت

آیه مباهله

﴿وَإِذِ ابْتَلَي إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِی قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ﴾[1] و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم» [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

این آیه شریفه بیانگر ابعاد مهمی از گفتمان امامت است. پیش از آنکه به این ابعاد بپردازیم جا دارد معنای برخی از واژگان به کار رفته در آن را بررسی کنیم.

ابتلاء (وَإِذِ ابْتَلَي إِبْرَاهِيمَ...) و بلا هر دو به معنای آزمایش هستند. «بلوته و ابتلیته» یعنی او را در وضعیتی خاص قرار دادم تا ویژگی‌های نهفته‌اش آشکار شود. معمولاً هدف از ابتلا و آزمایش، روشن شدن ابعاد پنهان از حقیقیت یک پدیده است ولی این هدف، شایسته خداوند متعال نیست. خداوند بندگانش را برای شناخت شخصیت حقیقی آنها مورد ابتلا و آزمایش قرار نمی‌دهد؛ زیرا چیزی در زمین و آسمان بر او پوشیده نیست بلکه برای روشن شدن وضعیت انسان [برای خود او] و نیز پرده برداشتن از ابعاد ناپیدای شخصیتی او این آزمایش‌ها را مقدر می‌نماید و این همان هدف آفرینش انسان است. خداوند متعال فرموده است: ﴿الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾[2] همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَي الارْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾[3] در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.

---

۱. **بقره**/ ۱۲۴.
۲. **ملک**/ ۲.
۳. **کهف**/ ۷.

﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾[1] و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود، و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید.

«کلمات» جمع کلمه به معنای سخن است و هم بر یک لفظ مفرد و هم بر یک یا چند جمله اطلاق می‌گردد، مثلا «كلمة رئيس الجمهورية» یعنی سخنرانی رییس جمهور. کلمه هم برای لفظی که بیانگر معنا است و هم برای معنایی که با لفظ بیان می‌شود به کار می‌رود و در قرآن کریم هر دو کاربرد آن وجود دارد. مثلاً، کاربرد اول در آیه: ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾[2] بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید. و کاربرد دوم در آیه: ﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ﴾[3] آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ همچنین در قرآ ن کریم این واژه در مورد برخی از پدیده‌های موجود در عالم خارج ــیا صرف نظر از اینکه معنا و مدلول الفاظ معینی هستند ــ به کار رفته است: ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَي ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَي مَرْيَمَ﴾[4] مسیح، عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده.

برای توجیه این کاربرد دو احتمال وجود دارد:

۱. هر موجود ممکن الوجودی از آن جهت که آفریده خداوند متعال است، چیزی جز همان کلمه «کن» که خداوند با آن همه چیز را پدید آورده است، نیست. خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَي عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثِمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾[5] در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس به او گفت:«باش» پس وجود یافت.

۱. **انبیاء**/ ۳۵.
۲. **کهف**/ ۵.
۳. **ابراهیم**/ ۲۴.
۴. **نساء**/ ۱۷۱.
۵. **آل عمران**/ ۵۹.

۲. همه ممکنات و مخلوقات، جلوه‌های وجود خداوند سبحان و نشانگر او هستند همان گونه که هر کلمه بیانگر معنایی است. از این نگاه همه مخلوقات مانند کلمه هستند.

یکی از الفاظ دیگری که در آیه آمده است: «امام» است. امام کسی است که دیگران از او پیروی می‌کنند. «اَمَّ القوم» یعنی پیشوا و رهبر قوم گردید. شاید در زبان عربی، إمام از أمام به معنای جلو و روبرو گرفته شده باشد یعنی کسی که جلوی دیگران قرار می‌گیرد. در قرآن کریم این واژه هم به معنای راه به کار رفته است: ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾[۱] و آن دو [شهر، اکنون] بر سر راهی آشکار است. هم به معنای کتاب تکوینی: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[۲] و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم. و هم به معنای کتاب تشریعی آسمانی: ﴿وَ مِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَي إِمَامًا وَرَحْمَةَ﴾[۳] و [حال آنکه] پیش از آن، کتاب موسی، راهبر و [مایه] رحمتی بود. همچنین به معنای پیشوای مردم در هدایت یا گمراهی نیز به کار رفته است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾[۴] و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَي النَّارِ﴾[۵] و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند، گردانیدیم.

امامت ابراهیمی

پس از توضیح واژه‌های اصلی در آیه مورد بحث، به بررسی حقیقت امامت ابراهیمی از سه جهت می‌پردازیم:

---

۱. **حجر**/ ۷۹.
۲. **یس**/ ۱۲.
۳. **احقاف**/۱۲.
۴. **انبیا**/۷۳.
۵. **قصص**/ ۴۱.

۱. نقش آزمایش در امامت

از آیه چنین برمی‌آید که آزمایش، در اثبات شایستگی برای به عهده گرفتن امامت نقش دارد: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَي إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِی قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ﴾[1] و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور؟] فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

در اینکه منظور از کلمات چیست دو احتمال گفته‌اند:

اول: دسته‌ای از دستورات خداوند به ابراهیم که دربردارنده تکالیفی مهم است.

دوم: متعلقات آن تکالیف الهی.

قرآن کریم آنها را کلمات نامیده است از این جهت که از کلام خداوند فهمیده می‌شوند و یا با کلمه «کن» پدید آمده‌اند، ولی بیشتر چنین به نظر می‌آید که منظور از کلمات همان آزمایش‌ها و سختی‌هایی است که ابراهیم‌ؑ در طول زندگی خود با آنها روبرو گردید مانند پرتاب شدن در آتش، هجرت ناخواسته، دستور قربانی کردن پسرش و پیمان بردباری در برابر این سختی‌ها. خداوند در ماجرای قربانی کردن اسماعیل فرموده است: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاء الْمُبِينُ﴾[2] راستی که این همان آزمایش آشکار بود.

منظور از «فأتمّهن» انجام کار به طور کامل و به بهترین شکل است، بدین معنا که کلمات، اموری ناقص و ناتمام بودند که ابراهیم‌ؑ آنها را به طور کامل به انجام رسانید. بنابراین ضمیر «فَأَتَمَّهُنَّ» به ابراهیم‌ؑ برمی‌گردد ولی اگر ضمیر را به خداوند برگردانیم «فَأَتَمَّهُنَّ» به معنای آن است که خداوند ابراهیم‌ؑ را به طور کامل آزمود و یا به ابراهیم توفیق داد تا در راستای اراده الهی عمل کند.

---

۱. **بقره** /۱۲۴.

۲. **صافات**/ ۱۰۶.

با این حال از آنجا که منظور از کلمات را آزمایش‌ها و سختی‌هایی که ابراهیم﵇ پشت سرگذاشت دانستیم، معنای «فَأَتَمَّهُنَّ» نیز شکیبایی در برابر این سختی‌ها و عمل بر طبق اراده الهی است، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾[1] و چون شکیبایی کردند ... برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند.

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که آزمایش‌های الهی در راستای آماده نمودن فرد برای عهده‌دار شدن مقام گرانقدر امامت انجام می‌گیرد و عمل به وظیفه در رویارویی با این آزمایش‌ها شرط ضروری برای دستیابی به این افتخار بزرگ است.

۲. مقایسه امامت و نبوت

روشن شد که سربلندی در آزمایش‌های الهی نقش بسزایی در تعیین مقام امام دارد و ابراهیم﵇ پس از پیروزی در آزمایش‌هایی دشوار شایستگی دستیابی به این مقام را پیدا نمود؛ چرا که شکیبایی در برابر دشواری‌های امتحان مقدمه‌ای برای بردباری در برابر مسئولیت‌های سنگین امامت است.

در این بخش برآنیم تا در پرتو آیه شریفه حقیقت امامت و جایگاه آن در مقایسه با نبوت را بررسی کنیم. در این زمینه پنج احتمال وجود دارد:

۱. امامت همان نبوت است.

۲. امامت یک مقام تشریعی پایین‌تر از نبوت است.

۳. امامت یک مقام تکوینی و یکی از مراتب قرب به خداوند متعال همچون درستی، اخلاص، و مانند آن است.

۴. امامت یک مقام تشریعی بالاتر از نبوت است.

---

۱. **سجده**/ ۲۴.

۵. امامت یک مقام تکوینی بالاتر از مقام نبوت و به معنای توانایی به کمال رساندن انسان‌ها و محقق ساختن اهداف بلند بشری است. چنین مقامی در حقیقت نوعی واسطه‌گری در رساندن فیض و رحمت الهی است.

اکنون به بررسی این احتمالات می‌پردازیم تا احتمالی که بیشتر با ادله سازگار است مشخص گردد.

احتمال نخست: این احتمال درست نیست؛ زیرا دانستیم که ابراهیم﷤ پس از سربلندی در آزمایش‌ها و امتحان‌های الهی به مقام امامت نائل گردید و عبارت «فَأَتَمَّهُنَّ» بیانگر میزان شدت و دشواری این آزمایش‌ها است. در علم نحو، اسم فاعل تنها در صورتی که به معنای حال یا آینده باشد، می‌تواند در مفعول عمل کند و آن را منصوب نماید. در این آیه اسم فاعل «جاعل» است و مفعول آن «اماماً» و زمان مورد بحث در آیه هنگامی است که آزمایش‌ها و سختی‌ها با موفقیت پشت سرگذاشته شده است. بنابراین روشن است که زمان «به امامت گماشتن» بعد از این زمان است و معقول نیست که قبل از پشت سرگذاشتن آزمایش و امتحان باشد؛ زیرا در این صورت امتحان کردن پوچ و بی‌معنا خواهد بود.

از سوی دیگر این آزمایش‌ها در زمان نبوت ابراهیم﷤ انجام گرفته است، یعنی او پس از آنکه به پیامبری برگزیده شد، مورد امتحان قرار گرفت و پس از موفقیت در آنها به مقام امامت دست یافت. دلیل این امر، فاصله زمانی میان آیاتی است که درباره پیامبری او سخن می‌گویند و آیاتی که بیانگر امامت او هستند. او در زمان پیامبری خویش جوانی برومند بود: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾[1] گفتند: شنیدیم جوانی از آنها [به بدی] یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود. و پدرش نیز زنده بود: ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا...يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ...﴾[2] و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز، زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود....ای پدر به راستی مرا از

---

۱. **انبیا**/ ۶۰.

۲. **مریم**/ ۴۱ و ۴۳.

دانش [وحی حقایقی به دست] آمده که تو را نیامده... . در حالی که از آیات مربوط به امامت او چنین برمی‌آید که امامت او در دوران کهنسالی بوده و در آن زمان فرزندانی داشته است و از این رو وقتی به امامت رسید از ادامه این مقام در نسل خود سوال نمود: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِی﴾ اگر این سوال ابراهیم و سخن دیگر او ﴿الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَي الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ﴾[1] سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. را با هم در نظر بگیریم، روشن می‌شود که امامت در اواخر عمر به او داده شده و حتی مژده فرزنددار شدن نیز در اواخر زندگی به او داده شده است؛ چرا که هنگامی که فرشتگان مامور نابودی قوم لوط در راه خود به ابراهیم برخورد کردند و او را به فرزنددار شدن مژده دادند او از این مژده آنان شگفت‌زده شده و فرمود: ﴿أَبَشَّرْتُمُونِی عَلَي أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ﴾[2] آیا با اینکه مرا پیری فرارسیده است بشارتم می‌دهید؟ به چه بشارت می‌دهید؟ این ماجرا پس از پیامبری او و ایمان آوردن لوط به ایشان بوده است. در قرآن کریم آمده است: ﴿فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَي رَبِّی﴾[3] پس لوط به او ایمان آورد و [ابراهیم] گفت: من به سوی پروردگار خود روی می‌آورم.

﴿وَقَالَ إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَي رَبِّی سَيَهْدِينِ ۞ رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِينَ ۞ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴾[4] و [ابراهیم] گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا ره نماید. ای پروردگار من! مرا [فرزندی] از شایستگان بخش. پس او را به پسری بردبار مژده دادیم. روایات بسیاری نیز این مطلب را تایید می‌کنند. بنابراین از آنجا که ابراهیم‌علیه‌السلام پس از پیروزی در امتحان‌های الهی به مقام امامت دست یافت و از سویی این امتحان‌ها در زمان پیامبری وی رخ داده است، روشن می‌شود که مقام امامت پس از مقام نبوت به او عطا شده و این بدان معناست که نبوت غیر از امامت است.

---

۱. **ابراهیم**/ ۳۹.
۲. **حجر**/ ۵۴.
۳. **عنکبوت**/۲۶.
۴. **صافات**/ ۹۹-۱۰۱.

احتمال دوم: این احتمال نیز درست نیست؛ زیرا اینکه امامت پس از نبوت به ابراهیم داده شده است، نشانگر آن است که امامت مقامی بالاتر از نبوت است به خصوص که این مقام پس از سربلندی در آزمایش‌ها و امتحان‌های گوناگون به او عطا شده است. اگر امامت بالاتر از نبوت نبود این آزمایش بی‌معنا و بیهوده بود.

احتمال سوم: این احتمال نیز درست نیست؛ زیرا آیه آشکارا در صدد بیان یک هدف و آرمان اجتماعی برای امامت است: ﴿قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم» از این آیه فهمیده می‌شود که امامت تنها یک مقام روحی و عبادی فردی نیست بلکه یک جایگاه اجتماعی و مقامی مدنی است.

بنابراین دو احتمال باقی می‌ماند:

احتمال چهارم: امامت یک مقام تشریعی بالاتر از نبوت است.

احتمال پنجم: امامت یک مقام تکوینی بالاتر از نبوت است.

مقام تشریعی مورد بحث به معنای لزوم پیروی از پیامبران در همه گفتارها و کردارهای آنهاست؛ زیرا نبوت و رسالت به خودی خود مسلتزم پیروی از همه اعمال و رفتار آنها نیست. نهایت چیزی که اقتضا می‌کنند اطاعت و فرمانبرداری مردم از آموزه‌ها و فرمان‌های آسمانی آنهاست مگر اینکه دلیل دیگری غیر از دلیل نبوت، برای لزوم پیروی عملی وهمه جانبه از آنها وجود داشته باشد مانند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ الا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ﴾[1] و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾[2] قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست.

بنابراین دلیل نبوت تنها وجوب پذیرفتن پیام‌ها و دستورات پیامبر را ثابت می‌کند و وجوب پیروی از پیامبر در همه گفتار و کردارش نیازمند دلیل و مقامی خاص می‌باشد که همان

۱. **نساء**/۶۴.
۲. **احزاب**/ ۲۱.

مقام امامت است. بر این اساس از آن دسته از آیات قرآن که بیانگر لزوم اطاعت همه جانبه از پیامبر اسلام(ص) هستند فهمیده می‌شود که ایشان دارای مقام امامت نیز بوده است.

امامت تکوینی بدان معنا است که امام واسطه هدایت و رستگاری کسانی است که شایسته آن هستند، چرا که هدایت تشریعی، مؤمن و کافر ــهر دوــ را در برمی‌گیرد اما هدایت تکوینی تنها مخصوص مؤمن است و امام واسطه رساندن آن به مؤمنان است.

بنابراین درباره امامت دو احتمال باقی می‌ماند: اول: تنها یک مقام تشریعی است. دوم: مقامی تکوینی و بالاتر از مقام نبوت است.[1] در سوره انبیا هدایت تکوینی از آثار امامت خوانده شده است که این امر احتمال دوم را تایید می‌کند: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾[2] و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند. هدایت در این آیه به معنای نشان دادن راه و نمایاندن هدف به منظور اتمام حجت ــکه وظیفه پیامبران بیم دهنده بوده استــ نیست؛ زیرا فرمان خداوند همان «کُن؛ باش» است که بدون سرپیچی تحقق می‌یابد و به انجام می‌رسد. بنابراین هدایتی که به فرمان خداوند انجام می‌گیرد هدایتی تخلف ناپذیر است که انسان را به مطلوب نهایی می‌رساند و از این رو بالاتر از نبوت و لوازم تشریعی آن است. از اینجا می‌توان دریافت که یکی از ویژگی‌های امامت، هدایت تکوینی است یعنی رساندن انسان‌های آماده به سرمنزل هدایت مطلوب، و امامان(ع) واسطه‌هایی هستند که به فرمان خداوند متعال در نفس انسان اثر می‌گذارند همان گونه

---

۱. اینکه امامت مقامی بالاتر از نبوت است بدان معنا نیست که ائمه علیهم السلام برتر از حضرت محمد(ص) بوده‌اند، زیرا روشن است که ایشان اشرف مخلوقات و سرور پیامبران و رسولان است. اگر پیامبری به مقامی رسیده باشد، مسلماً پیامبر اسلام(ص) به مقامی بالاتر از آن دست یافته است. اگر به ابراهیم(ع) مقام امامت داده شده است، حضرت محمد(ص) در بالاترین درجه آن قرار دارد. بنابراین هیچ یک از ائمه مقامی برتر و بالاتر از پیامبر(ص) ندارند.(گردآورنده کتاب)

۲. **انبیا**/۷۳.

که فرشتگان نیز به فرمان خداوند کار می‌کنند: ﴿وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾[1] و خود به دستور او کار می‌کنند.

به دیگر سخن امامت در ظاهر مقامی تشریعی و در باطن مقامی تکوینی است، بدین معنا که ظاهر آیه شریفه ﴿أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ در صدد اثبات مقام تشریعی برای امام است که در نتیجه گفتار و کردار و تقریر[2] او به طور مطلق بر همه مخلوقات حجت است، و باطن آیه مقام تکوینی امام را اثبات می‌نماید که از ویژگی‌های آن، تحقق هدایت الهی به دست اوست. میان مقام تشریعی و مقام تکوینی منافاتی وجود ندارد؛ زیرا این دو در طول یکدیگر قرار دارند یعنی یکی پس از دیگری مراد است، هم‌چنان‌که معانی مختلفی از ابعاد متعدد آیه‌های قرآن برداشت می‌شود، ولی استناد به یکی از آنها به معنای باطل دانستن بقیه نیست.

از مباحثی که گذشت نتیجه می‌گیریم که **احتمال پنجم** درست است یعنی امامت مقامی بالاتر از نبوت و دارای هر دو مرتبه تشریعی و تکوینی است. برای اثبات بُعد تشریعی این مقام همین نکته کافی است که عنوان امامت بر شخص انسان اطلاق می‌شود که به معنای حجیت گفتار و کردار و تقریر آن شخص در همه امور تشریعی مربوط به انسان و سیر او به سوی کمال است؛ چرا که در غیر این صورت به کار بردن عنوان امام درباره آن شخص بی‌معنا و بی‌مورد است؛ بر خلاف نبوت که به خودی خود مستلزم چنین معنایی نیست بلکه با دلایل دیگری برای آن اثبات می‌شود که به آن اشاره کردیم. بعد تکوینی این مقام نیز با آیه: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ ثابت می‌شود که توضیح آن گذشت.

---

۱. **انبیا**/۲۷.

۲. تقریر یعنی کاری در برابر امام انجام شود و امام از آن نهی نکند. این نهی نکردن به معنای تایید آن کار است.(مترجم)

۳. ضرورت معصوم بودن امام

این شرط از آیه زیر به دست می‌آید:﴿قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾[۱] [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد. قرآن کریم در چند مورد به تبیین میزان اهتمام و توجه بسیار ابراهیم(علیه السلام) به فرزندانش پرداخته است. او زمانی از خداوند می‌خواهد تا به او فرزندانی شایسته ببخشد: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾[۲] ای پروردگار من مرا [فرزندی] از شایستگان ببخش. زمانی دیگر، هنگام ساختن کعبه به همراه فرزندش اسماعیل دعا می‌کند که نسل او فرمانبردار و تسلیم در برابر خداوند باشد: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ﴾[۳] پروردگارا ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر]. و بار دیگر از خداوند درخواست می‌کند تا او و فرزندانش را از پرستش بتها دور بدارد: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الاصْنَامَ﴾[۴] مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار. ابراهیم در آیه مورد بحث نیز همین شیوه را دنبال می‌کند و به مجرد آنکه مژده امامت خویش را می‌شنود از امکان استمرار امامت در نسل خود سوال می‌کند. خداوند در پاسخ او فرمود: ﴿لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد. این پاسخ در قالب یک قانون قطعی آسمانی بیان می‌کند که امامت یک عهد الهی است که هدف از آن برقراری حق و عدالت در زمین است و از این رو ستمگران به آن دست نمی‌یابند؛ زیرا چگونه می‌توان از ستمگر انتظار داشت حق و عدالت را برقرار سازد؟ این طبیعی است که احتیاط در حفظ حریم امامت و مسئولیت الهی_اخلاقی آن تا بدان درجه برسد که مفهوم ستمگری در آیه کسی را که حتی در حق خودش ستمی مرتکب شده باشد نیز شامل بشود.

درباره پاسخ خداوند به سؤال ابراهیم سه احتمال وجود دارد:

۱. پاسخ به بخشی از سؤال اوست.

---

۱. **بقره**/ ۱۲۴.
۲. **صافات**/ ۱۰۰.
۳. **بقره**/۱۲۸.
۴. **ابراهیم**/ ۳۵.

۲. برای اختصاص دادن امامت به گروه خاصی است.

۳. برای توجه دادن ابراهیم به نکته‌ای است که از آن غفلت کرده بود.

شاید احتمال دوم درست‌تر باشد بدین معنا که ابراهیم﴿ع﴾ سؤال خود را به فرزندان شایسته‌اش اختصاص نداد و پاسخ خداوند امامت را تنها به آنان اختصاص داد. البته می‌توان این احتمال‌ها را به یکدیگر ربط داد که در این صورت تقسیم‌بندی مزبور سودی نخواهد داشت.

مذهب امامیه به پیروی از پیشوایان خویش﴿ع﴾ از همان صدر اسلام برای اثبات معصوم بودن امام به عنوان یک شرط لازم برای امامت به این آیه استناد نموده است؛ زیرا این آیه آشکارا بیانگر عدم شایستگی ستمگران برای این مقام والا است و بدون تردید یکی از بارزترین شکل‌های ظلم و ستم، شرک ورزیدن به خداوند و پرستش غیر اوست چرا که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ﴾[۱] به راستی شرک ستمی بزرگ است. مطلق بودن «الظالمین» هر گونه ستمی را چه بر دیگران و چه بر خویش و هر گناهی را چه کوچک و چه بزرگ در بر می‌گیرد و کسی که مرتکب این ستم شود شایستگی این مقام بزرگ را ندارد. بزرگان امامیه برای توضیح دلالت آیه بر لزوم معصوم بودن امام قبل از رسیدن به مقام امامت چندین وجه برشمرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. درباره کسانی که ابراهیم امامت را برایشان درخواست کرد یکی از چهار احتمال زیر را می‌توان تصور کرد: یا در تمام طول زندگی ستمکار بوده‌اند؛ یا در بخش آخر از عمر خویش ستمکار بوده‌اند؛ یا بخشی از عمر خویش ستمکار بوده‌اند و سپس توبه کرده‌اند؛ یا در طول زندگی از هرگونه ستمی پاک و منزه بوده‌اند.

احتمال اول را نمی‌توان درباره ابراهیم که شیخ پیامبران به شمار می‌آید تصور کرد؛ زیرا ممکن نیست او برای کسی که در طول زندگی خود ستمکار بوده است امامت را درخواست

---

۱. **لقمان**/۱۳.

نماید. **احتمال دوم** را نیز نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا موجب انحراف و گمراهی امتها و نقض غرض می‌گردد.

بنابراین **احتمال سوم و چهارم** می‌ماند و چون آیه امامت در صدد نفی احتمال سوم است، تنها احتمال چهارم یعنی به دور بودن از ستمکاری در تمام طول عمر _که همان عصمت است_ درست می‌باشد.

۲. قانون ﴿لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ در پاسخ به درخواست امامت از سوی ابراهیم برای فرزندانش، بیانگر آن است که دعای ابراهیم هرگز در مورد ستمکاران برآورده نخواهد شد. روشن است که قانون مزبور درباره آینده سخن می‌گوید و مطلق بودن صفت «ظالم» ناظر به هر زمانی است که فرد مرتکب ظلم و ستم شود و به زمان صدور این قانون اختصاص ندارد.

از سوی دیگر امامت پیمانی از سوی خداوند است و تنها به کسانی که شایستگی و قابلیت آن را داشته باشند سپرده می‌شود و کسی که یکبار درطول زندگی ستم کرده باشد، عنوان ستمکار بر او صدق می‌کند و کسی که این عنوان را پیدا کند صلاحیت عهده‌دار شدن پیمان الهی (امامت) را از دست می‌دهد.

۳. صفات و عناوین را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول صفاتی که اگر به طور مقطعی و گذرا در فرد پدید آیند، صفت او به حساب نمی‌آیند بلکه باید دائمی و همیشگی باشند مانند: صفت دانشمند و عادل.

دسته دوم صفاتی که پیدایش و تحقق آنها هرچند برای یک لحظه کافی است تا صفت آن فرد شمرده شوند مانند: عنوان پدر و قاتل.

با دقت در ویژگی‌های مقام امامت و نیز سیاق و ساختار آیه درمی‌یابیم که عنوان «ظالم» جزو دسته دوم است؛ زیرا روش عقلا این است که در سپردن مقام‌ها و موقعیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی به افراد بسیار احتیاط می‌کنند و تنها به بررسی وضع کنونی آنها بسنده نمی‌کنند بلکه علاوه بر آن به پیشینه رفتاری و فکری آنها نیز توجه می‌نمایند و هر کس که دارای پیشینه بدی باشد از قرار گرفتن او در موقعیت‌های حساس جلوگیری می‌کنند،

هر چند وضع کنونی او مناسب و قابل قبول باشد. حتی در مواردی که اهمیت کمتری دارد نیز پیشینه افراد در تصمیم‌گیری اثرگذار است مانند ازدواج. علت این امر آن است که «گذشته» به نحوی در «حال» اثر می‌گذارد چه به طور آگاهانه و چه ناآگاهانه. در روان‌شناسی جدید نیز همین تفکر حاکم است. بنابراین طبیعی است که در مساله امامت که مهمترین و حساس‌ترین مقام‌ها است و خوشبختی و بدبختی امتها و هدایت و گمراهی آنها را رقم می‌زند، دقت و احتیاط به بالاترین حد خود یعنی عصمت برسد.

۴. این آیه از یکی از سنت‌های الهی در زمینه اعطای پیمان‌ها و مقام‌های الهی پرده برمی‌دارد. آن سنت این است که پیمان‌های الهی جز به کسانی که یک نیروی بازدارنده درونی در برابر ستمکاری و طغیانگری داشته باشند هرگز داده نخواهد شد. امامت یک کالا نیست تا به کسی داده شود و پس از آنکه عدم شایستگی او به خاطر ستمگری و نافرمانی روشن شد پس گرفته شود. امامت تنها به کسی عطا می‌شود که قطعاً مصون از ظلم باشد و از این نظر درست مانند نبوت است. این مصونیت و ایمن بودن حتمی تنها در صورتی پدید می‌آید که یک ملکه نفسانی نگه‌دارنده و یک نیروی درونی قوی در فرد وجود داشته باشد که این امر نیازمند چارچوبی خاص، شرایط وجودی مناسب و ملکه‌ای نگه‌دارنده در برابر اشتباه و انحراف است و عصمت نامیده می‌شود.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که منسوب بودن پیمان مزبور به خداوند سبحان بیانگر آن است که مردم نقشی در انتخاب امام ندارند و امام تنها از سوی خداوند تعیین می‌گردد.

این چهار وجه قرآنی برای اثبات لزوم عصمت در امامت است و خطاب به کسانی است که امامت اهل‌بیت علیهم‌السلام و حجیت سخنان آنها را باور ندارند. اما کسانی که امامت این خاندان را پذیرفته‌اند و سخن آنان را حجت می‌دانند نیازی به این وجوه ندارند؛ زیرا روایات بسیاری، آیه مورد بحث را همان‌گونه که در بالا گذشت تفسیر نموده و امامت کسانی را که بت پرستیده‌اند باطل دانسته‌اند. چگونه ممکن است انسان نادانی که از آیین ابراهیم علیه‌السلام روگردانده است پیشوای پرهیزکاران باشد.

در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: «إن الله تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل أن یتخذه نبیاً و إن الله اتخذه نبیاً قبل أن یتخذه رسولاً و إن الله اتخذه رسولاً قبل أن یتخذه خلیلاً و إن الله اتخذه خلیلا قبل أن یجعله اماماً فلما جمع له الأشیاء قال إنی جاعلک للناس اماماً، قال فمن عظمها فی عین ابراهیم، قال: ﴿ وَمِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ﴾ قال: لایکون السفیه امام التقی»[1]

خداوند متعال ابراهیم را به بندگی گرفت پیش از آنکه به پیامبری بگیرد و به پیامبری گرفت پیش از آنکه به رسولی بگیرد و به رسولی گرفت پیش از آنکه به دوستی بگیرد و به دوستی گرفت پیش از آنکه به امامت بگمارد. هنگامی که همه این مقام‌ها در او گرد آمد خداوند به او فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم» و چون امامت در چشم ابراهیم بزرگ و گرانقدر آمد گفت: «از دودمانم [چطور] ؟» خداوند فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد» فرمود: نادان پیشوای پرهیزکاران نمی‌گردد.

مانند این حدیث از امام باقر(ع) نیز نقل شده است.[2] حتی در منابع اهل سنت نیز روایاتی در تایید معنایی که گفتیم آمده است. برای نمونه: ابو الحسن فقیه بن مغازلی شافعی از عبدالله بن مسعود نقل کرده است که رسول خدا(ص) فرمود: «انا دعوة ابراهیم» من دعای[مستجاب شده] ابراهیم هستم. گفتیم: ای رسول خدا، چگونه دعای پدرت ابراهیم گردیدی؟ فرمود:«اوحی الله عزوجل الی ابراهیم انّی جاعلک للناس إماماً، فاستخفّ ابراهیم الفرح، قال: و من ذریّتی أئمة مثلی؟ فأوحی الله عزوجل الیه، أن یا إبراهیم إنّی لا اعطیک عهداً لا أفی لک به، قال: یا ربّ ما العهد الذی لاتفی لی به؟ قال: لاأعطیک لظالم من ذرّیتک عهداً، قال إبراهیم عندها: ﴿وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الاصْنَامَ ❁ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ

---

۱. الکلینی، محمدبن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۲۳۰-۲۳۱، حدیث۲-۴. ر.ک: المجلسی، محمدباقر، **مرآةالعقول**، ج۲، ص۲۸۵-۲۸۶؛ البحرانی، السید هاشم الحسینی، **غایةالمرام**، ج۱۱، ص۲۷۲ به نقل از الحویزی، عبدعلی‌بن جمعه، **نورالثقلین**، ج۱، ص۱۰۲، حدیث۳۴۲ و نیز المفید، **امالی المفید**، اما من این حدیث را در نسخه چاپی امالی المفید نیافتم.

۲. الحویزی، عبدعلی بن جمعه، **نورالثقلین**، ج۱، ص۱۰۲، حدیث۳۴۳.

كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾[1] قال النبیّ: فانتهت الدعوة الی و الی علیّ، لم یسجد احد منّا لصنم قطّ فاتّخذنی الله نبیّا و اتّخذ علیّاً وصیّاً.»[2] خداوند عزوجل به ابراهیم وحی نمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم از شدت شادی به وجد آمد و گفت: آیا از نسل من نیز پیشوایانی مانند من خواهند بود؟ خداوند عزوجل به او وحی نمود که ای ابراهیم من با تو عهدی نمی‌بندم که به آن وفا نکنم. ابراهیم گفت: پروردگارا چه عهدی است که به آن وفا نمی‌کنی؟ خداوند فرمود: پیمان [امامت] را به ستمکاران از نسل تو نمی‌دهم. در این هنگام ابراهیم گفت: پروردگارا ... و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور بدار. پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و دعای او به من و علی انجامید، هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی سجده نکرده است. پس خداوند مرا به پیامبری گرفت و علی علیه السلام را وصی [من] قرار داد.

---

۱. **ابراهیم**/ ۳۵_۳۶.

۲. ابن المغازلی الشافعی، علی بن محمد، **مناقب علی بن ابی طالب**، ص۲۷۶–۲۷۷.

فصل سوم:

ردای امامت برازنده کیست؟

آیه اولوالامر

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءامَنواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ اولی‌الامر مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الاخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً﴾ [1] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام‌تر است.»

زمامداری یا حکومت اسلامی (ولایت امر)

این آیه شریفه یکی از پایه‌های گفتمان امامت و ولایت در قرآن کریم به شمار می‌رود و نخستین چیزی که از آن فهمیده می‌شود دو مقامی است که پیامبر ﷺ از آنها برخوردار بود و باید میان آنها فرق گذاشت:

۱. مقام نبوت و رساندن پیام دین و شریعت به انسان‌ها. خداوند فرموده است: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ﴾ [2] و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.

۲. مقام امامت، رهبری و زمامداری. خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ﴾ [3] ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی.

قرآن کریم بر ضرورت اطاعت از پیامبر در هر دو زمینه تاکید می‌کند و آن را اطاعت از خداوند می‌خواند. قرآن کریم این مطلب را به چهار شیوه بیان کرده است:

---

۱. **نساء**/ ۵۹.
۲. **نحل**/ ۴۴.
۳. **نساء**/ ۱۰۵.

۱. فرمان به اطاعت از خدا و پیامبر ـ به عنوان شفاعت‌کننده ـ به طور یکجا، مانند: ﴿وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾[۱] خدا و رسول را فرمان برید، باشد که مشمول رحمت قرار گیرید.

﴿قُلْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَالرَّسُول فإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾[۲] بگو: خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید. پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد.

﴿وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[۳] و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾[۴] و از خدا و پیامبر او فرمان برید، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

۲.عطف نمودن اطاعت از پیامبر به اطاعت از خدا، مانند: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾[۵] بگو: خدا و پیامبر را اطاعت کنید.

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾[۶] خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و کرده‌های خود را تباه مکنید.

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ اولیالامر مِنكُمْ﴾[۷] خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

۳. تنها فرمان به اطاعت از پیامبر، مانند: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾[۱] و نماز را برپاکنید و زکات بدهید و پیامبر [خدا] را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.

---

۱. **آل عمران**/ ۱۳۲.
۲. **آل عمران**/ ۳۲.
۳. **انفال**/ ۱.
۴. **مجادله**/ ۱۳.
۵. **نور**/ ۵۴.
۶. **محمد**/ ۳۳.
۷. **نساء**، ۵۹.

۴. بازگشت دادن اطاعت از پیامبر به اطاعت از خدا، مانند: ﴿مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ﴾[۲] هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت از خدا فرمان برده.

در فصل گذشته گفتیم که آیات مربوط به نبوت و رسالت به خودی خود دلالت بر لزوم اطاعت از پیامبر [در همه زمینه‌ها] نمی‌کند و نهایت چیزی که از آنها برمی‌آید لزوم اطاعت از او در زمینه مسائل دینی و تشریعی، است اما آیات مربوط به لزوم اطاعت [مطلق] از پیامبر این خلأ را پر نموده و این بُعد از مقام پیامبر را گوشزد کرده‌اند.

قرآن کریم برای روشن شدن اهمیت این امر آن را به شیوه‌های گوناگون مطرح ساخته است: در جایی تنها به اطاعت از پیامبر فرمان می‌دهد (شیوه سوم) در جای دیگر اطاعت از پیامبر را اطاعت از خدا می‌شمارد (شیوه چهارم) و در آیاتی دیگر اطاعت از خدا و پیامبر را به طور یکجا و با هم مطرح می‌کند و به آن فرمان می‌دهد (شیوه نخست) و در پاره‌ای دیگر از آیات اطاعت از پیامبر را به اطاعت از خداوند عطف می‌کند (شیوه دوم)

با دقت در این آیات درمی‌یابیم که همگی بیانگر این نکته هستند که پیامبر دو مقام دارد: یکی نبوت و رساندن دین و احکام آن؛ دیگری امامت و رهبری جامعه و حکومت اسلامی، چرا که فرمان به اطاعت از پیامبر نشان می‌دهد که او مسؤلیت‌های اجتماعی و سیاسی بر دوش دارد به گونه‌ای که انجام آنها نیازمند آن است که مسلمانان از او پیروی کنند و نظر او را بپذیرند. این مقام همان امامت و رهبری است و اگر پیامبر این منصب را نداشته باشد فرمان به اطاعت از او بی‌معنا خواهد بود؛ زیرا آیات مربوط به نبوت بیانگر لزوم اطاعت از پیامبر در زمینه احکام و مسائل دینی هستند و معنا ندارد که آیات دیگری نیز جداگانه به اطاعت از پیامبر فرمان دهد و آن را همتا و همردیف اطاعت از خداوند قرار دهد.

برخی از مفسران بر این عقیده‌اند که این آیات برای تأیید و تأکید همان آیات مربوط به نبوت آمده است اما چنین نیست، بلکه این آیات در صدد جدا نمودن دو مقام پیامبر از یکدیگر هستند و بر ضرورت اطاعت از پیامبر به عنوان پیشوا و زمامدار تاکید می‌کنند و

---

۱. **نور**/ ۵۶.
۲. **نساء**/ ۸۰.

اطاعت از پیامبر در هر دو مقام را برگرفته از اطاعت خداوند می‌شمارند. این معنا در آیاتی که با تکرار کلمه «اطیعوا» فرمان به اطاعت از پیامبر را، به فرمان به اطاعت از خداوند عطف نموده، بیشتر نمایان است و این شیوه پنج بار در قرآن تکرار شده است.[۱]

این نکته به ویژه در آیه اولوالامر که مورد بحث ماست بیشتر روشن است؛ زیرا اطاعت از خداوند را جداگانه ذکر کرده و اطاعت از پیامبر و اولوالامر(زمامداران) را در کنار هم آورده است که نشان می‌دهد آیاتی که به اطاعت از پیامبر فرمان می‌دهد ناظر به مقام امامت و رهبری ایشان است.

در نتیجه آیاتی که به اطاعت از خداوند فرمان می‌دهد ناظر به مقام نبوت و تبلیغ دین است؛ زیرا اطاعت از خداوند با پیروی از شریعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است تحقق می‌یابد، به ویژه آنکه پیروی از شریعت و احکام الهی در واقع اطاعت از خداوند متعال است و تنها به طور مجاز و از روی مسامحه می‌توان آن را اطاعت از پیامبر خواند؛ زیرا احکام شریعت همان امر و نهی‌های خداوند است.

بنابراین اطاعت از خود پیامبر تنها زمانی معنا دارد که امر نهی‌ها از سوی خود پیامبر و از سر حکومت و زمامداری باشد نه با زبان تبلیغ احکام الهی، و این همان فلسفه تکرار کلمه «اطیعوا» در آیه است و عطف شدن «اولی‌الامر» به «الرسول» نیز به مشترک بودن این مقام یعنی مقام حکومت و زمامداری بین پیامبر و اولوالامر اشاره دارد.

بار دیگر به آیه مورد بحث بازمی‌گردیم تا نکته جدیدی را از آن برداشت کنیم. در این آیه ابتدا اطاعت از خداوند متعال و پس از آن اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس اطاعت از اولوالامر مطرح شده است.

از سوی دیگر می‌دانیم که اطاعت بنده از خداوند مطلق است و همه امر و نهی‌های شریعت را که از هر گونه خطا و انحراف مصون است و هیچ باطلی در آن راه ندارد، در بر می‌گیرد. با دقت در آیاتی که تنها به اطاعت از پیامبر فرمان می‌دهد و به ویژه آیاتی که به اطاعت از خدا و پیامبر به طور یکجا فرمان می‌دهند مانند: ﴿و اطیعوا الله و رسوله﴾و نیز

۱. **نساء**/ ۵۶* **مائده**/ ۹۲* **نور**/۵۴* **تغابن**/ ۱۲* **محمد**/۳۳.

آیاتی که اطاعت از پیامبر را اطاعت از خداوند می‌دانند مانند: ﴿من یطع الرسول فقد اطاع الله﴾ می‌توان به عصمت پیامبرﷺ پی برد. این عصمت لازمه همتا و همردیف بودن دو اطاعت است. به دیگر سخن، نشأت گرفتن اطاعت پیامبر از اطاعت خداوند نشانه برخورداری پیامبرﷺ از فیض عصمت الهی است.

گذشته از آن با دقت در آیاتی که اطاعت پیامبر را به اطاعت خداوند عطف کرده‌اند و به ویژه آیه اولوالامر که به اطاعت از پیامبر و اولوالامر به طور یکجا فرمان داده است ــ به گونه‌ای که از آن چنین برمی‌آید که آیه ناظر به عنصری مشترک و مقامی یکسان برای هر دو است(یعنی مقام حکومت و زمامداری)ــ می‌توان دریافت که اولوالامر نیز معصومند، زیرا همان گونه که همردیف بودن اطاعت از پیامبر با اطاعت از خداوند بیانگر عصمت پیامبر است، بدون تردید همردیف بودن اطاعت از اولوالامر با اطاعت از پیامبر نیز بیانگر عصمت اولوالامر است و بدین ترتیب فیض عصمت از خداوند به پیامبر و از پیامبر به اولوالامر می‌رسد و در نتیجه اطاعت از آنها نیز در همین راستا واجب می‌شود یعنی اطاعت از اولوالامر به خاطر وجوب اطاعت از پیامبر، و اطاعت از پیامبر نیز به نوبه خود به خاطر وجوب اطاعت از خداوند واجب است.

در تایید دلالت آیه بر عصمت اولوالامرباید گفت:

۱. خداوند سبحان از یک سو به اطاعت از اولوالامر فرمان داده و از سوی دیگر از پیروی از شیطان باز داشته است. اگر اولوالامر معصوم نباشند پیروی از آنان در موارد نادرست در حقیقت پیروی از شیطان است و فرمان دادن به چیزی که از آن نهی شده است ممکن نیست، زیرا اجتماع ضدین(وجوب و حرمت) پیش می‌آید.

۲. فرمان به اطاعت از اولوالامر در آیه مورد بحث همانند فرمان به اطاعت خدا و پیامبر، مطلق و بدون قید است و این مطلق بودن تنها با عصمت آنان سازگار است؛ زیرا غیر معصوم ممکن است به گناه و سرپیچی فرمان دهد که اطاعت از آن حرام است و این امر با مطلق بودن فرمان به اطاعت ناسازگار است.

ممکن است کسی بگوید: این آیه مقید به قید منفصلی است که از دیگر آیات و روایات به دست می‌آید، مانند: ﴿قُلْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء﴾[1] بگو: قطعا خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد. و حدیثی از پیامبر که فرموده‌اند: «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»[2] فرمانبری مخلوق از راه نافرمانی خالق روا نیست.

و بدین ترتیب تضادی پیش نمی‌آید.

اما این سخن درست نیست؛ زیرا قرآن کریم اطاعت از پیامبر را به منزله اطاعت از خداوند دانسته است و همان گونه که اطاعت از خداوند قابل تقیید و تخصیص نیست، اطاعت از پیامبر نیز تقییدپذیر نیست و از این‌رو نمی‌توان گفت آیه﴿مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ﴾ مقید به حدیث «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» است، این دو عبارت ــ اگر یکی قید دیگری فرض شود ــ با یکدیگر ناسازگارند؛ زیرا آیه شریفه بر درستی فرمان‌های پیامبرﷺ و همسویی و مطابقت آن با فرمان‌های خداوند متعال دلالت دارد و حدیث پیامبر ــ اگر آن را قید آیه بدانیم ــ بیانگر امکان نافرمانی از سوی پیامبر است.

همه آنچه درباره پیامبر گفته شد در مورد اولوالامر نیز مطرح است یعنی همان گونه که مطلق بودن فرمان به اطاعت پیامبر تقییدپذیر نیست مطلق بودن فرمان به اطاعت از اولوالامر نیز قابل تقیید نیست؛ زیرا آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ اولی‌الامر مِنكُمْ﴾ اولوالامر و پیامبر را در جایگاه یکسان قرار داده است که در این صورت فرمان به اطاعت اولوالامر مطلق و تقییدناپذیر باقی خواهد ماند و این به معنای معصوم بودن آنان است.

۳. آیه شریفه در صدد بزرگداشت مقام پیامبر و اولوالامر است و لزوم پیروی از دستورات هر دو را در یک درجه و مرتبه می‌داند. این شیوه بیان، به خودی خود امکان تقیید یا تخصیص اطاعت از اولوالامر را به مواردی که نافرمانی خداوند باشد رد می‌کند، زیرا بزرگ داشتن گناه و نافرمانی زشت و ناپسند است و اگر تقیید و تخصیص را ممکن بدانیم تنها به اولوالامر محدود نمی‌شود و دستورات پیامبرﷺ را نیز شامل می‌شود چرا که آیه بیانگر

---

۱. **اعراف**/ ۲۸.

۲. المجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار**، ج۱۰، ص۲۲۷، باب۱۴.

هم مرتبه بودن لزوم پیروی از پیامبر و اولوالامر است و چون مقید شدن اطاعت از پیامبر ممکن نیست مقید شدن اطاعت از اولوالامر نیز امکان‌پذیر نیست.

علاوه بر آنکه اگر تقیید ممکن بود در خود آیه به آن اشاره می‌شد؛ زیرا قرآن کریم حتی در اموری که اهمیتشان کمتر از امامت است و نیاز آنها به تقیید ضروری نیست، از بیان قید کوتاهی نکرده است برای نمونه درباره نیکی به پدر و مادر، آمده است: ﴿وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾[1] و[لی] اگر آنها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی، از ایشان اطاعت مکن.

فخر رازی نیز در تفسیر خود به دلالت آیه بر عصمت پیامبر و اولوالامر اعتراف کرده و در مساله سوم در ذیل آیه گفته است: «بدان که عبارت ﴿اَولی‌الامر مِنکُمْ﴾ از نظر ما بیانگر آن است که اجماع امت، حجت است به این دلیل که خداوند در این آیه قاطعانه و آشکارا به اطاعت از اولوالامر فرمان داده است و هر کس که خداوند قاطعانه به اطاعتش فرمان دهد حتماً باید از خطا و گناه مصون و معصوم باشد؛ زیرا اگر مصون از گناه نباشد خداوند به پیروی از او حتی در صورت گناهکاری فرمان داده و این فرمان او فرمان به انجام آن گناه است در حالی که گناه به خاطر گناه بودنش از آن نهی شده است و بدین ترتیب اجتماع امر و نهی در یک عمل واحد و از یک جهت واحد پیش می‌آید که امر محال است. پس ثابت می‌شود که خداوند قاطعانه به اطاعت اولوالامر فرمان داده است و هر کسی که خداوند قاطعانه به اطاعت او فرمان دهد باید معصوم از گناه و اشتباه باشد. در نتیجه به طور قطع ثابت می‌شود که اولوالامری که در آیه مطرح شده است باید معصوم باشد.»[2]

در جایی دیگر گفته است: «...پس حمل نمودن آیه بر اجماع بهتر است؛ زیرا پیامبر و اولوالامر در یک عبارت یعنی﴿أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ و اَولی‌الامر مِنکُمْ﴾ ذکر شده‌اند

---

۱. **عنکبوت**/ ۸.

۲. الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، **التفسیر الکبیر**، ج۵، ص۱۴۹.

و از این رو حمل نمودن اولوالامر– که در کنار پیامبر آمده است – بر معصوم بهتر از حمل نمودن آن بر گنهکار فاسق است...»[۱]

نیشابوری نیز در تفسیر خود این نظر را پذیرفته است.[۲] شیخ محمد عبده نیز _آن گونه که در **تفسیر المنار** آمده_ گفته است: «اهل حل و عقد از مومنان اگر در یکی از مصالح امت اجماع کنند ... اطاعتشان واجب است و درست است که بگوییم آنان در این اجماع معصوم هستند.»[۳] هرچند نویسنده تفسیر، مطالبی را به آن اضافه نموده که موجب برداشت نادرست از آن می‌شود.

از همه آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که آیه بر عصمت اولوالامر_که به اطاعتشان فرمان داده شده است_ دلالت می‌کند ولی ممکن است بر این استدلال اشکال گرفته شود که ﴿منکم﴾ در آیه اشاره به این نکته دارد که اولوالامری که به اطاعتشان فرمان داده شده است افرادی از همین امت هستند که هیچ امتیازی _نه عصمت و نه غیر آن_ نسبت به دیگران ندارند.

اما این اشکال وارد نیست؛ زیرا ﴿منکم﴾ در این آیه مانند ﴿منهم﴾ در آیه ﴿هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الامِّیِّینَ رَسُولًا مِّنْهُمْ﴾[۴] است و همان گونه که فردی از این امت بودن در مورد پیامبر، وجود یک ویژگی خاص در پیامبر را نفی نمی‌کند، در مورد اولوالامر نیز وجود یک امتیاز در آنان را رد نمی‌کند و چه بسا معنای ﴿ منکم﴾ کاملاً برعکس این اشکال باشد، یعنی در صدد اثبات یک امتیاز برای اولوالامر است و گویا می‌خواهد به امت بفهماند اینکه اولوالامر افرادی از شما هستند به معنای مساوی بودن شما با آنان نیست بلکه آنان امتیازاتی دارند که سبب وجوب اطاعت از آنان می‌گردد.

۱. همان، ص۱۵۱.
۲. النیشابوری، الحسن بن محمد القمی، **غرائب القرآن**، ج۵، ص۶۵.
۳. رضا، محمد رشید، **تفسیر المنار**، ج۵، ص۱۸۱.
۴. **جمعه**/ ۲. اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت.

دامنه اختیارات و صلاحیت‌های اولوالامر

اختیارات اولوالامر چیست؟ و دامنه نفوذ و قدرت آنان در جامعه اسلامی تا کجاست؟

پاسخ این سوال را می‌توان از ذیل آیه مورد بحث به دست آورد: ﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَي اللّهِ وَالرَّسُولِ﴾[۱] پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید،... آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید.

پاسخ، یکی از دو گزینه زیر است:

۱. وظیفه ولی امر محدود به تشخیص موضوعات و پرداختن به آنهاست.

۲. وظیفه ولی امر هم احکام و هم موضوعات را در بر می‌گیرد.

دلیل نظریه اول این است که کلمه ﴿ شیء﴾ در آیه به عنوان موضوع مورد اختلاف نظر، بیانگر وظایف و اختیارات پیامبر و اولوالامر است. این کلمه هرچند در ظاهر، همه آنچه را که امت در آن اختلاف نظر پیدا می‌کنند ـ چه احکام و اختلافات حقوقی که نیازمند اقامه دعوا و دادخواهی است و چه موضوعات خارجی و عینی و مسایل قضایی و اجرایی ـ شامل می‌شود اما آیه تنها به مراجعه به خدا و پیامبر فرمان داده و به اولوالامر اشاره‌ای نکرده است. از این نوع بیان آیه فهمیده می‌شود که مقصود آیه احکام شرعی است که تبلیغ و تبیین آنها بر عهده پیامبر است و بنابراین نتیجه می‌گیریم که تبیین احکام شرعی وظیفه خاص پیامبر است و موارد غیر آن مانند قضاوت و سرپرستی کلی در امور حکومت و جامعه، وظیفه مشترک میان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و اولوالامر است.

دلیل نظریه دوم این است که مطلق بودن اطاعت از پیامبر و اولوالامر در آیه بیانگر آن است که دامنه نفوذ و اختیارات پیامبر و اولوالامر یکسان است و در نتیجه هر آنچه وظیفه پیامبر باشد وظیفه اولوالامر نیز هست مگر مواردی که با دلیل استثنا شده باشد و اینکه در آیه شریفه عرضه نمودن امور مورد اختلاف تنها به پیامبر اختصاص داده شده است، نشانه آن نیست که مرجع در احکام شرعی تنها پیامبر است و اولوالامر این مقام را ندارند؛ زیرا

---

۱. **نساء**/ ۵۹.

سیاق و ساختار آیه در صدد بیان تخصیص نیست بلکه پیامبر را به عنوان نمونه‌ای از کسانی که در احکام و موضوعات باید به آنها رجوع شود ذکر کرده است، هم‌چنان‌که در آیه ﴿وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الامْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَي الرَّسُولِ وَإِلَي اولی‌الامر مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾[۱] تنها پیامبر و اولوالامر ذکر شده‌اند و کلمه «الله» نیامده است ولی از جمع بین دو آیه درمی‌یابیم که هر دو در صدد معرفی کسانی هستند که شایستگی داوری و پاسخ‌گویی به مردم را دارند و اینکه یکجا از خدا و پیامبر و جای دیگر از پیامبر و اولوالامر نام برده تنها از باب ذکر نمونه است و در صدد بیان همه موارد نیست. البته ممکن است در رد دلالت این آیه گفته شود: این آیه موضوعش ایمنی و وحشت است که مربوط به زمامداران و سرپرستان امور می‌باشد و از این رو تنها پیامبر و اولوالامر را نام برده است، این آیه ناظر به مقام سرپرستی و فرمانروایی پیامبر نیز هست و اختصاص به مقام نبوت ایشان ندارد و چون در این گونه مسایل عادی اجرایی به خداوند رجوع نمی‌شود، از خداوند سخنی به میان نیامده است. این اشکال، نظریه دوم را تضعیف و نظریه اول را تایید می‌نماید.

اولوالامر چه کسانی هستند؟

حال نوبت پرداختن به حساس‌ترین و مهمترین بحث است یعنی اولوالامری که آیه درباره آنها سخن می‌گوید چه کسانی هستند؟ در ابتدا باید این نکته را توضیح داد که «امر» گاهی به معنای کار و مساله (امور) است و گاه به معنای فرمان (اوامر). اولوالامر به معنای گروهی از افراد امت است که دارای موقعیت ممتاز و ویژه‌ای هستند و سرپرستی امور و اداره آن را در دست دارند. بنابراین، معنای اولوالامر روشن است ولی این سرپرستان و اولیای امور که آیه درباره آنان سخن می‌گوید چه کسانی هستند؟ آیا در زمان پیامبر وجود

---

۱. **نساء**/ ۸۳. و چون خبری [حاکی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند.

داشته‌اند یا آیه یک قضیه حقیقیه را مطرح می‌کند[1] که در این صورت وجود آنان در زمان نزول آیه لازم نیست؟ به دیگر سخن آیا آیه از یک سو حکمی که موضوع آن موجود بوده است (وجوب اطاعت از پیامبر) و از سوی دیگر حکمی که موضوع آن مفروض گرفته شده و در آن زمان موجود نبوده است(وجوب اطاعت از اولوالامر) را مطرح کرده است؟

در پاسخ باید گفت: به کار بردن اسم جمع «اولی‌الامر» به معنای آن نیست که آیه ناظر به گروه معینی است که در هر زمان و مکانی وجود داشته باشند و چه بسا منظور افرادی از امت باشند که یکی پس از دیگری امور را برعهده می‌گیرند، مانند قضیه‌های حقیقیه‌ای که به شکل جمع به کار می‌روند و مقصود از آنها افرادی هستند که فعلاً موجودند و یا در آینده هر چند به طور پی در پی به وجود می‌آیند. چنین کاربردی در چندین آیه از قرآن کریم تکرار شده است مانند: ﴿فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ﴾[2] پس از دروغزنان فرمان مبر.

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾[3] و فرمان افراطگران را پیروی مکنید.

﴿إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا﴾[4] ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم.

نمی‌توان گفت که این گونه آیات حتما ناظر به گروه خاصی هستند که یا دروغگو یا افراطگر یا از بزرگان بوده‌اند، چرا که ممکن است منظور آیه افرادی باشند که یکی پس از دیگری این گونه بوده‌اند. البته به کاربردن کلمه جمع برای یک فرد واحد ـ به نحو قضیه شخصیه ـ خلاف ظاهر است اما بحث ما این گونه نیست.

---

۱. **قضیه حقیقیه** یک اصطلاح منطقی است به معنای صدور حکم برای موضوعی که خواه مصادیق آن فعلاً موجود باشند و خواه معدوم، و وجودشان مفروض گرفته شده باشد مانند: هر مسکری حرام است. در مقابل این نوع قضیه، **قضیه خارجیه** است که تنها ناظر به مصادیقی است که فعلاً وجود داشته باشند، مانند: همه دانش‌آموزان این مدرسه کوشا هستند(گردآورنده کتاب).

۲. **قلم**/۸.

۳. **شعراء**/ ۱۵۱.

۴. **احزاب**/ ۶۷.

با توجه به آنچه گذشت، نادرست بودن برداشت فخر رازی در **تفسیر الکبیر** روشن می‌شود. وی بر این عقیده است که منظور از اولوالامر گروه و هیأتی مرکب از چندین فرد است و بر این اساس اجماع حل و عقد از امت را حجت دانسته و آن را گاه اجماع امت و گاه اجماع اهل حل و عقد خوانده است. هم‌چنین عصمت اولوالامر را پذیرفته است و این یک نقطه مشترک میان ما و اوست با این تفاوت که او اولوالامر را همان اهل حل و عقد از علمای امت می‌داند.

در رد این نظریه باید گفت: معصوم بودن این افراد به یکی از سه احتمال زیر تفسیر می‌شود:

۱. معصوم بودن هر یک از آنان.

۲. معصوم بودن گروه، از آن جهت که گروه است.

۳. منظور از معصوم بودن آنان این است که کارها و نظرات گروهی معمولاً درست هستند مانند درستی خبری که تعداد خبردهندگان آن به حد تواتر برسد.

روشن است که **احتمال نخست** باطل است؛ زیرا یا عصمت افراد پیش از پیوستن آنها به گروه تحقق یافته است و یا پس از آن، اگر عصمت آنان مربوط به قبل از پیوستن به جماعت است دلیل آن چیست؟ و اگر مربوط به بعد از آن است، این همان احتمال دوم است. از این رو هیچ کس قایل به معصوم بودن افرادی که اهل حل و عقد هستند، نشده است.

احتمال دوم نیز باطل است؛ زیرا گروه از آن جهت که گروه است هیچ وجود خارجی جدای از وجود افراد تشکیل‌دهنده آن ندارد و نسبت دادن عصمت به یک امر اعتباری ذهنی که وجود خارجی ندارد بی‌معناست.

اما **احتمال سوم** عصمت را ثابت نمی‌کند بلکه به معنای پایین بودن درصد اشتباه در آرا و نظرات اهل حل و عقد است به طوری که می‌توان از آن چشم‌پوشی کرد و این امر با عصمت_ که یعنی فرد اصلاً مرتکب اشتباه نشود_ متفاوت است. اگر نظرات اهل حل و

عقد همواره مصون از خطا باشد لازمه‌اش این است که همه نظام‌های سیاسی مبتنی بر شورا و تبادل نظر مصون از اشتباه باشند.

برخی ادعا کرده‌اند که معصوم بودن اهل حل و عقد در اثر عنایت خداوند متعال پدید می‌آید، اما این نیز ادعایی باطل است. چه بسیار هیأت‌ها و گروه‌های اجتماعی_سیاسی اسلامی که در تصمیم‌گیری‌های خود دچار خطاها و لغزش‌هایی شده‌اند که چه در گذشته و چه در حال برای مسلمانان مصیبت و بدبختی به دنبال داشته است. اگر اسلام برای اجتماع اهل حل و عقد چنین جایگاه ویژه‌ای قایل بود، در قرآن کریم بر آن تاکید می‌شد و پیامبرﷺ نیز به آن اهتمام می‌ورزید و مسلمانان نیز سوالات بسیاری درباره آن از پیامبرﷺ می‌پرسیدند _همان‌گونه که درباره بسیاری از مسایل که اهمیت کمتری داشته است سؤالات زیادی از پیامبر پرسیده‌اند_ و آن را مبهم و نامفهوم رها نمی‌کردند.

بنابراین، همه این احتمالات نادرست و بی‌پایه است و در نتیجه نظر امامیه صحیح است، یعنی منظور از اولوالامر افرادی از این امت هستند که در گفتار و کردارشان از خطا و لغزش مصون هستند و برای شناخت آنان باید به خدا و پیامبر مراجعه نمود. آیاتی مانند آیه تطهیر، آیه ولایت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ......﴾[1] و نیز احادیث بسیاری همچون حدیث ثقلین و غدیر، اولوالامر را معرفی نموده و آنان را به امامان دوازده‌گانه شیعه تفسیر کرده‌اند. این احادیث هم از سوی اهل سنت و هم از سوی شیعه نقل شده‌اند.

برای نمونه در تفسیر مجاهد(یکی از منابع اهل سنت) آمده است: «این آیه درباره امیرمومنان علی؈ هنگامی که پیامبرﷺ ایشان را در مدینه جانشین خود قرار داد، نازل شده است. علی؈ فرمود: «یا رسول الله! أتخلفنی علی النساء و الصبیان؟ فقال: یا امیرالمؤمنین[2] أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی حین قال: ﴿اخْلُفْنِي فِي

۱. **مائده**/ ۵۵.

۲. در منبع حدیث «یا علی» آمده است.

قَوْمِی وَأَصْلِحْ﴾[1] فقال الله: «وَ اولی‌الامر مِنکُم» قال: علی ابن ابی طالب ولّاه الله أمر الأمة بعد محمدﷺ و حین خلّفه رسول اللهﷺ فأمر الله العباد بطاعته و ترک خلافه.»

ای رسول خدا، آیا مرا در میان زنان و کودکان به جانشینی می‌گذاری؟ پیامبرﷺ فرمود: ای امیر مومنان، آیا خوشنود نیستی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد هنگامی که به او گفت: «در میان قوم من جانشینم باش و [کار آنان را] اصلاح کن» خداوند متعال فرموده است: «اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.» خداوند امور امت را پس از محمدﷺ بر عهده علی بن ابی طالبؑ گذاشت و نیز هنگامی که رسول خداﷺ او را جانشین خود قرار داد پس خداوند مردم را به اطاعت از او و خودداری از مخالفت با او فرمان داد.»[2]

ابراهیم بن محمد جوینی یکی از علمای بزرگ اهل سنت نقل کرده است که امیرمومنان علیؑ فرمود: « أنشدکم الله، أتعلمون حیث نزلت: ﴿یا اَیُّهَا الَّذِینَ ءامَنواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ اولی‌الامر مِنکُمْ﴾ و حیث نزلت: ﴿إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءامَنواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ و َهُمْ رَاکِعُونَ﴾[3] و حیث نزلت: ﴿...وَلَمْ یَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً﴾[4] قال الناس: یا رسول الله، أخاصّة فی بعض المؤمنین أم عامّة لجمیعهم؟ فأمر الله عزوجل نبیّهﷺ أن یعلمهم ولاة أمرهم و أن یفسّر لهم من الولایة ما فسّر لهم من صلوتهم و زکوتهم و حجّهم فینصبنی للناس بغدیر خم.

ثم خطب و قال: أیّها الناس، أتعلمون أنّ الله عزوجل مولای و أنا مولی المؤمنین و أنا أولی بهم من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله، قال: قم یا علیّ، فقمت، فقال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللهمّ وال من والاه و عادِ من عاداه.

---

۱. **اعراف**/ ۱۴۲.

۲. البحرانی، السید هاشم، **غایةالمرام**، ص۲۶۳، باب۵۸، حدیث۱، به نقل از ابن شهرآشوب و او به نقل از تفسیر مجاهد.

۳. **مائده**/ ۵۵.

۴. **توبه**/ ۱۶.

فقام سلمان فقال: یا رسول الله، ولاء کماذا؟ فقال: ولاء کولایتی، من کنت أولی به من نفسه فعلیّ أولی به من نفسه، فأنزل الله تعالی ذکره: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الاسْلاَمَ دِينًا﴾[1] فکبّر النبیّ ﷺ و قال: الله اکبر، تمام نبوّتی و تمام دین الله ولایة علیّ بعدی. فقام ابوبکر و عمر فقالا: یا رسول الله، هؤلاء الآیات خاصّة فی علیّ؟ قال: بلی، فیه و فی اوصیائی الی یوم القیامة. قالا: یا رسول الله، بیّنهم لنا.

قال: علیّ أخی و وزیری و وصیّی و خلیفتی فی امتی و ولیّ کلّ مؤمن بعدی، ثم ابنی الحسن ثم الحسین ثم تسعة من ولد ابنی الحسین واحداً بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن، لایفارقونه و لایفارقهم حتی یردوا علیّ الحوض.

فقالوا کلهم: اللهم نعم قد سمعنا ذلک و شهدنا کما قلت»[2]

شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید» و آیه «ولی شما تنها خدا و پیامبر او و کسانی است که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپامی‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.» کجا و در مورد چه کسی نازل شده است؟ آیا می‌دانید آیه «کسانی را که ... غیر از خدا و فرستاده او و مومنان محرم اسراری نگرفته‌اند...» در مورد چه کسی نازل شده است؟ [هنگامی که این آیه نازل شد] مردم پرسیدند: ای رسول خدا، آیا منظور گروه خاصی از مومنان است یا همه آنان را شامل می‌شود؟ پس خداوند عزوجل به پیامبرش ﷺ فرمان داد که پیشوایان و اولیای امر را به مردم معرفی کند و ولایت را نیز مانند نماز و زکات و حج برایشان تفسیر کند.

پس پیامبر ﷺ در غدیر خم در برابر مردم مرا [به امامت] منصوب کرد و پس از آن خطبه‌ای خواند و فرمود: ای مردم، آیا می‌دانید که خداوند عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنانم و از آنان به خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا. پیامبر فرمود:

---

۱. **مائده**/ ۳.

۲. البحرانی، السید هاشم، **غایةالمرام**، ص۲۶۴_۲۶۵، باب۵۸، حدیث۴ به نقل از الحموینی، **فرائد السمطین**، ج۱، ص۳۱۴_۳۱۵.

برخیز ای علی! و من برخاستم. پس فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی مولا و سرپرست اوست، خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر آنکه دشمنش دارد دشمن بدار.

سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا، [منظور شما] چگونه ولایتی است؟ پیامبرﷺ فرمود: ولایتی مانند ولایت من. هر کس من به او از خودش سزاوارترم، علی نیز از او به خودش سزاوارتر است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: « امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.» پس پیامبر تکبیر گفت و فرمود: تمام گردیدن پیامبری من و دین خدا به ولایت و سرپرستی علی پس از من است.

ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا، آیا این آیات مختص علی است؟ پیامبر فرمود: آری مختص او و [دیگر] اوصیای من تا روز قیامت است، آن دو گفتند: ای رسول خدا، آنان را به ما معرفی کن. فرمود: علی برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در امتم و [نیز] ولی و سرپرست هر مومنی پس از من است و پس از او فرزندانم حسن و حسین و پس از آنان نه نفر از نسل فرزندم حسین یکی پس از دیگری. قرآن با آنان است و آنان با قرآنند. آنان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن [نیز] از آنان جدا نمی‌شود تا اینکه در نزد حوض بر من وارد شوند. پس همه مردم گفتند: آری، آن را همان‌گونه که گفتی شنیدیم و گواهی می‌دهیم.

در منابع شیعه نیز روایات متواتر بسیاری در این‌باره آمده است؛ از جمله در روایت صحیحی از ابی‌بصیر آمده است که: از امام صادقؑ درباره آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ اولی‌الامر مِنكُمْ﴾ پرسیدم. فرمود: «نزلت فی علیّ بن ابی طالب و الحسن و الحسین، فقلت له: إنّ الناس یقولون: فما له لم یسمّ علیّاً و اهل بیته فی کتاب الله عزوجل؟ قال: فقولوا لهم إنّ رسول اللهﷺ نزلت علیه الصلوة لم یسمّ الله لهم ثلاثاً و لا اربعاً حتی کان رسول اللهﷺ هو الذی فسّر لهم ذلک، و نزلت علیه الزکوة و لم یسمّ لهم من کل اربعین درهماً حتی کان رسول اللهﷺ هو الذی فسّر لهم ذلک و نزل الحجّ فلم یقل لهم طوفوا اسبوعاً حتی کان رسول اللهﷺ هو الذی فسّر ذلک لهم، و نزلت: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُواْ

الرَّسُولَ وَ اولی‌الامر مِنکُمْ﴾ فی علیّ و الحسن و الحسین، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلیّ مولاه، و قال: اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی فإنیّ سألت الله عزوجل أن لایفرّق بینهما حتی یوردهما علیّ الحوض، فأعطانی ذلک، و قال: لاتعلّموهم فإنهم اعلم منکم، و قال: إنهم لن یخرجوکم من باب هدیً و لن یدخلوکم فی باب ضلالة، فلو سکت رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یبیّن من اهل بیته لادّعاها آل فلان و آل فلان.»[۱]

درباره علی‌بن‌ابی‌طالب و حسن و حسین نازل شده است. گفتم: مردم می‌گویند: چرا خداوند عزوجل از علی و اهل‌بیت او در کتاب خود نام نبرده است؟ فرمود: به آنان بگویید: [آیات وجوب] نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده است، چرا خداوند از سه رکعت یا چهار رکعت بودن آن سخنی نگفته است؟ و این پیامبر صلی الله علیه و آله بود که [احکام] آن را برای مردم بیان نمود. [آیات مربوط به] زکات بر او نازل‌می‌گردید ولی از اینکه هر چهل درهم زکات دارد سخنی به میان نیامده است و این پیامبر بود که [احکام] آن را برای مردم بیان نمود. [آیات مربوط به] حج نازل‌گردید اما نگفت هفت دور طواف کنید و این پیامبر بود که آن را بیان نمود. آیه ﴿أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ اولی‌الامر مِنکُمْ﴾ درباره علی و حسن و حسن نازل‌گردید و رسول خدا فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی مولا و سرپرست اوست و فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می‌کنم، همانا من از خداوند عزوجل خواسته‌ام میان آن دو جدایی نیندازد تا آنها را نزد حوض بر من وارد گرداند و خداوند نیز این خواسته مرا برآورده ساخت. نیز فرمود: به آنها(اهل بیت) چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند. و فرمود: آنها هرگز شما را از باب هدایت بیرون نمی‌برند و به باب گمراهی وارد نمی‌کنند.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت می‌ماند و اهل‌بیت خود را معرفی نمی‌کرد آل فلانی و آل فلانی ادعای امامت و جانشینی مرا می‌کردند...»

در حدیث دیگری از جابر بن یزید جعفی آمده است که:

---

۱. **غایة المرام**، ص۲۶۵_۲۶۶، حدیث۳.

از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که گفت: از رسول خداﷺ پرسیدم: اولوالامر که خداوند اطاعت از آنان را در کنار اطاعت از خود قرار داده است چه کسانی هستند؟

فرمود: «هم خلفائی یا جابر، و ائمة المسلمین بعدی، اوّلهم علیّ بن ابی طالب ثمّ الحسن ثمّ الحسین ثمّ علی بن الحسین ثمّ محمّد بن علیّ المعروف فی التوراة بالباقر ــ ستدرکه یا جابر فإذا لقیته فاقرأه منی السلام ــ ثمّ الصادق جعفر بن محمّد ثمّ موسی بن جعفر ثمّ علیّ بن موسی ثمّ محمّد بن علیّ ثمّ علیّ بن محمد ثم الحسن بن علی ثمّ سمیّی و کنیّی حجة الله فی أرضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علیّ، ذاک الذی یفتح الله ــتعالی ذکره ــ علی یدیه مشارق الارض و مغاربها، ذاک الذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیبة لایثبت فیها علی القول بإمامته إلّا من امتحن الله قلبه للإیمان.

قال جابر: قلت له: یا رسول الله، فهل یقع لشیعته الانتفاع به فی غیبته؟

فقال: إی والذی بعثنی بالنبوّة، إنّهم یستضیئون بنوره و ینتفعون بولائه فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و إن تجلّاها سحاب. یا جابر، هذا من مکنون سرّ الله و مخزون علمه فاکتمه الا عن اهله.»[1]

ای جابر، آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند؛ اولین آنها علی است و پس از او حسن، پس از او حسین، پس از او علی‌بن‌حسین، پس از او محمد بن علی که در تورات به باقر (شکافنده علوم) معروف است و تو ای جابر او را می‌بینی، پس هرگاه او را دیدی سلام مرا به او برسان و پس از او جعفر بن محمد، پس از او موسی بن جعفر، پس از او علی بن موسی، پس از او محمد بن علی، پس از او علی بن محمد، پس از او حسن بن علی و پس از او هم‌نام و هم‌کنیه من که حجت خدا در زمین و باقیمانده او در میان بندگان و فرزند حسن بن علی است، کسی که خداوند متعال شرق و غرب زمین را به دست او می‌گشاید، همو که از پیروان و دوستانش غایب می‌شود؛ غیبتی که در آن تنها کسانی که خداوند دلهایشان را برای ایمان آزموده باشد بر عقیده به امامت استوار می‌مانند.

جابر می‌گوید: پرسیدم: ای رسول خدا، آیا شیعیان او در دوران غیبتش از او بهره می‌گیرند؟

---

۱. همان، ص۲۶۷، حدیث۱۰.

فرمود: آری، سوگند به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت آنان از نور او روشنایی می‌گیرند و از ولایت و سرپرستی او در دوران غیبتش سود می‌برند همان‌گونه که مردم از خورشیدی که ابر روی آن را گرفته باشد سود می‌برند. ای جابر، این امر جزو اسرار پوشیده الهی و علم نهفته خداوند است، پس آن را جز از کسانی که اهل آن باشند پنهان دار.

مضمون این حدیث به طور متواتر از سوی شیعه و سنی نقل شده است.

فصل چهارم:
ولایت آسمانی

آیه ولایت

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءامَنواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۞ وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءامَنواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾[1] ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپامی‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولیّ خود بداند [پیروز است چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند.

یکی دیگر از آیات قرآنی مربوط به گفتمان امامت، **آیه ولایت** است که در این فصل به بررسی آن می‌پردازیم و قبل از آن، جا دارد به مفهوم رکوع اشاره‌ای کنیم. رکوع، خم شدن و پایین آمدن سر را گویند و برای کرنش و فروتنی به کارمی‌رود، بدین معنا که شخص به خواری و سرافکندگی افتاد. در **القاموس** آمده است: «رکع الشیخ: به خاطر پیری خمیده شد، یا به صورت [به زمین] افتاد، و بعد از بی‌نیازی نیازمند شد، و خوار و ذلیل شد و هر چیزی که سرش پایین بیاید را راکع(رکوع کننده) گویند.»[2]

در کتاب **المفردات** آمده است: «الرکوع: خم‌شدن که گاه برای حرکت خاص در نماز با شرایط آن به کار می‌رود و گاه برای اظهار خواری و فروتنی در عبادت یا غیر آن...»[3] به نظر می‌آید که کلمه رکوع ابتدا به معنای خم‌شدن حسی بوده است و سپس برای استعمالات معنوی همچون خواری و فروتنی و نیازمندی پس از بی‌نیازی استعاره گرفته شده است.

---

۱. **مائده**/ ۵۵_۵۶.

۲. الفیروز آبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس**، ص۹۳۴.

۳. الراغب الاصفهانی، الحسین بن محمد، **المفردات**، ص۲۰۲.

مفهوم قرآنی ولایت

از بررسی موارد استعمال لغت‌دانان روشن می‌شود که ولایت در اصل به معنای نزدیک شدن است که لازمه آن پیوند داشتن و اثر گذاشتن است و گاهی تصرف کردن، تدبیر نمودن، محبت ورزیدن و یاری رساندن نیز با آن همراه می‌شود.

در **اساس البلاغة** آمده است: «ولیه ولیاً: به او نزدیک شد، و أولیته إیاه: آن را نزدیک ساختم»[۱]

در **القاموس** نیز چنین آمده است: «الولی: نزدیک شدن... و ولیّ اسم آن است به معنای دوست و یاور»[۲]

راغب در «**المفردات**» گفته است: «الولاء و التوالی یعنی آنکه دو چیز یا بیشتر پدید آیند که میان آنها چیزی که از آنها نیست وجود ندارد و این معنا برای نزدیکی از نظر مکان، نسب، دین، دوستی، یاری و عقیده استعاره آورده می‌شود»[۳]

به نظر می‌آید که کلمه ولایت نخستین بار برای نزدیکی حسی وضع گردیده و سپس کاربرد آن توسعه یافته و برای مفاهیم معنوی و عقلی نیز به کار رفته است، زیرا هدف از ساخت کلمات، تفاهم و بیان احساسات و افکار موجود در ذهن گوینده و انتقال آن به شنونده است و چون شناخت انسان از امور حسی مقدم بر شناخت او از امور عقلی است ناگزیر کلمات را ابتدا در مورد امور حسی به کارمی‌برد و سپس دایره استعمال آن را توسعه می‌دهد و آنها را برای امور عقلی نیز به کار می‌برد.

بنابراین، ولایت کلمه‌ای است که برای نزدیکی حسی وضع شده و سپس استعمال آن توسعه پیدا کرده و امور عقلی و معنوی را نیز در بر گرفته است. نزدیکی غیر حسی گاه

۱. الزمخشری، محمودبن عمر، **اساس البلاغة**، ج۲، ص۵۲۸.
۲. الفیروزآبادی، محمدبن یعقوب، **القاموس**، ص۱۷۳.
۳. الراغب الاصفهانی، الحسین بن محمد، **المفردات**، ص۵۳۳.

حقیقی است مانند نزدیکی بین علت و معلول و گاه اعتباری و قراردادی است و برای دستیابی به آثار ناشی از آن در نظر گرفته شده است مانند نزدیکی در مفاهیم اعتباری.

مفهوم نزدیکی برای زمان، مکان، وجود حقیقی و مفاهیم اعتباری به کار می‌رود ولی در همه این موارد به یک معناست؛ زیرا تعدد استعمال و کاربرد موجب تعدد معنا نمی‌شود. کلمه ولایت نیز در همه موارد استعمال آن به یک معناست و می‌توان به وسیله قرائن مربوط به کلام یا گوینده، استعمالات مختلف را از یکدیگر تشخیص داد. به عنوان مثال اگر نزدیکی میان دو فرد از یک خانواده در نظر گرفته شود «ولیّ» به معنای خویشاوند و وارث است. اگر میان دو فرد بیگانه از یکدیگر در نظر گرفته شود به معنای دوست و یاور است و اگر این دو فرد یکی بر دیگری برتری داشته باشد به معنای سرپرست، اختیار دار و عهده‌دار امور است، مانند قیم و سرپرست کودک و نیز ارباب نسبت به عبد خود. اگر این نزدیکی میان یک فرد و جامعه در نظر گرفته شود تنها به معنای حکمرانی و تدبیر امور است که محبت و یاری و حمایت حاکم و مردم نسبت به یکدیگر را می‌طلبد. ولی این بدان معنا نیست که منظور از نزدیکی همان یاری و محبت است بلکه لازمه نزدیکی در همه موارد استعمال آن، یاری و محبت است.

کلمه ولایت و مشتقات مختلف آن در قرآن کریم به کار رفته است، برای نمونه کلمه «الولیّ» و «الوالی» و «المولی» درباره خداوند به کار رفته است، همچنین فرشتگان، «اولیاءِ» مؤمنان و نیز طاغوت و شیطان‌ها، «اولیاءِ» کافران نامیده شده‌اند. قرآن کریم مؤمنان را «اولیاء» یکدیگر خوانده و درباره ستمگران نیز همین اصطلاح را به کار برده است. همچنین مؤمنان را از به دوستی(اولیاء) گرفتن کافران بازداشته و حتی از پیوند با مؤمنانی که در راه خدا هجرت نکرده‌اند، نهی نموده است، هر چند به «یاری رساندن به آنان در صورتی که یاری بجویند» فرمان داده است. کلمه «الولیّ» به معنای وارث و ولیّ‌دم و دوست نیز استعمال شده است.

در اینجا به پاره‌ای از آیات قرآن کریم که کلمه ولایت و مشتقات آن در آنها به کار رفته است اشاره می‌کنیم:

﴿اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ ءامَنواْ﴾[1] خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند.

﴿وَاللَّهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ﴾[2] خدا یار پرهیزگاران است.

﴿مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ﴾[3] غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.

﴿وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ﴾[4] و جز خدا برای شما یار و یاوری نیست.

﴿وَمَن یُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُّرْشِدًا﴾[5] و هر که را بی‌راه گذارد هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت.

﴿ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَی الَّذِینَ ءامَنوا وَأَنَّ الْكَافِرِینَ لَا مَوْلَی لَهُمْ﴾[6] چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند ولی کافران را سرپرست [و یاری] نیست.

﴿هُنَالِکَ الْوَلَایَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَوَابًا وَخَیْرٌ عُقْبًا﴾[7] در آنجا [آشکار شد که] یاری به خدای حق تعلق دارد، اوست بهترین پاداش و [اوست] بهترین فرجام.

﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِیُّ﴾[8] آیا به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند؟ خداست که دوست راستین است.

﴿وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء مَا نَعْبُدُهُمْ الا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی﴾[1] و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که:] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی‌پرستیم.

---

۱. **بقره**/۲۵۷.
۲. **جاثیه**/ ۱۹.
۳. **رعد**/ ۱۱.
۴. **عنکبوت**/ ۲۲.
۵. **کهف**/ ۱۷.
۶. **محمد**/۱۱.
۷. **کهف**/ ۴۴.
۸. **شوری**/ ۹.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾[۲] داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون داستان عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه‌ای برای خویش ساخته.

﴿وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء﴾[۳] و جز او از معبودان [دیگر] پیروی مکنید.

﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الاخِرَةِ﴾[۴] در زندگی دنیا و در آخرت دوستانتان ماییم.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ﴾[۵] ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾[۶] و[لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران=] طاغوتند.

﴿فَقَاتِلُواْ أَوْلِيَاء الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾[۷] پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

﴿يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَن فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾[۸] پدرجان، من می‌ترسم از جانب [خدای] رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ﴾[۹] و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند.

---

۱. **زمر**/ ۳.
۲. **عنکبوت**/۴۱.
۳. **اعراف**/ ۳.
۴. **فصلت**/ ۳۱.
۵. **اعراف**/ ۲۷.
۶. **بقره**/ ۲۵۷
۷. **نساء**/ ۷۶.
۸. **مریم**/ ۴۵.
۹. **توبه**/ ۷۱.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءامَنواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ آوَواْ وَّ نَصَرُواْ أُوْلَـئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءامَنواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَیْءٍ حَتَّي يُهَاجِرُواْ وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِی الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ الا عَلَي قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۞ وَالَّذينَ كَفَرُواْ بَعْضُهُمْ اولياء بعض﴾[1]

کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با جان و مال خود جهاد نموده‌اند و کسانی که [مهاجران را] پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان یاران یکدیگرند و اگر در [کار] دین از شما یاری جویند، یاری آنان بر شما [واجب] است، مگر بر علیه گروهی باشد که میان شما و میان آنان پیمانی [منعقد شده] است، و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست. و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند.

﴿وإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ﴾[2] و ستمگران بعضی‌شان دوستان بعضی دیگر]اند.

﴿لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾[3] مؤمنان نباید کافران را به جای مؤ منان به دوستی بگیرند.

﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعًا﴾[4]

همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان [خود] می‌گیرند. آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ [این خیالی خام است،] چرا که عزت، همه از آن خداست.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَي أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۞ فَتَرَي الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ

---

۱. **انفال**/ ۷۲_۷۳.
۲. **جاثیه**/ ۱۹.
۳. **آل عمران**/ ۲۸.
۴. **نساء**/ ۱۳۹.

يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَي أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَي اللّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُواْ عَلَي مَا أَسَرُّواْ فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾[۱]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود. آری، خدا گروه ستمکاران را راه نمی‌نماید. می‌بینی کسانی که در دلهایشان بیماری است، در [دوستی با] آنان شتاب می‌ورزند. می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد. امید است خدا از جانب خود فتح [منظور] یا امر دیگری را پیش آورد، تا [در نتیجه آنان] از آنچه در دل خود نهفته داشته‌اند پشیمان گردند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاء﴾[۲]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه] از کافران، دوستان [خود] مگیرید.

﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾[۳] دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آبَاءكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاء إَنِ اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَي الايمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾[۴]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان] را به دوستی مگیرید، و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند.

---

۱. **مائده**/ ۵۱_۵۲.
۲. **مائده**/ ۵۷.
۳. **ممتحنه**/ ۱.
۴. **توبه**/ ۲۳.

﴿وَالَّذِينَ ءامَنواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَىْءٍ حَتَّي يُهَاجِرُواْ﴾[1] و کسانی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند، هیچ گونه خویشاوندی [دینی] با شما ندارند مگر آنکه [در راه خدا] هجرت کنند.

﴿فَهَبْ لِى مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ۞ يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾[2] پس از جانب خود ولیّ [و جانشینی] به من ببخش که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد.

﴿وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا﴾[3] و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم.

﴿فَإِذَا الَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِىٌّ حَمِيمٌ﴾[4] آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد.

برداشت‌هایی از آیه ولایت

با دقت در آیه ولایت چند نکته فهمیده می‌شود:

۱. این آیه درباره ولایت میان افرادی که در یک سطح و رتبه قرار دارند سخن نمی‌گوید و هم‌سنخ آیه ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ﴾ که بیانگر لزوم یاری رساندن مؤمنان به یکدیگر است، نیست بلکه از ولایت فردی که برتر از دیگران است، سخن می‌گوید و دلیل آن این است که از یک سو ولایتِ «کسانی که ایمان آورده‌اند» در کنار ولایت پیامبر و ولایت خدا قرار گرفته و از سوی دیگر آنان را با درجه بالایی از عبادت و پرهیزگاری توصیف می‌نماید: «همان کسانی که نماز برپامی‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» بنابراین از سیاق و ساختار آیه، یاری رساندن به یکدیگر برداشت نمی‌شود بلکه همان‌گونه که ولایت پیامبر بر مؤمنان به معنای حکومت و سرپرستی امور آنان است،

---

۱. **انفال**/ ۷۲.
۲. **مریم**/ ۵ـ۶.
۳. **اسراء**/ ۳۳.
۴. **فصلت**/ ۳۴.

ولایت این مؤمنان نیز _که در کنار ولایت پیامبر آورده شده است_ به معنای حکومت و سرپرستی امور اجتماعی و سیاسی است.

۲. هم‌ردیف بودن ولایت «کسانی که ایمان آورده‌اند» با ولایت خدا و پیامبر نشانگر آن است که ولایت آنان در امتداد ولایت خدا و پیامبر و نشأت گرفته از آن و به دیگر سخن فرع بر آن است و روشن است که فرع، همه ویژگی‌های اصل را دارد مگر مواردی که با دلیل استثنا شده باشد. بنابراین، ولایت خداوند اصل است و ولایت «کسانی که ایمان آورده‌اند» فرع آن است و از رهگذر ولایت پیامبرﷺ با آن پیوند دارد. ولایت خداوند مستقل و ذاتی است و ولایت غیر او وابسته و اکتسابی. گذشته از آن، دلیلی که این ولایت را به زمینه و بُعد خاصی محدود می‌کند، وجود ندارد؛ بنابراین ولایت مؤمنان، مطلق باقی می‌ماند یعنی ولایتی تکوینی، تشریعی و سیاسی همان‌گونه که ولایت خدا و پیامبر نیز چنین است.

۳. لفظ «انّما» ولایت را در افراد خاصی منحصر کرده است. اگر از یک سو به نوع ولایت عطا شده به آنان یعنی همان ولایت سیاسی، تشریعی و تکوینی دقت کنیم و از سوی دیگر این آیه و آیه اولوالامر را_ که خداوند اطاعت از آنان را واجب گردانیده و آن را در کنار اطاعت از خدا و پیامبر قرار داده است_ با یکدیگر ارتباط دهیم، درمی‌یابیم که مقصود آیه بیان یک قضیه حقیقیه_ یعنی ولایت دادن به کسانی که نماز برپامی‌دارند و در حالت رکوع زکات می‌دهند_ نیست؛ چرا که اگر این‌گونه بود میلیون‌ها نفر از طمع‌کاران و فرصت‌طلبان نیز خود را شایسته ولایت می‌دانستند، بلکه آیه بیانگر یک قضیه خارجیه است یعنی در صدد اشاره به فردی معین در خارج است و نیز دیگرانی که هم‌درجه و هم‌رتبه او باشند و شایستگی ولایتی نامحدود در هر سه زمینه سیاسی، تشریعی و تکوینی را دارند.

به دیگر سخن، این آیه را یا باید قضیه حقیقیه دانست و یا قضیه خارجیه. حقیقیه بودن آن ناممکن است؛ زیرا بدین معناست که ولایت تشریعی و تکوینی و همچنین سیاسی برای هر کسی که صفت برپادارنده نماز و زکات‌دهنده در حال رکوع را داشته باشد امکان‌پذیر باشد، در حالی که چنین چیزی را نمی‌توان پذیرفت حتی اگر فرض کنیم این صفت از

روی ایمان و راستی و نه از روی نفاق و ریاکاری تحقق یافته باشد؛ زیرا ولایت تشریعی و تکوینی یک صفت اکتسابی نیست بلکه یکی از مرتبه‌های بالای نزدیکی به خداوند است که باید بر اساس شایستگی و برازندگی، از سوی خداوند به فردی معیّن داده شود، زیرا چنین فردی می‌خواهد پیمان خداوند (امامت) را دریافت کند و با ملکوت پیوند یابد تا بتواند از سوی خدا سخن بگوید و آنچه را او می‌خواهد و نمی‌خواهد برای مردم بیان نماید.

پس از آنجا که آیه بر گستردگی دامنه ولایت به ولایت تشریعی و تکوینی و محدود نبودن آن به ولایت سیاسی دلالت می‌کند و از سوی دیگر این نوع ولایت یکی از مراتب نزدیکی به خداوند و امری غیر اکتسابی است و نیازمند تعیین فرد از سوی خداوند است، از این رو تنها می‌توان آن را قضیه خارجیه دانست بدین معنا که آیه در صدد اشاره به فردی خاص و به دنبال توجه مسلمانان به اوست و هدف آن بیان یک قاعده کلی نیست تا هر کس به آن عمل کرد سزاوار ولایت گردد.

حال جای این سؤال است: فرد مورد نظر آیه یعنی «کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که ...» کیست؟ روایات او را معرفی نموده‌اند.

روشن است که آیه، شخصی را که ولایت به او سپرده شده معرفی نکرده است، در چنین مواردی باید به سنت که تبیین کلیات قرآن و جزئیات احکام را بر عهده دارد مراجعه نمود. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾[1] و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.

پیامبرﷺ با زیباترین بیان، گویاترین مفهوم و بهترین روش در تفسیر این آیه فرموده‌اند که منظور، امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام است و این آیه درباره ایشان نازل گردیده است. این روایتِ پیامبر را هم شیعه و هم اهل سنت در کتاب‌های حدیثی، تفسیری و تاریخی خود آورده‌اند به گونه‌ای که جای هیچ‌گونه تردیدی در آن باقی نمی‌ماند. این آیه وقتی نازل شد که امام علی‌علیه‌السلام انگشتر خویش را در رکوع نماز صدقه دادند. حسان شاعر پیامبرﷺ

۱. **نحل**/ ۴۴.

در ستایش این امتیاز افتخارآمیز شعری سروده است که آن را بزرگان اهل سنت در کتاب‌های خویش نقل کرده‌اند از جمله: خطیب خوارزمی در **المناقب**،[۱] شیخ‌الاسلام حموینی در **فرائد السمطین**،[۲] صدرالحفاظ کنجی در **کفایةالطالب**،[۳] سبط بن جوزی در **تذکرة الخواص**،[۴] و جمال الدین زرندی در **نظم درر السمطین**[۵] که علّامه امینی نام آنها را در کتاب **الغدیر** گردآوری نموده است.[۶] هم‌چنین آلوسی در تفسیر **روح المعانی**،[۷] در ذیل آیه شریفه و بسیاری از بزرگان حدیث و تفسیر و کلام از جمله ابواسحاق ثعلبی در **تفسیر** خود[۸] طبری در **جامع‌البیان**،[۹] رازی در **التفسیرالکبیر**،[۱۰] و خازن در **تفسیرالخازن**،[۱۱] به نقل از برخی از صحابه و تابعین آن را آورده‌اند و برخی از

---

۱. الخطیب، الخوارزمی، الموفق بن احمد، **المناقب**، ص۱۸۶_۱۸۷.
۲. الحموینی، ابراهیم بن محمد، **فرائد السمطین**، ج۱، ص۱۹۰.
۳. الکنجی، محمد بن یوسف، **کفایة الطالب**، ص۲۲۸_۲۲۹.
۴. سبط ابن الجوزی، **تذکرة الخواص**، ص۱۸_۱۹.
۵. الزرندی، محمدبن یوسف، **نظم درر السمطین**، ص۸۷_۸۸.
۶. الامینی، عبدالحسین، **الغدیر**، ج۲، ص۵۲_۵۸.
۷. الآلوسی، محمود، **روح المعانی**، ج۶، ص۱۶۷.
۸. آن را علامه امینی در **الغدیر**، ج۲، ص۵۲ از وی نقل کرده است.
۹. الطبری، محمدبن جریر، **جامع البیان**، ج۶، ص۲۸۸.
۱۰. الرازی، محمد بن عمر، **التفسیر الکبیر**، ج۶، ص۲۸.
۱۱. الخازن، علی بن محمد، **تفسیر الخازن**، ج۱، ص۴۹۶.
شعر حسان را در زیر می‌آوریم:

ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی	و کل بطیء فی الهدی و مسارع
ایذهب مدحی و المحبین ضایعا	و ما المدح فی ذات الإله بضایع
فأنت الذی اعطیت إذ أنت راکع	فدتک نفوس القوم یا خیر راکع
بخاتمک المیمون یا خیر سید	و یا خیر شارٍ ثمّ یا خیر بایع
فأنزل فیک الله خیر ولایة	و بیّنها فی محکمات الشرائع

ترجمه:ای اباالحسن، روح و جان من و هر کسی که زود یا دیر هدایت یافته است فدای تو باد. آیا ستایش من و کسانی که به تو تبریک گفتند تباه می‌گردد حال آنکه ستایشی که مربوط به ذات خداوند باشد تباه

آنها به درستی و صحت آن تصریح کرده‌اند. علّامه امینی شصت و شش نفر از اهل سنت که این روایات را نقل کرده‌اند، برشمرده است[۱] و روایاتی که از شیعه در این زمینه نقل شده است به حد تواتر می‌رسد.

با وجود این، ابن تیمیه در کتاب سست و ضعیف خود گفته است: داستان بخشش انگشتر و نزول آیه درباره آن به اجماع علما ساختگی و جعلی است.[۲] آیا او این بزرگان از اهل سنت و شیعه را عالم نمی‌داند؟ یا کتاب‌های آنها را نخوانده و از دیدگاه‌هایشان بی‌اطلاع است؟ لعنت خدا بر تعصب و کوردلی که انسان را کور و کر می‌کند: ﴿فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـٰؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ﴾[۳] و اگر اینان [=مشرکان] بدان کفر ورزند، بی‌گمان، گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند.

در اینجا چند نمونه از روایات اهل سنت را می‌آوریم:

۱. ثعلبی در **تفسیر** خود به نقل از ابوذر غفاری آورده است:

روزی نماز ظهر را با پیامبرﷺ خواندم. فقیری آمد و درخواست کمک کرد اما کسی چیزی به او نداد. فقیر دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، شاهد باش که من در مسجد پیامبرت محمدﷺ درخواست کمک کردم اما کسی چیزی به من نداد.

در این حال علی﷼ که در رکوع نماز بود با انگشت کوچک دست راست که در آن انگشتر بود به او اشاره کرد. فقیر پیش آمد و در برابر چشم پیامبر آن انگشتر را از انگشت او بیرون آورد.

نمی‌شود. تو بودی که در حال رکوع عطا نمودی، جان همه مردم فدای تو ای بهترین رکوع‌کننده. انگشتر پربرکت خود را بخشیدی ای بهترین سرور، ای بهترین خریدار و ای بهترین فروشنده. پس خدا درباره تو بهترین ولایت را نازل گردانید و آن را در شرایع و آیه‌های محکم و استوار بیان نمود.

۱. الامینی، عبدالحسین، **الغدیر**: ج۳، ص۱۶۵_ ۱۶۲.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، **منهاج السنة**: ج۱، ص۱۵۵.

۳. **انعام**/۸۹.

پس پیامبرﷺ سر به سوی آسمان برداشت و فرمود: «اللهم إن اخی موسی سألک فقال: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی ۞ وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی ۞ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِی ۞ یَفْقَهُوا قَوْلِی ۞ وَاجْعَل لِّی وَزِیرًا مِّنْ أَهْلِی ۞ هَارُونَ أَخِی ۞ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی ۞ وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی﴾[1] فأنزلت علیه قرآنا: ﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا﴾[2] اللهم و انی محمّد نبیک و صفیک، اللهم و اشرح لی صدری و یسّر لی امری و اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً، اشدد به ظهری.

خدایا، برادرم موسی از تو درخواست نمود: «پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز و از زبانم گره بگشای [تا] سخنم را بفهمند و برای من دستیاری از کسانم قرار ده هارون برادرم را پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان.» پس به او فرمودی: «به زودی بازویت را به [وسیله] برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو، تسلطی قرار خواهیم داد که ... به شما دست نخواهند یافت.» خدایا، من محمّد، پیامبر و برگزیده تو هستم، خدایا سینه ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز و برای من دستیاری از کسانم یعنی علی را قرار ده و پشتم را به او استوار کن.

ابوذر گفت: هنوز دعای پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل از سوی خداوند عزوجل فرود آمد و گفت: ای محمد بخوان: ﴿إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءامَنواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَ هُمْ رَاکِعُونَ﴾[3]

۲. موفق بن احمد خوارزمی نقل کرده است که عمروبن عاص در جواب نامه معاویه نوشت: «ای معاویه، تو خود از آیاتی که تنها درباره فضایل علی نازل شده و هیچ کس

---

۱. **طه**/ ۲۵_۳۲.

۲. **قصص**/ ۳۵.

۳. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۱۰۲_۱۰۳، باب ۱۸، حدیث۱* **الغدیر**، ج۲، ص۵۲* ابن البطریق، **العمدة**، فصل۱۵، ص۵۹.

دیگری در آنها شریک نیست آگاهی مانند: ﴿یُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[۱] [همان بندگانی که] به نذر خود وفا می‌کردند.

﴿إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءامَنواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَ هُمْ رَاکِعُونَ﴾[۲] ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپامی‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

﴿أَفَمَن کَانَ عَلَي بَیِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ ...﴾[۳] آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او، پیرو آن است و پیش از وی [نیز].... .

﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ﴾[۴] مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.

﴿قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَي﴾[۵] بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.[۶]

ابن مغازلی نیز در این زمینه چهار روایت نقل کرده است.[۷]

اما روایاتی که از سوی شیعه نقل شده بسیار زیاد است، برای نمونه:

محمد بن یعقوب کلینی به نقل از علی بن ابراهیم به نقل از پدرش به نقل از ابن ابی عمیر، به نقل از عمر بن اذینه به نقل از زراره و فضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و ابی الجارود آورده است که امام باقر(علیه السلام) فرموده‌اند:

---

۱. **انسان**/ ۷.
۲. **مائده**/ ۵۵.
۳. **هود**/ ۱۷.
۴. **احزاب**/ ۲۳.
۵. **شوری**/۲۳.
۶. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۱۰۴_۱۰۵، حدیث۱۰، به نقل از **المناقب**، الخوارزمی، ص۱۳۰.
۷. همان، ص۱۰۴، حدیث۳_۶، به نقل از **المناقب**، ابن مغازلی، ص۳۱۱_۳۱۳، حدیث۳۵۴_ ۳۵۷.

«امر الله عزوجل رسوله بولایة علی و انزل علیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءامَنواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ و فرض من ولایة اولی‌الامر، فلم یدروا ما هی، فأمر الله محمداً صلی الله علیه و آله أن یفسّر لهم الولایة کما فسّر الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج، فلمّا أتاه من ذلک من الله ضاق بذلک صدر رسول الله صلی الله علیه و آله و تخوّف أن یرتدّوا عن دینهم و أن یکذّبوه، فضاق صدره و راجع ربّه عزوجل، فأوحی الله عزوجل الیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾[1] فصدع بأمر الله ـتعالی ذکره_ فقام بولایة علیّ یوم غدیر خم فنادی الصلوة جامعة، و أمر الناس أن یبلّغ الشاهد منهم الغائب

قال عمر بن اذینة: قالوا جمعیاً غیر ابی الجارود و قال ابو جعفر(علیه السلام) و کانت الفریضة تنزل بعد الفریضة الاخری، و کانت الولایة آخر الفرائض فأنزل الله عزوجل: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾[2] قال ابو جعفر(علیه السلام) یقول الله عزوجل: لا انزل علیکم بعد هذه الفریضة قد اکملت لکم الفرائض.[3]»

خداوند عزوجل پیامبرش را به ولایت علی فرمان داد و آیه«ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.» را بر او نازل کرد و ولایت اولوالامر را واجب گرداند، ولی مردم ندانستند منظور از ولایت چیست؟ پس خداوند به محمد(صلی الله علیه و آله) فرمان داد تا همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را برای آنان تبیین کرده بود، ولایت را نیز تفسیر نماید.

وقتی پیامبر این فرمان خداوند را دریافت نمود نگران و بیمناک شد که مبادا مردم از دین خود برگردند و او را تکذیب کنند، از این رو غمگین شد و آن را به خداوند عرضه داشت. خداوند عزوجل به او وحی نمود: « ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می‌دارد.» پس پیامبر فرمان خداوند را انجام داد و در روز غدیر خم مردم را برای نماز

۱. **مائده**/ ۶۷.
۲. **مائده**/ ۳.
۳. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۳۴۹، حدیث۴، و نیز **غایة المرام**، باب۱۹، حدیث۵.

جماعت گردآورد و ولایت علی را مطرح ساخت و به کسانی که حاضر بودند دستور داد تا دیگران را از این واقعه آگاه سازند.

عمر بن اذینه نقل کرده است که: همه راویان حدیث به جز ابی الجارود گفته‌اند که امام باقر﵇ [در ادامه] فرمودند: [در طول دوران بعثت] واجبات یکی پس از دیگری نازل می‌گردید و ولایت، آخرین این واجبات بود. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم.» امام باقر﵇ فرمود: خداوند عزوجل فرموده است: پس از این، واجب دیگری بر شما نازل نمی‌گردانم [زیرا] واجبات شما را به حد کمال رسانیدم.

در روایت دیگری ابن بابویه به نقل از علی بن حاتم به نقل از احمد بن محمد بن سعید همدانی به نقل از جعفر بن عبدالله محمدی به نقل از کثیر بن عیاش به نقل از ابی الجارود آورده است که امام باقر﵇ درباره آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءامَنواْ﴾ فرمود:

«ان رهطا من الیهود أسلموا، منهم: عبدالله بن سلام و أسد و ثعلبة و ابن یامین و ابن صوریا، فأتوا النبیّﷺ، فقالوا: یا نبیّ الله، إنّ موسی﵇ أوصی الی یوشع بن نون؛ فمَن وصیّک یا رسول الله؟ و من ولیّنا بعدک؟ فنزلت هذه الآیة: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءامَنواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ قال رسول اللهﷺ: قوموا، فقاموا و أتوا المسجد، فإذا سائل خارج، فقال: یا سائل ما أعطاک أحد شیئاً؟ قال: نعم، هذا الخاتم. قال: من أعطاکه؟ قال: أعطانیه ذلک الرجل الذی یصلّی. قال: علی أیّ حال أعطاک؟ قال: کان راکعاً، فکبّر النبیﷺ و کبّر أهل المسجد. فقال النبیّﷺ علیّ ولیّکم بعدی، قالوا: رضینا بالله ربّاً و بالإسلام دیناً و بمحمّدٍ نبیّاً و بعلیّ بن ابی طالب ولیّاً، فأنزل الله عزوجل: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءامَنواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾[1-2]

۱. **مائده**/ ۵۶.

۲. الصدوق، محمد بن علی، **الامالی**، ص۱۸۶.

گروهی از یهود از جمله عبدالله بن سلام، اسد، ثعلبه، ابن یامین و ابن صوریا اسلام آوردند، و نزد پیامبرﷺ آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، موسی‌ﷺ یوشع بن نون را وصی خود قرار داد، وصی تو کیست ای رسول خدا؟ و سرپرست و ولی ما بعد از تو کیست؟ پس این آیه نازل گردید: «ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپامی‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.» پیامبر فرمود: برخیزید، پس برخاستند و به مسجد آمدند، [وقتی رسیدند] گدایی داشت از مسجد بیرون می‌آمد. پیامبرﷺ از او پرسید: آیا کسی چیزی به تو نداد؟ گفت: آری، این انگشتر را. فرمود: چه کسی آن را به تو داد؟ گفت: آن مردی که در حال نماز است. فرمود: در چه حالی آن را به تو داد؟ گفت: در حال رکوع. پس پیامبرﷺ تکبیر گفت و اهل مسجد نیز تکبیر گفتند. پس پیامبرﷺ فرمود: علی بعد از من ولیّ و سرپرست شماست. گفتند: پذیرفتیم که خدا پروردگار ما، اسلام دین ما، محمد پیامبر ما و علی بن ابی طالب ولیّ ما باشد و به آن خوشنودیم. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: «و هر کس خدا و پیامبر او کسانی که ایمان آورده‌اند ولی خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند.

از عمر بن خطاب نیز نقل شده است که: به خدا سوگند چهل انگشتر در حال رکوع صدقه داده‌ام تا آیه‌ای که درباره علی بن ابی طالب نازل شده بود درباره من نیز نازل گردد، اما چنین نشد.[۱]

روایات بسیار دیگری نیز نزدیک به این مضمون وجود دارد که علمای شیعه در آنها اتفاق نظر دارند از جمله روایاتی که شیخ مفید در **الاختصاص**[۲]، شیخ طوسی در **الأمالی**[۳] عیاشی در **تفسیر** خود[۴] و طبرسی در **الاحتجاج**[۵] آورده‌اند.

---

۱. همان.

۲. المفید، محمد بن محمد، **الاختصاص**، ص۲۷۷.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، **الأمالی**، ج۲، ص۱۶۲.

۴. العیاشی، محمد بن مسعود، **تفسیر العیاشی**، ج۱، ص۳۵۶_ ۳۵۷.

۵. الطبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، ج۱، ص۲۱۳.

چند شبهه و پاسخ آن

ممکن است اشکالاتی در مورد تفسیر آیه مورد بحث مطرح گردد که باید به آنها پاسخ داده شود:

اشکال نخست: سیاق و ساختاری که آیه در آن قرار دارد با این تفسیر ناسازگار است، زیرا آیات پیشین در مقام بازداشتن مؤمنان از به دوستی گرفتن یهودیان و مسیحیان و گرایش به آنان است و چون ولایت نفی شده در این سیاق به معنای کمک و یاری است، باید ولایت مطرح شده در آیه پس از آن یعنی در آیه ﴿إنّما وليّكُمُ الله و رسوله...﴾ نیز به معنای کمک و یاری باشد. بنابراین، آیه قبل در صدد نفی یک نوع ولایت نادرست و نابجا است و آیه مورد بحث به یک ولایت درست و مطلوب فرمان می‌دهد و ساختار آیات می‌طلبد که ولایت نفی‌شده و ولایت خواسته شده هر دو از یک نوع باشند و از آنجا که ولایت نفی شده به معنای کمک و یاری است، ولایت مطلوب نیز باید به همان معنا باشد.

به این اشکال دو پاسخ می‌توان داد:

پاسخ نخست: وحدت سیاق و ساختار میان دو آیه غیر قطعی و غیر مسلم است؛ زیرا بیشتر روایاتی که درباره شأن نزول آیه نقل شده است، بیانگر آن است که این آیه مستقل از آیات قبل نازل گردیده است، از این رو در تفسیر این آیه نمی‌توان به ساختار آیات تکیه کرد. اگر قایل به وحدت ساختار بین این دو آیه شویم به این نتیجه می‌انجامد که ولایت پیامبرﷺ نیز به معنای کمک و یاری باشد در حالی که ساختار قرآن کریم چنین معنایی را برنمی‌تابد؛ زیرا جایگاه پیامبرﷺ بالاتر و برتر از آن است. از نظر قرآن رابطه مؤمنان با پیامبرﷺ رابطه پیروی و فرمانبری است و در نتیجه باید ولایتِ «کسانی که ایمان آورده‌اند» ــ که در کنار ولایت پیامبر آورده شده است ــ نیز فراتر و بالاتر از ولایت به معنای یاری باشد و مؤمنان موظف به پیروی و فرمانبری از او هستند و این به معنای حکومت و فرمانروایی آنان است.

پاسخ دوم: حتی اگر وحدت ساختار بین دو آیه را نیز بپذیریم، تفسیر ما خدشه‌ای به آن وارد نمی‌کند و بلکه کاملاً با آن سازگار است چرا که ولایت نفی شده در آیه قبل، ولایت

مؤمنان نسبت به کافران است و ولایت مطلوب در آیه مورد بحث، ولایت خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند است و در هر دو آیه، ولایت به معنای نزدیکی است زیرا همان‌گونه که گذشت ولایت دارای معنایی مشترک میان موارد و مصادیق مختلف آن است که لازمه آن پیوند داشتن و اثرگذاری است. ناسازگاری با ساختار آیات تنها در صورتی پیش می‌آید که فرض کنیم.

اشکال دوم: تفسیر مورد بحث بر این پایه استوار است که مقصود از «کسانی که ایمان آورده‌اند» امام علی بن ابی طالب‌علیه السلام است و این شیوه بیان با ظاهر آیه ناسازگار است زیرا لفظ «کسانی» جمع است و منظور از آن، گروهی از افراد است نه یک فرد واحد.[1]

پاسخ: در به کار بردن کلمه جمع برای فرد واحد دو حالت می‌توان تصور کرد:

۱. به کار بردن کلمه جمع و اراده نمودن یک فرد واحد از آن.

۲. حمل نمودن یک حکم کلی بر یک کلمه جمع به منظور منطبق شدن آن بر همه کسانی که صلاحیت آن را دارند، هر چند در واقع این حکم کلی تنها بر یک فرد واحد صدق کند و مصداق دیگری نداشته باشد.

از نظر قواعد لغوی حالت اول مردود است اما حالت دوم درست است و کاربرد فراوانی دارد. در قرآن کریم نیز در چندین مورد از چنین کاربردی استفاده شده است اما هیچ یک از مفسران در آن خدشه نکرده‌اند، از جمله، آیه پیش از آیه ولایت به صورت جمع آمده است: ﴿يَقُولُونَ نَخْشَي أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ﴾[2] در حالی که بنا بر نقل روایات، گوینده آن یک فرد واحد به نام عبدالله بن اُبّی است. در آیه ﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَي الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الاعَزُّ مِنْهَا الاذَلَّ﴾[3] نیز منظور همین شخص است. درباره آیه ﴿تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾[4] نیز روایت

---

۱. این اشکال را برخی از علمای اهل سنت ذکر کرده‌اند از جمله صاحب *تفسیر* **المنار** در: ج۶ ص۴۴۲.

۲. **مائده**/ ۵۲. می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد.

۳. **منافقون**/ ۸. می‌گویند: اگر به مدینه برگردیم قطعاً آنکه عزتمندتر است آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد.

۴. **ممتحنه**/ ۱. با آنها اظهار دوستی کنید.

شده است که منظور طالب بن ابی بلتعه است. علامه امینی در **الغدیر** بیست مورد از این نوع کاربرد در قرآن را برشمرده است.[۱]

از سوی دیگر روایاتی که آیه را به امام علی﵇ تفسیر کرده‌اند از سوی عربهای اصیل و بیابان نشین که زبانشان با دیگر زبانها و لهجه‌های غیر عربی آمیخته نشده نقل گردیده است و اگر این اشکال لغوی درست بود آنان پیش از دیگرانی که زبانشان با زبانهای غیر عربی درآمیخته است و قواعد زبان عربی را مانند آنان خوب و دقیق فرانگرفته‌اند به آن پی می‌بردند.

رواج داشتن این شیوه بیان در زبان عربی ما را از تلاش برای یافتن توجیهی برای کاربرد آن در این آیه بی‌نیاز می‌کند؛ با این حال می‌توان گفت: قرآن کریم این شیوه بیان را برای دورکردن دشمنی کسانی که کینه امیرمؤمنان﵇ را در دل داشتند به کار برده است. به دیگر سخن، آیه را به شکل جمع آورده است تا دیگران نیز امید داشته باشند با انجام کاری که امام علی﵇ انجام داده‌اند، به ولایت مطرح شده در آیه دست یابند، هر چند خداوند ولایت را تنها به امام علی﵇ اختصاص داده است. با مطالعه وضعیت اجتماعی و سیاسی حاکم در آن زمان و میزان دشمنی و کینه توزی دشمنان نسبت به امام علی﵇ درستی این تحلیل تاریخی روشن می‌شود.

اشکال سوم: از ظاهر آیه چنین برمی‌آید که حکم مطرح شده در آیه بالفعل است، در این صورت اگر آیه را به ولایت علی بن ابی طالب﵇ تفسیر کنیم بدین معناست که این ولایت از همان زمان نزول آیه بالفعل بوده است در حالی که هیچ کس قایل به آن نشده و به طور کلی چنین ادعایی ناممکن است؛ زیرا در آن زمان پیامبرﷺ ولیّ مردم بوده است. بنابراین باید ولایت مورد نظر در آیه به معنای کمک و یاری باشد نه سرپرستی و حکومت.

پاسخ: در آیه شریفه کلمه «ولیّ» به صورت مفرد به کار رفته است: ﴿انّما ولیّکُمُ﴾ این آیه ولایت را مختص سه نفر دانسته است: خدا، پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند. به

۱. الامینی، عبدالحسین، **الغدیر**، ج۳، ص۱۶۷_۱۶۳.

دیگر سخن، گویا در صدد معرفی منبع و سرچشمه ولایت و حلقه‌های پیوسته به آن است، بدین معنا که سرچشمه ولایت، خداوند است و نخستین حلقه متصل به آن، پیامبر و دومین حلقه متصل به حلقه نخست، «کسانی که ایمان آورده‌اند».

هنگامی که شارع حکیم در چنین ساختاری سخن می‌گوید بالفعل بودن ولایت برای همه حلقه‌های آن در آن واحد فهمیده نمی‌شود، بلکه آنچه در ذهن شنونده تبادر می‌کند مفهوم کلی ولایت است و هر گاه بخواهد این مفهوم را بر واقع تطبیق دهد به حلقه‌های پی‌درپی نظر می‌کند و اولویت داشتن و بالفعل بودن حلقه پیشین نسبت به حلقه بعدی را درک می‌کند و هرگاه حلقه پیشین کنار رود، حلقه بعدی فعلیت می‌یابد. در آیه مورد بحث حلقه پیشین، ولایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که در زمان نزول آیه فعلیت داشته و با وجود بالفعل بودن آن، ولایت «کسانی که ایمان آورده‌اند» یک جایگاه قانونی برای آینده است که در مدت حیات پیامبر فعلیت نمی‌یابد.

به دیگر سخن، خداوند سبحان ولایت را با حفظ اولویت و رتبه‌بندی به پیامبر و اولوالامر واگذار نموده است، بدین معنا که در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اولوالامر ولایت ندارند و تنها پس از وفات ایشان ولایت آنها فعلیت پیدا می‌کند.

هر چند هدف آیه مورد بحث اشاره به ولایت امام علی علیه‌السلام پس از پیامبر در قالب یک قضیه خارجیه است ــ که به آن اشاره کردیم ــ اما ساختار ظاهری آن بنابر مصالحی بیانگر یک قضیه حقیقیه است؛ از جمله این مصالح دورکردن کینه و دشمنی پنهانی برخی از اطرافیان پیامبر نسبت به امام علی علیه‌السلام است.

شاید یکی دیگر از این مصالح برطرف نمودن توهم بالفعل بودن ولایت امام در زمان نزول آیه است؛ زیرا هدف از قضیه حقیقیه بیان یک قاعده و ملاک قانونی است و محقق بودن موضوع این قاعده در خارج برای آن، شرط نیست و از آنجا که موضوع ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله متحقق نیست از آیه نیز بالفعل بودن آن برداشت نمی‌شود مگر پس از وفات پیامبر و تحقق یافتن موضوعی که قاعده قانونی مورد نظر بر آن منطبق شود. در هر حال هر اندازه فهم شنونده سخن شارع حکیم پایین باشد، باز نمی‌توان تصور

کرد که از آیه، دو ولایت قانونی در زمان و مکان واحد برای دو رهبر را برداشت کند و حتماً باید ولایت یکی از آن دو یعنی ولایت پیامبر ﷺ را بالفعل بداند.

اشکال چهارم: به کار رفتن کلمه زکات برای صدقه مستحبی با ظاهر آیه ناسازگار است، در حالی که تفسیر مورد بحث مبتنی بر صدقه دادن انگشتر از سوی امام علی علیه‌السلام است و صدقه مستحبی با وصف زکات در آیه: ﴿یؤتون الزکوة﴾ تناسب ندارد.

پاسخ: این اشکال سست‌ترین اشکالی است که به تفسیر مزبور گرفته شده است؛ زیرا زکاتِ اصطلاحی در عرف دینداران یک اصطلاح جدید است که در قرآن به کار نرفته است. قرآن تنها معنای عام زکات را_ که همان مطلق انفاق و صدقه دادن در راه خداست_ به کار برده است، حتی کاربرد این کلمه در قرآن قبل از تشریع زکات اصطلاحی به عنوان یکی از واجبات بوده است. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾[1] و مرا تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاء الزَّكَاة﴾[2] و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم.

بی‌گمان منظور از زکات در این دو آیه، مطلق انفاق در راه خداوند متعال است.

اشکال پنجم: اگر این آیه بر ولایت امام علی علیه‌السلام دلالت می‌کرد آن حضرت می‌توانست آن را در برابر مخالفانش به عنوان یک سند قانونی برای سزاوارتر بودن ایشان به حکومت نسبت به دیگران اعلام کند.

این اشکال را فخر رازی در **تفسیر** خود آورده و گفته است: «اگر این آیه نشانه بر حق بودن او بود، به آن استدلال می‌کرد. کسی نمی‌تواند بگوید او به خاطر تقیه آن را ترک

---

۱. **مریم**/ ۳۱.
۲. **انبیا**/ ۷۳.

کرده است؛ زیرا نقل شده است که او در روز شورا به حدیث غدیر و مباهله و همه فضیلت‌ها و افتخارات خود تمسک کرده اما به این آیه استناد ننموده است.»[۱]

پاسخ: **اولاً**: آیات و روایاتی که بیانگر امامت امام علی‌علیه‌السلام هستند بسیار زیادند و برای استدلال و احتجاج در برابر مخالفان لازم نیست که همه آنها ذکر شوند و صاحب حق می‌تواند به برخی از آنها استناد کند و با روشن شدن امر نیازی به سایر دلایل نبیند. اهل منطق نیز اگر با دلیلی محکم و استوار روبرو شوند به همان بسنده می‌کنند ولی در مقابل، ستیزه‌جویان حتی اگر هزاران دلیل برایشان آورده شود باز سر برمی‌تابند و بر عقیده خود پافشاری می‌کنند.

ثانیاً: امام علی‌علیه‌السلام چندین بار به این آیه استدلال نموده است؛ علمای ما ــ که خداوند از آنان خوشنود باد ــ در حدیث سوگند دادن ابوبکر آورده‌اند که فرمود:

«فأنشدک بالله أ لی الولایة من الله مع رسول الله فی آیة زکاة الخاتم أم لک؟ قال: بل لک»[۲]

تو را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا ولایتی که منسوب به خداوند است و در کنار ولایت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در آیه صدقه دادن انگشتر ذکر شده برای من است یا برای تو؟ ابوبکر گفت: برای توست.

در حدیث سوگند دادن او در روز شورا نیز آمده است: «فهل فیکم احد اتی الزکوة و هو راکع فنزلت فیه ﴿انما ولیّکم الله ....﴾ غیری؟ قالوا: لا»[۳]

آیا در میان شما به غیر از من کسی هست که در حال رکوع صدقه داده باشد و آیه ﴿انما ولیکم الله...﴾ درباره او نازل شده باشد؟ گفتند: نه.

---

۱. الفخر الرازی، محمد بن عمر، **التفسیر الکبیر**، ج۶، ص۳۱.

۲. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۱۰۸، حدیث۱۶، به نقل از ابن بابویه و او با اسناد خود به نقل از ابی سعید وراق.

۳. همان، ص۱۰۸، حدیث۱۷، به نقل از **امالی**، الشیخ الطوسی، ج۲، ص۱۶۲.

فصل پنجم:

امامت ، امتداد رسالت

آیه تبلیغ

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءامَنواْ وَاتَّقَوْاْ لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۞ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَالانجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ لأكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاء مَا يَعْمَلُونَ ۞ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۞ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَي شَيْءٍ حَتَّيَ تُقِيمُواْ التَّوْرَاةَ وَالانجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلاَ تَأْسَ عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾[1]

و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، قطعاً گناهانشان را می‌زدودیم و آنان را به بوستان‌های پرنعمت درمی‌آوردیم. اگر آنان به توارت و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است عمل می‌کردند، قطعاً از بالای سرشان [برکات آسمانی] و از زیر پاهایشان [برکات زمینی] برخوردار می‌شدند. از میان آنان گروهی میانه‌رو هستند و بسیاری از ایشان بدرفتاری می‌کنند.

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

بگو: ای اهل کتاب، تا [هنگامی که] به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است عمل نکرده‌اید بر هیچ [آیین برحقی] نیستید و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود، پس بر گروه کافران اندوه مخور.

آیه تبلیغ یکی از آیاتی است که به بحث امامت و جایگاه آن در دیدگاه اسلام پرداخته است، برای درک مفاد این آیه باید آیه‌های قبل و بعد از آن را نیز بررسی کنیم.

---

۱. **مائده**، ۶۵_ ۶۸.

بنابر این پیشفرض که آیه تبلیغ و سه آیه‌ای که قبل و بعد از آن هستند دارای سیاق و ساختار واحد باشند، این ساختار در صدد یادآوری این نکته به پیامبرﷺ است که اهل کتاب اگر ایمان بیاورند و پرهیزگاری پیشه کنند و به احکامی که بر آنان نازل شده است، عمل نمایند؛ به سعادت دنیا و آخرت دست خواهند یافت. سعادت دنیا یعنی فراوانی نعمت و نازل شدن برکت از آسمان، و سعادت آخرت یعنی بخشش خداوند و خوشنودی و بهشت او. اما بیشتر اهل کتاب ایمان نیاوردند و تقوا پیشه نکردند و مرتکب گناه شدند.

در این ساختار آیه تبلیغ از پیامبرﷺ می‌خواهد تا آنچه بر او نازل گردیده است به مردم ابلاغ کند و به گمراهی اهل کتاب و سختی‌ها و مانع‌هایی که در مسیر رسالت قرار دارند اعتنایی نکند؛ زیرا انتظار کشیدن برای روزی که این دشواری‌ها و مانع‌ها وجود نداشته باشد کاری بیهوده است. و اگر پیامبرﷺ بیش از این نیز در انتظار بماند فرصتی که از نظر او مناسب تبلیغ باشد، پیدا نخواهد کرد و بدین ترتیب برخی از احکام ابلاغ نخواهد شد. از این رو باید به این مشکلات توجهی نکند و به قدرت خداوند متعال که خنثی شدن توطئه‌های دشمنان و بازگرداندن مکر آنها به خودشان را برای او ضمانت کرده است، تکیه کند.

لحن آیه در قسمت بعد به تندی می‌گراید و اهل کتاب را به چالش می‌کشاند. آیه از پیامبرﷺ می‌خواهد که به اهل کتاب اعلام کند که آنان چیزی ندارند که توجیه کننده فخرفروشی و غرورشان باشد و هیچ سود و بهره‌ای نمی‌برند مگر اینکه به تورات و انجیل و آنچه از سوی خداوند بر آنان نازل شده است، عمل کنند و اسلام را بپذیرند و به آخرین پیامبری که کتاب‌هایشان به او بشارت داده‌اند ایمان بیاورند.

بر اساس این ساختار منظور از ﴿ما أنزل الیک من ربّک﴾ مجموعه دین الهی و آیین اسلام است و به شریعت خاص و حکم معینی نظر ندارد. شاید هم منظور از آن، فرمان خاصی باشد ولی چنین فرمانی مانند دیگر فرمان‌ها و احکام نیست بلکه دارای ویژگی‌های خاصی است به گونه‌ای که مصلحت آینده اسلام بدون آن تضمین نمی‌گردد و گویا ابلاغ آن به منزله ابلاغ همه دین و عدم ابلاغ آن به منزله عدم ابلاغ همه دین است و اهمیت آن نیز به همین خاطر است.

بر همین اساس بود که پیامبرﷺ از نیرنگ دشمنان حذر می‌کرد و در انتظار فرصتی مناسب برای اعلان آن بود اما آیه این حالت انتظار و تردید را به سرآورد و نگرانی‌ها و احتیاط‌ها را از بین برد و از پیامبرﷺ خواست تا این فرمان را که ایمان و نفاق از یکدیگر جداست و امت اسلامی را در متن و اهل کتاب را در حاشیه قرار می‌دهد، اجرا کند؛ چرا که دوره تاریخی آنها پایان یافته و نوبت به این امت رسیده است؛ زیرا این امت از آن جهت که امتی شایسته و دارای مبانی و عقایدی صحیح است صلاحیت یافته تا وارث زمین گردد. خداوند متعال فرموده است: ﴿أَنَّ الارْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾[1] زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد.

با توجه به اینکه آیه تبلیغ و آیات قبل و بعد از آن جزو نخستین آیات نازل شده بر پیامبر نیستند، درمی‌یابیم که ﴿ما أنزل الیک من ربّک﴾ (فرمانی که پیامبر باید آن را اجرا کند) تنها بر حکمی که پیامبر هنوز آن را ابلاغ ننموده تطبیق می‌کند و بلکه می‌توان دریافت که منظور، ابلاغ آن به عنوان آخرین حکم است و اجرای آن استمرار دین و آینده آن را تضمین خواهد کرد. این مفهوم آشکارا از عبارت ﴿وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَه﴾[2] فهمیده می‌شود؛ زیرا بیانگر آن است که پیامبر پیام خدا را ابلاغ نموده و تنها یک حکم از آن _که آینده دین و استمرار آن را تضمین می‌کند_ باقی مانده است؛ از این رو عدم ابلاغ آن به معنای عدم ابلاغ اصل پیام خداوند است.

حال جای این سؤال است که این حکم مهم و بزرگ چیست که پیامبری که از مشرکان و اهل کتاب نهراسیده بود از عکس‌العمل مردم در برابر آن نگران است و ابلاغ نکردن آن به معنای ابلاغ نکردن اصل دین است؟

این حکم که در آخرین روزهای زندگی پیامبرﷺ نازل گردید، نمی‌تواند مربوط به ارث، قصاص، دیه، حدود و مانند آن باشد؛ زیرا چنین احکامی ویژگی‌های مزبور را ندارند، بلکه مربوط به مسأله امامت و جانشینی پیامبر است؛ امری که ممکن است موجب برافروخته

---

۱. **انبیا**/ ۱۰۵.

۲. اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.

شدن درگیری‌های داخلی و تعصب‌های قبیله‌ای گردد. پیامبر در این زمینه از کسانی بیمناک بود که نه مشرک بودند و نه از اهل کتاب، بلکه از اصحاب او و از بزرگان امت بودند. تنها در مورد مسأله امامت است که می‌توان گفت عدم ابلاغ آن به منزله عدم ابلاغ اصل دین است و با آن، دین به کمال می‌رسد و نعمت تمام می‌گردد و بدون آن، شریعت از بین می‌رود و حقایق دین پنهان می‌ماند.

بنابراین اگر آیه تبلیغ و آیات قبل و بعد از آن را دارای سیاق و ساختار واحد بدانیم دلالت آیه روشن است. اما بنابر آنکه آیه تبلیغ را جدای از آیات قبل و بعد از آن بدانیم، دلالت آیه آشکارتر و روشن‌تر از آن است که نیازمند توجه و تفکر بیشتری باشد. روایات متواتر بسیاری نیز از سوی شیعه و اهل سنت نقل شده است که این برداشت از آیه را تأیید می‌کند.[۱]

روایات نقل شده در مکتب اهل سنت

در منابع اهل سنت روایات بسیاری به نقل از هفت نفر از اصحاب آمده است که در اینجا این روایات را با اشاره به منابع آنها می‌آوریم:

۱. روایت زید بن ارقم: حافظ بن ابی جعفر بن جریر طبری در کتاب **الولایة فی طرق حدیث الغدیر** به نقل از زید بن ارقم آورده است که: هنگامی که پیامبر در بازگشت از حجةالوداع به غدیر خم رسید، فرود آمد و فرمان داد تا خارها را جمع‌آوری

---

۱. در تأیید فرضیه ساختار واحد بین آیات مورد بحث می‌توان گفت: آیه‌های قبل و بعد از آیه تبلیغ در مقام محکوم نمودن اهل کتاب به خاطر ترک احکام الهی و عمل نکردن به کتاب آسمانی است و این معنا به مفاد آیه تبلیغ مربوط می‌شود؛ زیرا در صدد تعیین امام و کسی است که پس از پیامبر پیاده کردن احکام قرآن را بر عهده دارد، گویا دو آیه قبل و بعد از آیه تبلیغ آمده‌اند تا پیامبر(ص) را از سرنوشت اهل کتاب در اثر عمل نکردن به احکام خداوند برحذر بدارند و در این میان آیه تبلیغ ـ که تعیین کننده فردی است که پس از پیامبر(ص) اجرای احکام قرآن را بر عهده دارد ـ راه حل دچار نشدن به سرنوشت اهل کتاب را نشان می‌دهد. این برداشت از ساختار آیات، روایاتی را که آیه تبلیغ را با واقعه غدیر تفسیر می‌نمایند تأیید می‌کند و با آنها هیچ منافاتی ندارد. (گردآورنده کتاب).

کنند. سپس برای نماز جماعت ظهر ندا داد و همه جمع شدیم. پیامبرﷺ با اینکه هوا بسیار گرم بود خطبه رسایی خواند و فرمود:

«انّ الله تعالی انزل الیّ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ﴾ و قد امرنی جبرئیل عن ربّی أن أقوم فی هذا المشهد و أعلم کلّ أبیض و أسود أنّ علیّ بن ابی طالب أخی و وصیّی و خلیفتی و الإمام بعدی، فسألت جبرئیل أن یستعفی لی ربّی، لعلمی بقلة المتقین و کثرة المؤذین لی و اللائمین، لکثرة ملازمتی لعلیّ و شدة إقبالی علیه، حتی سمّونی «أذناً» فقال تعالی: ﴿وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيِقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ﴾[۱] و لو شئت أن أسمیهم و أدلّ علیهم لفعلت، ولکنّی بسترهم قد تکرّمت، فلم یرض الله إلّا بتبلیغی فیه.

فاعلموا معاشر الناس ذلک، فإنّ الله قد نصبه لکم ولیّاً و إماماً و قد فرض طاعته علی کل أحد، ماضٍ حکمه، جائز قوله ملعون من خالفه، مرحوم من صدّقه، اسمعوا و أطیعوا، فإن الله مولاکم و علیّ إمامکم، ثم الإمامة فی ولدی من صلبه الی یوم القیامة، لا حلال إلّا ما أحلّه الله و رسوله، و لا حرام إلّا ما حرّم الله و رسوله، و ما من علم إلّا و قد أحصاه الله فیّ و نقلته الیه، فلا تضلّوا عنه و لاتستنکفوا منه فهو الذی یهدی الی الحقّ و یعمل به، لن یتوب الله علی أحد أنکره، و لن یغفر له، حتماً علی الله أن یفعل ذلک أن یعذّبه عذاباً نکراً أبد الآبدین.

فهو أفضل الناس بعدی ما نزل الرزق و بقی الخلق، ملعون من خالفه قولی عن جبرئیل عن الله ﴿وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾[۲]

إفهموا محکم القرآن و لا تتّبعوا متشابهه، و لن یفسّر ذلک لکم إلّا من أنا آخذ بیده، و شائل بعضده و معلّمکم أنّ من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه، و موالاته من الله عزوجل أنزلها علیَّ. ألا و قد أدّیت، ألا و قد بلّغت، ألا و قد أسمعت، ألا و قد أوضحت، لاتحلّ إمرأة المؤمنین بعدی لأحد غیره، ثمّ رفعه الی السماء حتی صارت رجله مع رکبة النبیﷺ

۱. **توبه**/ ۶۱.
۲. **حشر**/ ۱۸.

و قال: معاشر الناس، هذا أخی و وصیّی و واعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی و علی تفسیر کتاب ربّی.

(و فی روایة:) اللهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه، و العن من أنکره، و اغضب علی من جحد حقّه، اللهمّ إنّک أنزلت عند تبیین ذلک فی علیّ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ بإمامته، فمن لم‌یأتمّ به و بمن کان من ولدی من صلبه الی القیامة فأولئک حبطت أعمالهم و فی النار هم خالدون، إن إبلیس أخرج آدم من الجنّة مع کونه صفوة الله بالحسد، فلاتحسدوا فتحبط أعمالکم و تزلّ أقدامکم، فی علیّ نزلت سورة ﴿وَالْعَصْرِ ۞ إِنَّ الانسَانَ لَفِی خُسْرٍ﴾[1] معاشر الناس، آمنوا بالله و رسوله و النور الذی اُنزل معه ﴿مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَي أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ﴾[2] النور من الله فیّ ثم فی علیّ ثم فی النسل منه الی القائم المهدیّ. معاشر الناس، سیکون من بعدی أئمة یدعون الی النار و یوم القیامة لاینصرون، و إنّ الله و أنا بریئان منهم، إنّهم و أنصارهم و أتباعهم فی الدرک الأسفل من النار، و سیجعلونها ملکاً اغتصاباً، فعندها ﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ﴾[3] و ﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ﴾[4-5]

خداوند متعال این آیه را بر من نازل ساخته است: « ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن. و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای، و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد.» جبرئیل از سوی پروردگارم به من فرمان داده است که در اینجا بایستم و به همه انسان‌ها از سفید و سیاه اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر، وصی، جانشین و پیشوای پس از من است. من از جبرئیل خواستم تا از پروردگارم بخواهد مرا از این کار

---

۱. **عصر**/ ۱و۲.

۲. **نساء**/ ۴۷.

۳. **رحمن**/ ۳۱.

۴. **رحمن**/ ۳۵.

۵. الامینی، عبدالحسین، **الغدیر**، ج۱، ص۲۱۴_۲۱۶. به نقل از **ضیاء العالمین** که کتابی است درباره امامت اثر مولا ابی الحسن عاملی(متوفی۱۱۴۰ه .) یکی از شاگردان علامه مجلسی، نسخه‌های این کتاب در برخی از کتابخانه‌های نجف موجود است. ر.ک: **الذریعة**، ج۱۵، ص۱۲۴.

معذور بدارد؛ چرا که می‌دانم پرهیزگاران اندکند و کسانی که مرا به خاطر همنشینی بسیار با علی و علاقه شدید به او آزار می‌دهند و سرزنش می‌کنند بسیارند تا جایی که مرا «زودباور» خواندند و خداوند متعال در این‌باره فرمود : «و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او زودباور است، بگو گوش خوبی برای شماست» اگر می‌خواستم می‌توانستم نام آنان را فاش کنم تا رسوا شوند اما با پوشیده داشتن آنان بزرگواری کردم و کرامت ورزیدم. اما خداوند جز با ابلاغ [امامت] علی خوشنود نمی‌گردد.

پس ای مردم، از این امر آگاه باشید، خداوند او را به سرپرستی و پیشوایی شما گماشته و اطاعت از او را بر هر کسی واجب نموده است. حکم او قطعی و لازم‌الاجرا، سخنش نافذ و قانونی، مخالفش ملعون و طرفدارش مورد رحمت است. سخن او را گوش کنید و از او پیروی نمایید که خداوند مولای شما و علی پیشوایتان است و پس از او امامت در فرزندان من از صلب او است تا روز قیامت.

تنها آن چیزی حلال است که خدا و رسولش آن را حلال کرده باشند و تنها آن چیزی حرام است که خدا و رسولش آن را حرام گردانیده باشند.

هیچ دانشی نیست مگر اینکه خداوند آن را در [سینه] من قرار داده است و من همه آن را به او انتقال دادم، پس از او گمراه نشوید و سرپیچی نکنید؛ زیرا اوست که به سوی حق هدایت می‌کند و به آن عمل می‌نماید، خداوند هرگز توبه کسی را که او را انکار کند نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد، قطعاً خداوند چنین می‌کند و او را تا ابد به عذابی بی‌مانند گرفتار می‌سازد.

او تا مادامی که رزق [از آسمان] فرو می‌آید و آفریدگان باقی هستند، برترین مردم پس از من است و هر که با او مخالفت کند ملعون است. این سخن را من از جبرئیل و او از خدا نقل کرده است، پس «هر کسی باید بنگرد که برای فردا[ی خود] از پیش چه فرستاده است.»

محکمات قرآن را دریابید و متشابهات آن را دنبال نکنید و هرگز کسی نمی‌تواند آنها را برای شما تفسیر کند جز کسی که اکنون دست او را گرفته‌ام. و بدانید هر که من مولا و

سرپرست او هستم پس این علی نیز مولا و سرپرست اوست و این سرپرستی او از سوی خداوند بر من نازل شده است.

آگاه باشید که [وظیفه خود را] ادا کردم، آگاه باشید که ابلاغ نمودم، آگاه باشید که شنوانیدم، آگاه باشید که آن را روشن ساختم. پس از من امیریِ مؤمنان برای کسی جز او حلال نیست.

سپس پیامبر او را به طرف آسمان بلند کرد تا جایی که پای او در کنار زانوی پیامبر قرار گرفت و فرمود: ای مردم این برادر، وصی و گنجینه دانش من و جانشین من در میان کسانی است که به من ایمان آورده‌اند و نیز جانشین من برای تفسیر کتاب پروردگار است.

و بنابر نقلی [در ادامه فرمود:] خدایا دوستداران او را دوست بدار، و دشمن او را دشمن بدار و کسی که او را انکار کند لعنت کن و بر کسی که حق او را پایمال کند خشم گیر. خدایا تو هنگام بیان این مسأله درباره علی این آیه را نازل فرمودی: «امروز دین شما را [با امامت او] برایتان کامل گردانیدم» ، پس کسانی که او و دیگر فرزندان من از صلب او را تا روز قیامت پیشوای خود قرار ندهند، اعمالشان به هدر رفته و در آتش جاودانند. شیطان آدم را با وجود اینکه برگزیده خداوند بود به وسیله حسد ورزیدن از بهشت بیرون آورد، پس حسادت نورزید تا اعمالتان نابود نشود و قدمهایتان نلغزد.

سوره «سوگند به عصر که واقعا انسان دستخوش زیان است» درباره علی نازل شده است. ای مردم، به خدا و رسول او و نوری که با او نازل گردید، ایمان بیاورید «پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم یا همچنان‌که «اصحاب سبت» را لعنت کردیم آنان را [نیز] لعنت کردیم.» آن نور از جانب خدا در من قرار گرفته و پس از من در علی و پس از او در فرزندان او قرار می‌گیرد تا به قائم (مهدی) برسد.

ای مردم، پس از من پیشوایانی خواهند بود که [مردم را] به سوی آتش می‌خوانند، آنان در روز رستاخیز یاری نمی‌شوند و خدا و من از آنان بیزاریم. آنان و یاوران و پیروانشان در فروترین درجات دوزخند و آن را ملک غصبی خود قرار می‌دهند. در آن هنگام «ای جن و

انس به شما می‌پردازیم» و «بر سر شما شراره‌هایی از [نوع] تفته آهن و مس، فرو فرستاده خواهد شد و [از کسی] یاری نتوانید طلبید.

۲. روایت ابی سعید خدری:

ابن ابی حاتم و ابن مردویه و واحدی نیشابوری هر یک با سندهای خود از ابی سعید خدری نقل کرده‌اند که این آیه در روز غدیر خم و درباره علی بن ابی طالب‌عليه‌السلام بر پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نازل گردید.[۱]

۳. روایت ابن عباس:

حافظ ابی عبدالله محاملی با سند خود از ابن عباس نقل کرده است: هنگامی که پیامبر فرمان یافت تا [ولایت] علی بن ابی طالب را مطرح سازد به سوی مکه رهسپار شد و فرمود: «رأیت الناس حدیثی عهد بکفر بجاهلیة و متی أفعل هذا به یقولوا صنع هذا بابن عمه.»

دیدم که مردم تازه از کفر و جاهلیت رها شده‌اند و هنوز به آن مأنوسند و اگر به این فرمان عمل کنم، می‌گویند آن را برای پسر عمویش انجام داد.

پس از آن به حج رفت و در بازگشت وقتی به غدیر خم رسید خداوند عزوجل این آیه را بر او نازل ساخت: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ...﴾ پس منادی برخاست و برای نماز جماعت ندا داد. پس از آن پیامبر برخاست و دست علی‌عليه‌السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولا و سرپرست او هستم پس علی نیز مولا و سرپرست اوست، خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.[۲]

---

۱. **الغدیر**، ج۱، ص۲۱۶ و ج۵، ص۲۱۸ و ج۸، ص۲۰۳ به نقل از شوکانی، **فتح القدیر**، ج۲، ص۶۰.
۲. **الغدیر**، ج۵۲، ص۲۱۶

حافظ ابوبکر فارسی شیرازی نیز در کتاب خود **ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین** به نقل از ابن عباس آورده است که این آیه در روز غدیر خم درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.[۱]

٤. روایت جابر بن عبدالله انصاری:

حافظ حاکم حسکانی در کتاب **شواهد التنزیل** با سند خود از ابن عباس و جابر انصاری آورده است: خداوند متعال به محمد فرمان داد تا علی را در برابر مردم مطرح کند و آنان را از ولایت او آگاه سازد، پیامبر ﷺ از این بیمناک شد که مبادا بگویند او از پسر عموی خود جانبداری کرد و در این‌باره از او بدگویی کنند. خداوند وحی نمود: ﴿یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...﴾ پس پیامبر ﷺ در روز غدیر خم ولایت او را اعلام نمود.[۲]

٥. روایت برّاء بن عازب:

سید علی همدانی در **مودّة القربی** از برّاء بن عازب نقل کرده است که: همراه رسول خدا ﷺ از حجةالوداع برمی‌گشتیم، هنگامی که به غدیر خم رسید برای نماز جماعت ندا دادند. پس پیامبر زیر درختی نشست و دست علی را گرفت و فرمود: «آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: آگاه باشید هر که من مولا و سرپرست او هستم پس علی نیز مولا و سرپرست اوست، خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار. پس عمر به علی علیه السلام برخورد کرد و به او گفت: گوارای تو باد ای علی بن ابی طالب، مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی و این آیه درباره او نازل گردید: ﴿یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...﴾[۳]

---

۱. همان، ص۲۱۶، حدیث۴.

۲. همان، ص۲۱۸، حدیث۱۰ به نقل از **مجمع البیان**، ج۳، ص۲۲۳، به نقل از **شواهد التنزیل**، الحاکم الحسکانی، ج۱، ص۲۴۵.

۳. **الغدیر**، ص۲۲۰، حدیث۱۷.

٦. روایت ابی هریره:

شیخ الاسلام ابی اسحاق حموینی در کتاب **فرائد السمطین** به نقل از سه استاد خود: برهان الدین ابراهیم بن عمر حسنی مدنی و شیخ امام مجدالدین عبدالله بن محمود موصلی و بدرالدین محمد بن محمد بن اسعد بخاری و آنها با سند خود به نقل از ابوهریره آورده‌اند که این آیه درباره علی علیه‌السلام نازل شده است.[۱]

۷. روایت ابن مسعود:

قاضی شوکانی در کتاب تفسیر خود ،**فتح القدیر**، به نقل از ابن مردویه به نقل از ابن مسعود آورده است که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه را چنین می‌خواندیم: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ ــ إنّ علياً مولی المؤمنين ــ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ﴾[۲] ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ــ که علی مولای مومنان است ــ ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد.»

روایات نقل شده در مکتب اهل بیت علیهم السلام

در منابع روایی شیعه روایات بسیاری دراین‌باره نقل شده است که برخی از آنها را می‌آوریم:

۱. ثقة الاسلام کلینی به نقل از زراره و فضیل بن یسار و بکیر بن أعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و أبی الجارود و همگی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که:

«فأمر الله محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله أن يفسّر لهم الولاية كما فسّر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج، فلما أتاه ذلک من الله ضاق بذلک صدر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و تخوّف أن يرتدّوا عن دينهم و أن يكذّبوه، فضاق صدره و راجع ربّه عزوجل فأوحى الله عزوجل اليه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا

۱. **فرائد السمطین**، ج۱، ص۱۵۸.

۲. **فتح القدیر**، ج۲، ص۶۰.

أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ﴾ فصدع بأمر الله _تعالی ذکره_ فقام بولاية علیّ یوم غدیر خم فنادی: الصلاة جامعة، و أمر الناس أن يبلّغ الشاهد منهم الغائب»[۱]

پس خداوند به محمدﷺ فرمان داد تا همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را برای آنان تبیین کرده بود، ولایت را نیز تفسیر نماید. وقتی پیامبر این فرمان خداوند را دریافت نمود نگران و بیمناک شد که مبادا مردم از دین خود برگردند و او را تکذیب کنند، از این رو غمگین شد و آن را به خداوند عرضه داشت. خداوند عزوجل به او وحی نمود: « ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می‌دارد.» پس پیامبر فرمان خداوند را انجام داد و در روز غدیر خم مردم را برای نماز جماعت گردآورد و ولایت علی را مطرح ساخت و به کسانی که حاضر بودند دستور داد تا دیگران را از این واقعه آگاه سازند.

۲. کلینی در روایتی طولانی از امام صادقؑ نقل کرده است که فرمود:

«فلمّا رجع رسول اللهﷺ من حجة الوداع نزل علیه جبرئیلؑ فقال: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ، إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِينَ﴾ فنادی الناس فاجتمعوا و أمر بسمرات فقمّ شوکهن، ثم قالﷺ: یا أیها الناس من ولیّکم و أولی بکم من أنفسکم؟ فقالوا: الله و رسوله، فقال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه _ثلاث مرات_»[۲]

هنگامی که رسول خداﷺ از حجة الوداع بازگشت، جبرئیل بر او نازل گردید و گفت: « ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.» پس پیامبر مردم را فراخواند ، آنها نیز گردآمدند. پیامبر فرمان داد خارهای زیر درختان را جمع‌آوری کنند سپس فرمود: ای مردم، ولیّ و سرپرست شما کیست و چه

۱. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۳۴۹، تمام حدیث را در فصل گذشته آوردیم.
۲. همان، ج۱، ص۳۵۵، حدیث۳.

کسی از شما به خودتان سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول او. فرمود: هر که من مولا و سرپرست او هستم پس علی نیز مولا و سرپرست اوست، خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار. پیامبر سه بار این جمله را تکرار نمود.

طبرسی در **الاحتجاج** با سند خود حدیثی طولانی از امام باقر(ع) نقل کرده که در بخشی از آن آمده است:

«فلما بلغ غدیر خمّ قبل الجحفة بثلاثة أمیال، أتاه جبرئیل(ع) علی خمس ساعات مضت من النهار بالزجر و الانتهاء و العصمة من الناس، فقال: یا محمّد، إن الله عزوجل یقرئک السلام و یقول: ﴿یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ ـفی علیّـ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ﴾ و کان أوائلهم قریباً من الجحفة فأمره أن یردّ من تقدم منهم، و یحبس من تأخر عنهم فی ذلک المکان، لیقیم علیّاً للناس و یبلغهم ما أنزل الله فی علیّ(ع)، و أخبره بأنّ الله عزوجل قد عصمه من الناس، فأمر رسول الله(ص) عندما جاءت العصمة منادیاً ینادی فی الناس: الصلاة جامعة.

ـالی أن قالـ: و أودّیَ ما أوحی الیّ حذراً من أن لاأفعل فتحلّ لی منه قارعة لایدفعها عنّی أحد و إن عظمت حیلته، لأنه قد أعلمنی أنی إن لم أبلغ ما أنزل الیّ فما بلّغت رسالته، و قد ضمن لی تبارک و تعالی العصمة، و هو الله الکافی الکریم، فأوحی الله الیّ: ﴿بسم الله الرحمن الرحیم یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ ـیعنی فی الخلافة لعلی بن ابی طالبـ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾[1]

هنگامی که پیامبر(ص) به غدیر خم ـکه سه مایل قبل از جحفه استـ رسید، جبرئیل نزد او آمد و در حالی که پنج ساعت از روز گذشته بود و پیامی که از یک سو توبیخ آمیز بود و از سوی دیگر وعده محافظت در برابر دشمنان را در بر داشت، به پیامبر ابلاغ نمود و گفت: ای محمّد، خداوند عزوجل بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: « ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت ـدرباره علیـ بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد» آن دسته از مردمی که جلوتر رفته بودند به نزدیکی

۱. الطبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، ج۱، ص۶۹.

جحفه رسیده بودند، پیامبر فرمان داد آنان که جلوتر رفته‌اند بازگردند و کسانی که هنوز نرسیده‌اند وقتی به آن مکان رسیدند جمع شوند. پیامبرﷺ می‌خواست علیؑ را در برابر مردم مطرح کند و آنچه خداوند درباره او نازل کرده بود و نیز وعده خداوند به حفظ پیامبر از گزند مردم را به آنها ابلاغ کند. هنگامی که پیامبرﷺ وعده در امان ماندن از گزند مردم را دریافت نمود فرمان داد تا برای نماز جماعت ندا دهند... فرمود: آنچه به من وحی شده است انجام می‌دهم مبادا که انجام ندهم و مصیبتی از سوی خداوند بر من فرود آید که هیچ کس نتواند آن را از من دور کند، هرچند قدرت زیادی داشته باشد؛ زیرا خداوند مرا آگاه ساخته که اگر آنچه بر من نازل گردیده است ابلاغ نکنم، پیام او را نرسانده‌ام و خداوندی که نگه‌دارنده و بخشنده است، مصون ماندن مرا ضمانت کرده است.

خداوند به من وحی نموده است که: به نام خداوند بخشنده مهربان. ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است (یعنی جانشینی علی بن ابی طالب) ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.

۴. عیاشی با سند خود از ابی صالح و او از ابن عباس و جابر بن عبدالله نقل کرده است که: خداوند به محمّدﷺ فرمان داد علی را در برابر مردم مطرح کند و آنان را از ولایت او آگاه سازد. پیامبرﷺ بیمناک شد که مبادا بگویند: او از پسر عموی خود جانبداری کرد و در این‌باره از او بدگویی کنند. خداوند به او وحی نمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسَ﴾ پس پیامبر ﷺ در روز غدیر خم ولایت علیؑ را اعلام نمود.[۱]

۱. البحرانی، هاشم، **غاية المرام**، ص۳۳۶، حدیث۴، به نقل از **تفسیر العیاشی**، ج۱، ص۳۵۷_۳۵۸.

فصل ششم:

امامت ، کمالِ دین و تمام نعمت

آیه اکمال

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ الا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَي النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالازْلاَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الاسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾[1]

بر شما حرام شده است: مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد و [حیوان حلال گوشت] خفه شده و به چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد، مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید، و [همچنین] آنچه برای بتان سربریده شده، و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه، این [کارها همه] نافرمانی [خدا] است.

امروز کسانی که کافر شده‌اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده‌اند، پس از ایشان مترسید و از من بترسید، امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

و هر کس که دچار گرسنگی شود، بی‌آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی‌تردید خدا آمرزنده مهربان است.

از جمله آیاتی که به موضوع امامت و ولایت پرداخته و جایگاه ممتاز آن را از دیدگاه اسلام نشان داده است، آیه اکمال است، که در این فصل به بررسی مفاهیم آن می‌پردازیم.

نکته‌ای که قبل از هر چیز در این آیه جلب توجه می‌کند این است که از **سه بخش** تشکیل شده است:

بخش اول انواع گوشت‌های حرام را برمی‌شمرد؛ **بخش دوم** به واقعه‌ای که موجب به کمال رسیدن دین شده و کافران را از آسیب رساندن به آن به شدت ناامید کرده است

---

۱. **مائده**/ ۳.

اشاره می‌کند؛ و **بخش سوم** اجازه داده است که در هنگام ضرورت و ناچاری از گوشتهای حرام خورده شود.

بنابراین بخش اول و سوم به یکدیگر مربوط می‌شوند ولی بخش دوم ارتباطی به آن دو بخش دیگر ندارد.

سه احتمال برای توجیه این وضعیت در آیه وجود دارد:

۱. آیه به خاطر حکمت و مصلحت خاصی به همین شکل نازل شده و دارای سه بخش است.

۲. زمان نزول بخش دوم با زمان نزول دو بخش دیگر متفاوت است ولی به فرمان پیامبرﷺ بخش دوم بین آن دو قرار داده شده است.

۳. این وضعیت هنگام گردآوری قرآن پیش آمده است.

واقعیت هرچه باشد همه بحث ما در بخش دوم آیه است که ناامیدی کافران از اسلام را به خاطر آنکه به اوج کمال و شکوفایی خود رسیده است، اعلان می‌کند. ناامیدی کافران و کمال یافتن دین هر دو در یک روز معین اتفاق افتاده و علت این ناامیدی و کمال یافتن نیز یک چیز است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الاسْلاَمَ دِينًا﴾[1] امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

حال جای این سؤال است: آن روز چه روزی بوده است؟ و علت آن حقیقتاً چه بوده است؟

برای تفسیر کلمه ﴿الیوم﴾ (امروز) که دو بار در آیه آمده است دو احتمال وجود دارد:

احتمال نخست: منظور از امروز، امروز نوعی است همان گونه که در جمله «دیروز جوان بودم و امروز پیر شده‌ام» نیز منظور از دیروز و امروز، یک برهه زمانی خاص به مدت ۲۴ ساعت نیست بلکه به معنای یک زمان نوعی است که گاه چندین سال طول

---

۱. **مائده**/ ۳.

می‌کشد ولی برای گوینده یک روز به حساب می‌آید. آیه شریفه نیز با این معنا سازگاری دارد؛ زیرا می‌خواهد به مؤمنان بگوید: چرا از کافران می‌ترسید؟ آنان از کارشکنی‌هایشان ناامید شده‌اند و دین شما نیز به آن مرتبه‌ای از کمال رسیده است که فشارها و توطئه‌ها آن را تهدید نمی‌کنند. گویا منظور از امروز یک مرحله زمانی است که دین آن را پشت سر می‌گذارد. فخر رازی این احتمال را در تفسیر خود[۱] آورده است اما این احتمال به چهار دلیل **مردود است:**

۱. تفسیر کردن «امروز» به مرحله یا برهه زمانی هرچند یک تفسیر عرفی است اما مبتنی بر مجازی بودن استعمال آن است در حالی که تنها هنگامی می‌توانیم کلمه‌ای را به معنای مجازی آن تفسیر کنیم که استعمال حقیقی آن غیر ممکن باشد؛ زیرا استعمال حقیقی در رتبه قبل از استعمال مجازی است و نسبت به آن اولویت دارد. در صفحات آینده روایاتی از شیعه و اهل سنت خواهیم آورد که کلمه امروز در آیه را به یک روز معین تفسیر می‌کنند و آن را استعمال حقیقی می‌دانند نه مجازی.

۲. اگر این تفسیر درست باشد، بهتر بود بخش دوم آیه یعنی ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در هنگام فتح مکه نازل می‌شد.

۳. اگر این تفسیر درست باشد باید منظور از کمال یافتن در آیه، کامل شدن شریعت باشد که در این صورت باید ثابت کرد پس از نزول این آیه هیچ حکم تشریعی دیگری نازل نشده است در حالی که از روایات بسیاری برمی‌آید که پس از آن روز نیز احکامی نازل شده‌اند مانند آیه کلاله و آیه ربا و ...

بنابراین کامل شدن شریعت در آن روز امری است که روایات نقل شده از سوی شیعه و اهل سنت آن را رد می‌کنند و از این رو فخر رازی در تفسیر خود نظر «قفّال» را پذیرفته است مبنی بر اینکه منظور از کمال یافتن این است که شریعت‌های نازل شده از سوی خداوند در هر زمان برای همان زمان کافی بوده است در حالی که شریعت اسلام در اواخر بعثت پیامبرﷺ به کمال رسید و تا روز قیامت نیز همین گونه خواهد ماند.

۱. الفخر الرازی، محمد بن عمر، **التفسیر الکبیر**، ج۶، ص۱۳۹.

اما این سخن او معنای روشنی ندارد؛ زیرا آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ تنها ناظر به مسلمانان و شریعت اسلام است نه غیر این دو و مسلّم است که شریعت اسلام قبل از روز مقصود در آیه ناقص بوده و پس از آن به کمال رسیده است؛ بنابراین، نظر قفّال دستاورد جدیدی در بر ندارد.

۴. این تفسیر پیوند میان ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ و ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ را از بین می‌برد در حالی که ارتباط بین آنها امری روشن است.

احتمال دوم: منظور از «امروز» همان برهه زمانی خاص به مدت ۲۴ ساعت است. بر این اساس باید دید در چه روزی دو دستاورد به هم پیوسته و مرتبط تحقق یافته‌اند: یکی ناامیدی کافران از فروپاشی دین اسلام یا آسیب رساندن به آن و دیگری کمال یافتن دین و تمام شدن نعمت.

ممکن است کسی بگوید منظور روز فتح مکه است اما فتح مکه تنها با دستاورد اول یعنی ناامیدی کافران سازگار است نه هر دو.

بنابراین تنها نظریه‌ای که باقی می‌ماند نظریه مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام است که آن روز را روز غدیر یعنی هیجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت می‌داند که در آن روز ولایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام مطرح شد و ایشان به عنوان خلیفه مسلمانان پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منصوب گردید. کافران پیوسته با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ بودند و همواره تلاش می‌کردند با توطئه‌چینی، اسلام و مسلمانان را سرکوب کنند اما همه تلاش‌ها و نقشه‌های آنان زود به شکست می‌انجامید. از این رو در کمین نشستند تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب ایشان را از میان بردارند و تا جایی که توانستند برای آن نقشه کشیدند و در نهایت به وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امید بستند، زیرا می‌پنداشتند دین اسلام نیز مانند دیگر انقلاب‌های اجتماعی و حرکت‌های سیاسی با از دنیا رفتن پیشوای آن افول خواهد کرد و قرآن کریم درباره این پندار کافران می‌فرماید ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الابْتَرُ﴾[1] یعنی آینده و سرنوشت خوبی نخواهد داشت.

۱. **کوثر**/ ۳. دشمنت خود بی‌تبار خواهد بود.

دشمنان اسلام چنین تصوری داشتند ولی اقدام پیامبرﷺ به عنوان رهبر جامعه اسلامی آنان را غافلگیر کرد. پیامبرﷺ در این روز (غدیر) بحث جانشینی خود را که ضامن استمرار دین و سرنوشت امت پس از ایشان بود مطرح ساخت. این اقدام نشان می‌داد که پایان نبوت به معنای پایان دین نیست بلکه پس از آن مرحله جدیدی که همان مرحله امامت است آغاز می‌شود و بدین ترتیب مسئولیت‌ها و آرمان‌های پیامبرﷺ ادامه خواهد یافت. این اقدام نقشه‌های دشمنان را نقش برآب کرد و آنان را از اینکه بر ضد اسلام کاری اثرگذار انجام دهند دلسرد و ناامید ساخت.

بی‌گمان این اقدام تاریخی یک پیشرفت و ترقی ویژه و بزرگ برای دین اسلام به شمار می‌آید به گونه‌ای که نمی‌توان کمال یافتن اسلام را بدون آن تصور کرد، چگونه می‌توان دین آخرین را اگر با اقدامی قاطع و گامی استوار، آینده و سرنوشت خود را تضمین نکرده باشد کامل دانست؟ و چه اقدامی به اندازه معرفی خط امامت به عنوان مرحله‌ای نوین در مسیر دین می‌تواند آینده اسلام را تضمین کند؟ چرا که امامت، دستاوردها و آموزه‌های پیامبر را نهادینه خواهد کرد و همچون سدی در برابر خطراتی که آن را تهدید می‌کند خواهد ایستاد. بر این اساس امامت عاملی مشترک برای تحقق این دو امر به هم پیوسته یعنی ناامیدی کافران و کمال یافتن دین است و این عامل در روز غدیر مطرح گردیده است.

روشن است که هیچ اشکالی بر این تفسیر وارد نیست بلکه هم با عقل و هم با نقل سازگار است و برای اثبات آن وجود روایات بسیاری در این زمینه در منابع شیعه و حتی اهل سنت کافی است. علاوه بر آنکه نبودن تفسیر دیگری که بتواند جایگزین آن شود نیز نشانه درستی آن است. البته اهل سنت در روایاتی از امام علیؑ و معاویه و سمرة و عمربن خطاب نقل کرده‌اند که منظور آیه روز عرفه در حجةالوداع است. در کتاب **الدر المنثور** و **روح البیان** دو روایت از روایاتی که می‌گویند آیه در روز غدیر نازل گردیده

ذکر شده‌اند اما بر آنها اشکال گرفته شده که از جهت سندی ضعیف هستند؛ زیرا به ابوهریره و ابی سعید خدری منتهی می‌شوند.[۱]

مباحثی در پرتو عقل و واقعیت‌های تاریخی

برای اثبات درستی تفسیر شیعه از آیه اکمال باید ادعای ضعیف بودن روایاتی که این تفسیر را تایید می‌کند و هم‌چنین این نظریه که منظور آیه، روز عرفه است را بررسی کنیم:

۱. روایاتی که می‌گویند منظور آیه روز غدیر است، از نظر سندی محدود به سندهای ذکرشده در **الدر المنثور** و **روح البیان** نیستند و علاوه بر ابی سعید خدری و ابوهریره، این روایات با سندهای متعددی از زید بن ارقم، جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، مجاهد و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده‌اند.

۲. بنابر معیارهای حدیثی مکتب اهل سنت، روایاتی که به ابوهریره و ابی سعید خدری منتهی می‌شوند از نظر سندی صحیح هستند و علامه امینی این مسأله را اثبات نموده است.[۲]

۳. روایاتی که با سندهای متعددی نقل شده و می‌گویند آیه در روز عرفه در حجةالوداع نازل شده است همگی ضعیف هستند مگر روایاتی که از عمر نقل شده‌اند. علّامه طباطبایی در **تفسیر المیزان** به این نکته اشاره کرده است.[۳]

۴. روایاتی که می‌گویند آیه اکمال در روز غدیر نازل شده است توسط روایاتی که در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...﴾ وارد شده‌اند، و هم‌چنین توسط روایاتی که شأن

---

۱. السیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، **الدر المنثور**، ج۲، ص۴۵۸_۴۵۷.
۲. الامینی، عبدالحسین، **الغدیر**، ج۱، ص۲۳۶ و ص۴۰۵_۴۰۱.
۳. الطباطبایی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج۵، ص۱۹۵.

نزول آیه ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾[۱] را بیان می‌کنند، تایید می‌شوند؛ زیرا هر سه آیه در واقعه غدیر نازل شده‌اند.

۵. اگر احتمالات غیر شیعی در مورد تفسیر آیه اکمال را خالی از هرگونه اشکال سندی یا تاریخی بدانیم، باز می‌توان گفت این احتمالات مخالف قرآن است و در نتیجه باید آنها را کنار گذاشت و به روایات همسو با تفسیر شیعی، از آن جهت که با آیات قرآن کریم از جمله آیه تبلیغ و آیه ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾ سازگار است، استناد کرد.

۶. احتمالی که فخر رازی درباره تفسیر این آیه مطرح نموده[۲] مردود است که توضیح آن گذشت. علاوه بر آن، روایت زیر نیز مردود بودن این احتمال را ثابت می‌کند: برخی از اهل کتاب به عمر بن خطاب گفتند: در قرآن آیه‌ای وجود دارد که اگر مانند آن بر ما نازل شده بود آن روز را عید می‌گرفتیم، آن آیه این فرموده خداوند متعال است که ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ عمر گفت: به خدا سوگند من روز و ساعتی که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید می‌دانم، این آیه شامگاه عرفه در روز جمعه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.[۳]

۷. اگر از اشکالات پیش‌گفته چشم بپوشیم، و روایاتی را که می‌گویند نزول آیه در روزی غیر از روز غدیر بوده است، درست بدانیم؛ در این صورت باید به طور علمی و به دور از جانبداری، قواعد حل تعارض میان روایات را مراعات کنیم و بدون پیاده کردن آنها نمی‌توانیم یکی از روایات متعارض را مورد استناد قرار دهیم.

۸. جمع کردن بین این دو دسته روایات به دو راه امکان پذیر است:

راه نخست: سبط بن جوزی گفته است این آیه دو بار نازل شده است.[۴] چنین پدیده ای در آیات قرآن عجیب و نوظهور نیست و چندین نمونه دارد. علّامه امینی هنگام بحث

---

۱. **معارج**/ ۱. پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید.

۲. منظور از امروز، امروز نوعی است.

۳. الشوکانی، محمد بن علی، **فتح القدیر**، ج۲، ص۱۲.

۴. سبط بن جوزی، **تذکرة الخواص**، ص۳۵.

درباره آیه ﴿سأل سائل بعذاب واقع﴾ آیاتی که دو بار نازل گردیده را جمع‌آوری نموده است.[1]

راه دوم: علّامه امینی گفته است: احتمال دارد روز نزول آیه و روز تلاوت و ابلاغ آن با یکدیگر متفاوت باشد و علّامه طباطبایی نیز آن را پذیرفته است. پیامبرﷺ از این بیم داشت که مردم پس از مطرح شدن ولایت و امامت آن را نپذیرند و در نتیجه روند تبلیغ و دعوت مردم ناقص و ناتمام بماند یا امت اسلامی دچار تفرقه و اختلاف شود؛ از این رو همواره آن را به تأخیر می‌انداخت و در انتظار فرصتی مناسب بود. تا اینکه آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ نازل گردید.

بر این اساس امکان دارد که بیشتر آیات سوره مائده از جمله آیه ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الاسلاَمَ دينا﴾ در روز عرفه نازل شده باشد اما پیامبرﷺ اعلان ولایت را تا روز غدیر خم به تأخیر انداخته باشد. و بدین ترتیب تعارض میان دو دسته از روایات برطرف می‌شود، یعنی روایاتی که بر نزول آیه در روز عرفه دلالت می‌کند ناظر به روز نزول آیه است و روایاتی که منظور آیه را روز غدیر خم می‌داند ناظر به روز تلاوت و ابلاغ آن است و در هر حال آیه بیانگر مسأله ولایت است.

اگر در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ و روایات بیانگر شأن نزول آن و نیز آیه ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الاسلاَمَ﴾ و روایات بیانگر شأن نزول آن و تعارض ظاهری آنها به دقت بیندیشیم و علاوه بر آن روایات مربوط به واقعه بزرگ غدیر را نیز بررسی کنیم، درمی‌یابیم که مسأله ولایت قبل از روز غدیر نازل شده بود و این امر گواه آن است که باید بین روایاتی که نزول آیه را در روز عرفه می‌دانند و روایاتی که قائلند آیه در روز غدیر نازل شده است جمع کرد.

---

۱. الامینی، عبدالحسین، **الغدیر**، ج۱، ص۲۵۷_۲۵۵.

علاوه بر دلالت آیات و روایت، مطالعه اوضاع داخلی جامعه اسلامی در اواخر حیات پیامبر‌ﷺ نیز ما را به همین نتیجه می‌رساند؛ زیرا در آن زمان توطئه‌ها و کارشکنی‌های کافران بالا گرفته بود و کینه‌ورزی آنان به حدی رسیده بود که قرآن از زبان آنان می‌گوید: ﴿وَإِذْ قَالُواْ اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَـذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاء أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[1] و [یاد کن] هنگامی را که گفتند: خدایا، اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

آنان در درستی و حقانیت ولایت و الهی بودن آن تردید می‌کردند تا جایی که نازل شدن عذاب را بر پذیرفتن ولایت علی‌عليه‌السلام ترجیح می‌دادند و این نشانگر نهایت کینه و دشمنی آنان است و قرآن کریم به نمونه‌ای از آن اشاره کرده است: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾

روایات نقل شده از سوی شیعه و سنی

روایاتی که آیه اکمال را به واقعه غدیر و ولایت علی بن ابی طالب‌عليه‌السلام تفسیر می‌کند هم از سوی اهل سنت و هم از سوی شیعه نقل شده است که از جمله به روایات زیر از اهل سنت اشاره می‌کنیم:

۱. ابراهیم بن محمد حموینی با سند خود از ابی هارون عبدی به نقل از ابی سعید خدری آورده است که: پیامبر روزی که مردم را در کنار غدیر خم گردآورد، فرمان داد تا خارهای زیر درختان را جمع کردند. آن روز پنج‌شنبه بود. سپس مردم را به سوی علی‌عليه‌السلام متوجه ساخت و بازوی او را بالا آورد تا جایی که مردم سفیدی زیر بغل او را دیدند. آنها در کنار هم بودند که این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...دِيناً﴾ رسول خدا فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة لعلی‌عليه‌السلام ثم قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.» خداوند بزرگ است در به کمال رساندن دین و تمام گردانیدن نعمت. پروردگار به رسالت من و ولایت علی‌عليه‌السلام

---

۱. **انفال** / ۳۲.

خوشنود گردیده است. سپس فرمود: خدایا دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار، هر که او را یاری کند یاری کن و هر که او را خوار کند خوار کن.[۱]

روایت دیگری شبیه به همین روایت وجود دارد که آن را ابونعیم اصبهانی در کتاب **ما نزل من القرآن فی علیّ** و ابوسعد سجستانی در کتاب **الولایة** و حاکم حسکانی و ابن عساکر و موفق بن احمد خوارزمی در **المناقب** و ... نقل کرده‌اند.[۲]

۲. ابو هریره گفته است: پیامبر فرمود: «من صام یوم ثمان عشر من ذی‌الحجة کتب له صیام ستین شهراً.» هر که روز هیجدهم ذی‌الحجه را روزه بگیرد برای او شصت ماه روزه نوشته می‌شود.

این روز روز غدیر خم است که پیامبر دست علی بن ابی طالب﷣ را گرفت و فرمود: آیا من به مؤمنان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا.

فرمود: هر که من مولا و سرپرست او هستم پس علی مولا و سرپرست اوست.

عمر بن خطاب گفت: آفرین بر تو ای پسر ابی طالب، مولای من و مولای هر مسلمانی گردیدی. پس خداوند این آیه را نازل نمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[۳]

۳. از جابر انصاری و ابی سعید خدری نقل شده است که هنگامی که آیه ﴿اليوم أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينكم﴾ نازل شد، پیامبرﷺ فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و ولایة علی بن ابی طالب بعدی.» خداوند بزرگ است در به کمال رساندن دین و تمام گردانیدن نعمت. پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب پس از من خوشنود گردیده است.[۴]

---

۱. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۳۳۷، حدیث۲، به نقل از الحموینی، **فرائد السمطین**، ج۱، ص۷۳.

۲. الامینی، عبدالحسین، **الغدیر**، ج۱، ص۲۳۴_۲۱۸* ر.ک: **شواهد التنزیل**، حسکانی، ج۱، ص۲۰۸_۲۰۰* **المناقب**، خوارزمی، ص۸۰.

۳. **الغدیر**، ج۱، ص۲۱۳_۲۱۲.

۴. همان، ۲۱۴.

اما روایاتی که از سوی شیعه نقل شده بسیار زیاد است از جمله:

۱. از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نقل شده است که : «إنه أنزل الله بعد أن نصب النبی(ص) علیاً(ع) علماً للأنام یوم غدیر خم عند منصرفه من حجةالوداع. قالا: و هی آخر فریضة أنزلها الله لم ینزل بعدها فریضة.[۱]»

خداوند این آیه را پس از آنکه پیامبر(ص) علی(ع) را در روز غدیر خم در بازگشت از حجةالوداع به عنوان پیشوای مردم منصوب نمود، نازل کرد. ایشان فرموده‌اند: و این ولایت آخرین واجبی بود که خداوند نازل فرمود و پس از آن واجب دیگری نازل نشد.

سایر روایاتی که بحرانی در این باب آورده نیز شبیه به همین روایت است و او آنها را از علی بن ابراهیم قمی[۲] و طبرسی[۳] و عیاشی[۴] در کتاب‌های تفسیرشان و نیز از شیخ طوسی در **الأمالی**[۵]، طبرسی در **الاحتجاج**[۶]، و ابن بابویه در **الأمالی**[۷] و دیگران نقل کرده است.

۲. در **الخصائص** به نقل از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) آمده است: «نزلت هذه الآیة ــیعنی آیة تبلیغــ یوم الغدیر و فیه نزلت ﴿الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ﴾.»

این آیه ــیعنی آیه تبلیغــ در روز غدیر نازل شد و آیه ﴿الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ﴾ نیز در این روز نازل شد.

---

۱. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۳۳۸، حدیث۴.
۲. القمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، ج۱، ص۴۶۹.
۳. الطبرسی، الفضل بن الحسن، **مجمع البیان**، ج۳، ص۱۵۹.
۴. العیاشی، محمدبن مسعود، **تفسیر العیاشی**، ج۱، ص۳۲۱_۳۲۲.
۵. الطوسی، محمد بن الحسن، **الأمالی**، ج۱، ص۲۰۸.
۶. الطبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، ج۱، ص۶۹_ ۸۴.
۷. القمی، محمدبن علی، **الأمالی**، ص۴۳۶_۴۳۷.

امام صادق‌ علیه السلام فرموده‌اند: «أی: الیوم أکملت لکم دینکم بإقامة حافظه و أتممت علیکم نعمتی أی بولایتنا و رضیت لکم الاسلام دیناً أی تسلیم النفس لأمرنا.[۱]»

یعنی امروز دین شما را با برپاداشتن نگهدارنده آن برایتان کامل ساختم و نعمت را بر شما تمام گردانیدم یعنی با [نعمت] ولایت ما، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم، یعنی تسلیم بودن نفس در برابر فرمان ما.

۳. در کتاب **الکافی** به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: «و کانت الفریضة تنزل بعد الفریضة الأخری و کانت الولایة آخر الفرائض فأنزل الله عزوجل ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ قال ابو جعفر علیه السلام: یقول الله عزوجل: لا أنزل علیکم بعد هذه فریضة قد أکملت لکم الفرائض.[۲]»

واجبات یکی پس از دیگری نازل می‌شد و ولایت آخرین واجبات بود. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل فرموده است: پس از این واجب دیگری بر شما نازل نمی‌کنم [چرا که] واجبات را برای شما کمال گردانیدم. تمام حدیث را در بحث آیه ولایت آوردیم.

---

۱. الامینی، عبدالحسین، **الغدیر**، ج۱، ص۲۱۴.

۲. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۳۴۹، حدیث۴.

فصل هفتم:

امامت، مخصوصِ دارندۀ علم کتاب

آیه علم الکتاب

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَي بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِی وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾[1] و کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو فرستاده نیستی، بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.

آیه علم الکتاب نیز به یکی از ابعاد امامت پرداخته است. این آیه شریفه در پایان یک سوره مکی(رعد) قرار دارد و می‌دانیم که سوره‌های مکی در ردّ شبهه‌افکنی‌های منکران و مخالفان نازل شده است که در برابر حقیقت می‌ایستند و نشانه‌های آشکار الهی را نادیده می‌انگارند و از شیوه‌ها و ترفندهای گوناگون برای توجیه انکار و مخالفت خود بهره می‌گیرند؛ از جمله شیوه مطرح نمودن درخواست‌هایی که به نظر آنان پیامبرﷺ از انجام آنها عاجز و درمانده است. قرآن کریم از قول آنان گفته است: ﴿وَقَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّي تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الارْضِ يَنبُوعًا﴾[2] و گفتند: تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.

﴿أَوْ تَرْقَي فِی السَّمَاء وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّي تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ﴾[3] یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّه﴾[4] و آنان که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است.

روشن است که مطرح نمودن این درخواست‌ها و پیشنهادها برخاسته از اشتیاق واقعی آنان برای رسیدن به حقیقت نبود؛ چرا که نشانه‌ها و دلیل‌هایی که پیامبرﷺ برای حقانیت پیامبری خود آورده بود، آنقدر زیاد بود که برای اثبات حقانیت پیامبر کافی باشد. هدف آنان

---

۱. **رعد**/ ۴۳.
۲. **اسراء**/ ۹۰.
۳. **اسراء**/ ۹۳.
۴. **رعد**/ ۷.

از این درخواست‌ها این بود که بر پیامبر فشار روانی وارد کنند و سخنان او را مورد تردید قرار دهند و به مسخره بگیرند. حتی اگر خواسته‌هایشان نیز برآورده می‌شد آن را سحر و مانند آن می‌خواندند و پیامبر را به ساحری متهم می‌کردند، آنها بارها این اتهام‌ها را به پیامبر نسبت داده بودند. قرآن کریم برای پاسخ گفتن به آنها از چندین شیوه بهره گرفته است که **سه شیوه** آن معروف است:

نخست: از پیامبرﷺ می‌خواهد که پاسخ آنان را این‌گونه بدهد: ﴿إِنَّ اللّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاء وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾[1] در حقیقت خداست که هر کس را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر کس را که [به سوی او] بازگردد به سوی خود راه می‌نماید.

قرآن از اینکه آنان با وجود آن همه نشانه آشکاری که پیامبر برایشان آورد باز بر انکار و دشمنی خود پافشاری می‌کردند، اظهار شگفتی می‌کند. قرآن به تنهایی به عنوان نشانه‌ای قاطع و خدشه‌ناپذیر برای آنان کافی بود، اما آنان همه این نشانه‌ها و دلیل‌ها را انکار کردند.

روشن است که این شیوه پاسخ‌گویی به گونه‌ای، آنان را تحقیر می‌کند. گویا پیامبر به آنها می‌گوید: شما در مقامی نیستید که هدایت شدنتان برای من سودی داشته باشد یا گمراه شدنتان به زیان من باشد. برخورد شما از سرخودخواهی و کینه‌ورزی است و از هرگونه خردورزی به دور است.

دوم: از پیامبرﷺ می‌خواهد که در پاسخ به پیشنهادهای آنان بگوید: ﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾[2] بگو: میان من و شما، گواه بودن خدا کافی است، چرا که او همواره به [حال] بندگانش آگاهِ بیناست.

این شیوه نیز از یک سو پیامبرﷺ را دلگرم و استوار می‌کند و روحیه او را تقویت می‌نماید و از سوی دیگر کافران و دشمنی‌های آنها را حقیر و بی‌اهمیت می‌شمارد. وقتی خداوند متعال خود گواه بر حقانیت پیامبرﷺ باشد، انکار مخالفان و دشمنان چه زیانی می‌تواند به

۱. **رعد**/ ۲۷.
۲. **اسراء**/ ۹۶.

او برساند؟ فرزدق نیز در قصیده میمیه خود با بهره‌گیری از همین شیوه خطاب به هشام بن عبدالملک ـــ که وانمود می‌کرد امام زین العابدین﴿ع﴾ را نمی‌شناسد ـــ گفته است:

وَ لَیسَ قَولُکَ هذا بِضائِرِهِ   اَلعُربُ تَعرِفُ مَن اَنکَرتَ وَ العَجَمُ

ترجمه: این سخن تو هیچ زیانی به او نمی‌رساند، کسی که تو او را انکار می‌کنی عرب و عجم، او را می‌شناسند.

سوم: از پیامبر﴿ص﴾ می‌خواهد تا برای نکوهش کافران از آنان بخواهد تا در نشانه‌های خداوند که در تک‌تک ذرات این جهان پهناور نمود یافته‌اند، تأمل کنند و در نعمت‌های بی‌شمار او بیندیشند، سپس آنان را به مبارزه بطلبد تا اگر می‌توانند مانند معجزه جاویدان او (قرآن) را بیاورند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الانسُ وَالْجِنُّ عَلَي أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَـذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾[1] بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند.

آیه علم الکتاب در برخورد با مخالفان و دشمنان شیوه دوم را به کار برده است یعنی دلگرمی دادن به پیامبر و تقویت روحیه او و خوار شمردن دشمنانش.

پیامبر﴿ص﴾ سخت نیازمند یک قدرت آسمانی پایدار بود تا بتواند در پرتو آن برای رویارویی با تهدیدها و خطرات دشمنانش آماده گردد؛ زیرا پیامبر﴿ص﴾ با وجود آنکه سینه‌ای گشاده داشت و ظرفیت او در تحمل سختی‌ها و مشکلات مثال‌زدنی بود اما این دشمنی‌ها او را دلتنگ و آزرده می‌ساخت. آنان پیامبر﴿ص﴾ را ساحر و مجنون می‌خواندند و از این راه می‌کوشیدند تا او را تضعیف و اراده پیروانش را سست کنند. پس از آن او را دروغگو نامیدند و خوار شمردند تا با این فشارهای روانی او را مورد آزار و شکنجه قرار دهند تا شاید در اثر غم و اندوه دلسرد و ناامید شود. از این رو قرآن کریم در موارد بسیاری پیامبر﴿ص﴾ را دلگرمی می‌دهد و ناراحتی‌های ناشی از این فشارها را برطرف می‌سازد از

---

۱. **اسراء**/ ۸۸.

جمله: ﴿فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَي آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾[1] شاید، اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه، در پی‌گیری [کار] شان تباه کنی.

﴿لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ الا يَکُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾[2] شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند جان خود را تباه سازی.

﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ﴾[3] پس مبادا که به سبب حسرت‌های [گوناگون] بر آنان، جانت [از کف] برود.

این سه آیه نشان‌دهنده بزرگی و عظمت روح پیامبر است، چرا که او از تکذیب و آزار مخالفان آزرده نمی‌شد بلکه ناراحتی شدید او به خاطر محروم ماندن آنان از نور هدایت الهی و بهره نبردن از فیض نبوت و نعمت دین بود. آری، او برای آنان و به خاطر آنان ناراحت می‌شد. اینجا بود که دلداری‌های امید بخش آسمانی بر او نازل می‌شد که: تو وظیفه خویش را انجام دادی و آنان شایسته این حسرت‌خوردن‌ها و ناراحتی‌های تو نیستند و خداوند سبحان خود عهده دار پیروزی دینش است و تکذیب آنها و ایمان نیاوردن به پیامبری تو هرگز تأثیری در سرنوشت دین و پیشرفت اسلام نخواهد داشت.

قرآن در کنار این امیدبخشی‌ها، با بیان سرگذشت پیامبران پیشین و پیروزی آنان علی‌رغم تکذیب‌ها و دشمنی‌ها، عزم پیامبر برای ادامه راه را استوار می‌ساخت: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُکَ الَّذِی يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ يُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ ۞ وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ فَصَبَرُواْ عَلَي مَا کُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّي أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلاَ مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ﴾[4] به یقین می‌دانیم آنچه را که می‌گویند تو را سخت غمگین می‌کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، ولی ستمکاران، آیات خدا را انکار می‌کنند. و پیش از تو نیز پیامبرانی

---

۱. **کهف**/ ۶.
۲. **شعراء**/ ۳.
۳. **فاطر**/ ۸.
۴. **انعام**/ ۳۳_۳۴.

تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید، و برای کلمات خدا هیچ تغییر دهنده‌ای نیست.

قرآن کریم هم‌چنین در برابر تکذیب مخالفان، پی در پی به حقانیت پیامبر گواهی داده است: ﴿إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ﴾[1] که قطعا تو از [جمله] پیامبرانی.

گواهی قرآن گواهی بزرگی است که هیچ گواهی دیگری با آن برابری نمی‌کند و با وجود آن، انکار کافران و بلکه همه ساکنان زمین هیچ زیانی نمی‌رساند. خداوند متعال فرموده است: ﴿إِن تَکْفُرُواْ أَنتُمْ وَمَن فِی الارْضِ جَمِیعًا فَإِنَّ اللّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ﴾[2] اگر شما و هر که در روی زمین است، همگی کافر شوید، بی‌گمان خدا بی‌نیاز ستوده [صفات] است.

آیه مورد بحث ما نیز از این نوع است. این آیه شامل دو گواهی بر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله است: گواهی خدای سبحان: ﴿قُلْ کَفَي بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ﴾ و گواهی کسی که نزد او علم کتاب است: ﴿...وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ﴾ در اهمیت و ارزش گواهی دوم همین بس که در کنار گواهی خداوند آورده شده است.

در آیه به نام گواه دوم اشاره‌ای نشده و تنها صفت او یعنی «نزد او علم کتاب است» ذکر شده است. شاید آیه می‌خواهد از این رهگذر به این نکته اشاره کند که فضیلت و بزرگی و معیار گزینش، در نام و عنوان افراد نیست بلکه در ویژگی و حقیقتی است که در آن گواه وجود دارد که همان «علم الکتاب» است.

قرآن کریم در جایی دیگر از جایگاه و ارزش این علم پرده برداشته است: ﴿قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ﴾[3] کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.

این آیه یک عمل شگفت‌انگیز و معجزه آسا را حکایت می‌کند یعنی انتقال دادن عرش بلقیس از سبأ در زمانی کمتر از یک چشم برهم‌زدن توسط کسی که «نزد او دانشی از

۱. **یس**/۳.
۲. **ابراهیم**/ ۸.
۳. **نمل**/ ۴۰.

کتاب بود». چقدر این دانش والا و ارزشمند است که هر کس بهره‌ای از آن داشته باشد در نزد خداوند چنین جایگاه و ارزشی دارد! وقتی دارنده بخشی از این علم چنین مقامی دارد، مقام و مرتبه کسی که بنا به فرموده آیه، کل علم کتاب را دارد چگونه خواهد بود؟ ﴿ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاء وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ﴾[1] این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد، و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است.

دارندهٔ علم کتاب کیست؟

در پاسخ به این سؤال **دو دیدگاه** وجود دارد:

نخست: منظور علمای اهل کتاب همچون عبدالله بن سلام هستند. گویا آیه گواهی این افراد را دلیل بر درستی و حقانیت دین اسلام می‌داند. بر این اساس آیه مورد بحث همسو و هم‌معنا با دو آیه زیر است: ﴿وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِی إِسْرَائِیلَ﴾[2] و شاهدی از فرزندان اسرائیل گواهی داده.

﴿أَوَلَمْ یَکُن لَّهُمْ آیَةً أَن یَعْلَمَهُ عُلَمَاء بَنِی إِسْرَائِیلَ﴾[3] آیا برای آنان، این، خود دلیلی روشن نیست که علمای بنی‌اسرائیل از آن اطلاع دارند؟

ولی این دیدگاه درست نیست و تفسیر نمودن آن ـچه در مکه نازل شده باشد و چه در مدینهـ به امثال عبدالله بن سلام با ظاهر آیه ناسازگار است؛ زیرا آیه بیانگر نوعی جایگاه ممتاز برای دارنده این صفت است و این امر از همردیف بودن آن با گواهی خداوند فهمیده می‌شود و آیه ﴿قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ﴾ «کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود.» نیز آن را تأکید می‌کند.

شاید این تفسیر نادرست ناشی از خلط بین مفهوم ﴿من عنده علم الکتاب﴾ و مفهوم «اهل الکتاب» باشد، در حالی که این دو مفهوم با یکدیگر متفاوتند و هیچ وجه مشترکی میان

---

۱. **حدید**/ ۲۱.
۲. **احقاف**/ ۱۰.
۳. **شعراء**/ ۱۹۷.

آنها وجود ندارد؛ زیرا منظور از کتاب در آنها با یکدیگر متفاوت است. کتاب مورد نظر آیه، قرآن است و روشن است که علم قرآن نزد عبدالله بن سلام و امثال او نیست.

علت خلط بین این دو مفهوم، دوری طرفداران این دیدگاه از همتای قرآن یعنی اهل‌بیت علیهم‌السلام است. اهل‌بیت کسانی هستند که از علم کتاب برخوردارند و تنها آنها هستند که می‌توانند آن را تفسیر کنند و حدیث ثقلین که از سوی شیعه و سنی به طور متواتر نقل شده است ما را به مراجعه به آنان فرمان داده است: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و إنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.»[۱] من دو چیز گرانبها در میان شما به جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.

دوم: منظور آیه، امام علی علیه‌السلام و امامان پس از ایشان هستند. این تفسیر از سوی ائمه علیهم‌السلام نقل شده است و بر اساس آن، داشتن علم کتاب یکی از ویژگی‌های امام و معیارهای انتخاب او به شمار می‌آید.

روایات بسیاری از شیعه و اهل سنت این تفسیر را تأیید می‌کند از جمله ابن مغازلی شافعی با سند خود از عبدالله بن عطا نقل کرده است که نزد امام باقر علیه‌السلام نشسته بودم که عبدالله بن سلام بر ما گذشت، گفتم: فدایت شوم آیا او همان کسی است که علم کتاب نزد او است؟ فرمود: نه، بلکه منظور علی بن ابی طالب است که آیاتی از کتاب خدا درباره او نازل شده است: ﴿الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾[۲] کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود.

﴿أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾[۳] آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او، پیرو آن است...

۱. ابن المغازلی، علی بن محمد، **المناقب**، ص۱۳۴.
۲. **نمل**/ ۴۰.
۳. **هود**/ ۱۷.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ و اَلَّذِينَ ءامَنواْ﴾[1] ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند.»[2]

روایاتی که از سوی شیعه در این‌باره نقل شده بسیار است که تنها دو نمونه از آن را می‌آوریم:

۱. محمد بن یعقوب کلینی در روایت صحیحی از برید بن معاویه نقل کرده است که از امام باقر‌ع درباره آیه ﴿قُل کَفی ... الکتاب﴾ پرسیدم، فرمود: «إیّانا عَنی و علیّ أوّلُنا و أفضلنا و خیرنا بعد النبی‌ص؛»[3] منظور ما هستیم و علی‌ع نخستین و بافضیلت‌ترین و برترین ما پس از پیامبر‌ص است.

۲. در کتاب **کافی** از سدیر نقل شده است که: من و ابوبصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق‌ع بودیم، ناگاه امام با خشم وارد شد. هنگامی که در جای خود نشست فرمود: «یا عجباً لأقوام یزعمون أنّا نعلم الغیب! ما یعلم الغیب إلّا الله عزوجل، لقد هممتُ بضرب جاریتی فلانة فهربتْ منّی فما علمتُ فی أیّ بیوت الدار هی، قال سدیر: فلمّا أن قام من مجلسه و صار فی منزله دخلتُ أنا و أبوبصیر و میسر، و قلنا له: جعلنا فداک، سمعناک و أنت تقول کذا و کذا فی أمر جاریتک، و نحن نعلم أنک تعلم علماً کثیراً و لاننسبک الی علم الغیب.

قال: فقال: یا سدیر، ألم تقرأ القرآن؟ قلت: بلی.

قال: فهل وجدت فی ما قرأت من کتاب الله عزوجل ﴿قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ﴾[4]؟ قال: قلت: جعلت فداک قد قرأته.

---

۱. **مائده**/ ۵۵.

۲. ابن المغازلی، علی بن محمد، **المناقب**، ص۳۱۴. در **غایة المرام** نیز این روایت در ص۳۵۷ به نقل از ابن المغازلی ذکرشده است.

۳. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۲۷۸، حدیث۶.

۴. **نمل**، ۴۰.

قال: فهل عرفت الرجل؟ و هل علمت ما کان عنده من علم الکتاب؟ قال: قلت: أخبرنی به؟

قال: قدر قطرة من الماء فی البحر الأخضر فما یکون ذلک من علم الکتاب؟! قال: قلت: جعلت فداک ما أقلّ هذا.

فقال: یا سدیر ما أکثر هذا أن ینسبه الله عزوجل الی العلم الذی أخبرک به. یا سدیر، فهل وجدت فیما قرأت من کتاب الله عزوجل ﴿قُلْ كَفَي بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؟ قال: قلت: قد قرأته جعلت فداک.

قال: أفمن عنده علم الکتاب کلّه أفْهَمُ أم من عنده علم الکتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الکتاب کلّه.

قال: فأومأ بیده الی صدره و قال: علم الکتاب والله کلّه عندنا، علم الکتاب والله کلّه عندنا.»[۱]

در شگفتم از کسانی که می‌پندارند ما از غیب آگاهیم. هیچ کس جز خداوند عزوجل از غیب آگاه نیست. من می‌خواستم کنیز خود را تنبیه کنم ولی او فرار کرد و من نمی‌دانستم در کدام یک از اتاق‌های خانه است.

سدیر می‌گوید: هنگامی که امام از جای خود برخاست و به طرف منزل خود رفت، من و ابوبصیر و میسر نیز وارد منزل ایشان شدیم و به ایشان گفتیم: فدایت شویم، شنیدیم شما درباره کنیزتان چنین و چنان می‌گفتید، در حالی که ما می‌دانیم شما علم بسیاری دارید ولی به شما نسبت علم غیب نمی‌دهیم.

فرمود: ای سدیر، آیا قرآن نخوانده‌ای؟ گفتم: آری.

فرمود: آیا در بین آیاتی که خوانده‌ای به این آیه برخورد کرده‌ای: «کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.» گفتم: فدایت شوم، خوانده‌ام.

---

۱. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۳۱۵، حدیث۳.

فرمود: آیا می‌دانی آن مرد که بود؟ و آن دانشی که از کتاب نزد او بود چه بود؟ گفتم: از آن مرا آگاه نمایید، فرمود: [بهره او از آن دانش] به اندازه یک قطره آب از اقیانوس بود. این چه مقداری از علم کتاب است؟ گفتم: فدایت شوم، چقدر اندک است.

فرمود: ای سدیر، چه بسیار است این مقدار چرا که خداوند عزوجل آن را به علمی ـ که تو را از آن خبر می‌دهم ـ نسبت می‌دهد. ای سدیر، آیا در بین آیات قرآن که خوانده‌ای این آیه را یافته‌ای؟ «بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.» گفتم: فدایت شوم، خوانده‌ام.

فرمود: آیا کسی که همه علم کتاب نزد اوست داناتر و فهمیده‌تر است یا کسی که تنها بهره‌ای از علم کتاب دارد؟ گفتم: کسی که همه علم کتاب نزد اوست. امام با دست خود به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند همه علم کتاب نزد ماست، به خدا سوگند همه علم کتاب نزد ماست.

فصل هشتم:

امام، گواه بر مردم

آیه بینه

﴿أَفَمَن كَانَ عَلَي بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَي إِمَامًا وَرَحْمَةً أُوْلَـئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الاحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلاَ تَکُ فِی مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يُؤْمِنُونَ﴾[1] آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است [دروغ می‌بافد]؟ آنان [که در جستجوی حقیقت‌اند] به آن می‌گروند، و هر کس از گروه‌های [مخالف] به آن کفر ورزد آتش وعده‌گاه اوست. پس در آن تردید مکن که آن حق است [و] از جانب پروردگارت [آمده است] ولی بیشتر مردم باور نمی‌کنند.

یکی دیگر از آیاتی که به بحث امامت پرداخته و به ویژگی آن اشاره نموده است، آیه بیّنه است. این آیه با استفهام توبیخی آغاز گردیده و تنها مبتدا در آن ذکر شده و خبر آن محذوف است. معنای آیه این است که کسی که بر حجتی روشن است مانند کسی است که این‌گونه نیست. این معنا در آیه زیر نیز آمده است: ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَي بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ﴾[2] آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده؟

«بیّنه» آن گونه که در **مفردات** راغب آمده به معنای نشانه آشکار است و همانند کلمه «حجت» و «دلیل» در مورد اموری به کار می‌رود که به وسیله آنها امری دیگر روشن و آشکار می‌گردد، زیرا امور روشن گاه سبب روشن شدن دیگر امور مرتبط با آنها نیز می‌شوند، از این رو قرآن کریم واژه «بیّنه» را در مورد نشانه‌ها، برهان‌ها و معجزه‌های پیامبران به کار برده است، زیرا این امور حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کنند. خداوند متعال فرموده است: ﴿قَدْ جَاءتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَـذِهِ نَاقَةُ اللّهِ لَكُمْ آيَةً﴾[3] در حقیقت برای

---

۱. **هود**/ ۱۷.
۲. **محمد**/ ۱۴.
۳. **اعراف**/ ۷۳.

شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده است، این ماده شتر خدا برای شماست که پدیده‌ای شگرف است.

و از زبان حضرت نوح علیه السلام فرموده است: ﴿أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّىَ وَآتَانِى رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾[۱] به من بگویید اگر از طرف پروردگارم حجتی روشن داشته باشم، و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است، آیا ما [باید] شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم؟

از زبان قوم حضرت هود نیز فرموده است: ﴿قَالُواْ يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِى آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾[۲] گفتند: ای هود، بر ما دلیل روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو دست از خدایان خود برنمی‌داریم و تو را باور نداریم.

از زبان حضرت صالح نیز فرموده است: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى بَيِّنَةً مِّن رَّبِّى وَآتَانِى مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِى مِنَ اللّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِى غَيْرَ تَخْسِيرٍ﴾[۳] گفت: ای قوم من چه می بینید، اگر [در این دعوا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و او از جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌کند؟ در نتیجه شما جز بر زیان من نمی‌افزایید.

و از زبان حضرت موسی فرموده است: ﴿قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِىَ بَنِى إِسْرَائِيلَ﴾[۴] من در حقیقت دلیلی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آورده‌ام، پس فرزندان اسرائیل را همراه من بفرست.

و مواردی مانند آن.

بیّنه (نشانه روشن) گاه عقلی است و انسان آن را از عقل خود برمی‌گیرد و گاه الهی است. به نظر می‌آید که در آیه مورد بحث ما بیّنه الهی مراد است؛ زیرا در توصیف آن آمده است:

---

۱. **هود**/ ۲۸.
۲. **هود**/ ۵۳.
۳. **هود**/ ۶۳.
۴. **اعراف**/ ۱۰۵.

﴿من ربّه﴾« از سوی پروردگارش» که با الهی بودن آن سازگار است نه با عقلی بودن و منظور از آن در اینجا قرآن کریم، معجزه جاوید الهی و نشانه درخشان خداوند است. در چندین آیه دیگر نیز واژه بیّنه به معنای قرآن کریم به کار رفته است، از جمله:

﴿قُلْ إِنِّی عَلَي بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّی وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ﴾[1] بگو من از جانب پروردگارم دلیل آشکاری [همراه] دارم و [لی] شما آن را دروغ پنداشتید، [و] آنچه را به شتاب خواستار آنید در اختیار من نیست.

﴿أَوْ تَقُولُواْ لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَي مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًي وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللّهِ﴾[2] یا نگویید: اگر کتاب بر ما نازل می‌شد، قطعاً از آنان هدایت یافته‌تر بودیم. اینک حجتی از جانب پروردگارتان برای شما آمده و رهنمود و رحمتی است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را دروغ پندارد؟

بنابراین روشن می‌شود که منظور از اسم موصول در آغاز آیه : ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَي بَيِّنَةٍ﴾، پیامبر اکرمﷺ است؛ زیرا ایشان دارای نشانه مزبور می‌باشد و بدین ترتیب دیگر معانی آیه نیز روشن می‌شود، زیرا دو ضمیر موجود در عبارت ﴿و يتلوه شاهد منه﴾ به اسم موصول ﴿من﴾ یعنی پیامبرﷺ بازمی‌گردند، البته این احتمال نیز وجود دارد که مرجع ضمیر در ﴿يتلوه﴾ کلمه بیّنه باشد.

فعل «یتلو» از «تلو» (دنبال کردن و پیروی نمودن) گرفته شده است، نه تلاوة (خواندن) بنابراین معنای آیه این است که قرآن حجتی روشن دارد و شاهدی از خود او (یعنی از پیامبر) بدون فاصله از او پیروی می‌کند. این آیه جایگاه شاهد را از دو جهت گرامی داشته است:

یکی از این جهت که شاهد دنباله‌رو و پیرو پیامبر است و دیگری از این جهت که منسوب به خود پیامبرﷺ است. چنین جایگاه و موقعیتی تنها بر تعدادی انگشت‌شمار از امت پیامبر صدق می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند منظور از شاهد را امثال عبدالله بن سلام بخواند.

---

۱. **انعام**/ ۵۷.

۲. **انعام**/ ۱۵۷.

منظور از ضمیر ﴿اولئک﴾ مؤمنان هستند و احتمال دارد علاوه بر آنان شاهد و دارنده بیّنه نیز منظور باشند که در نتیجه این آیه مانند آیه زیر خواهد بود ﴿ءامَن الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ ...﴾[۱] پیامبر[و مؤمنان] به آنچه از جانب پروردگار بر او نازل شده است، ایمان آورده‌اند ...

احتمال دیگر این است که آیه در مقام آن باشد که از راه آگاه نمودن پیامبر از ایمان آوردن اهل کتاب در آینده او را دلگرم سازد، هم‌چنان‌که در آیات زیر این گونه است:

﴿وَكَذَلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاء مَن يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا الا الْكَافِرُونَ﴾[۲] و هم‌چنین ما قرآن را بر تو نازل کردیم پس آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم، بدان ایمان می‌آورند و از میان اینان کسانی‌اند که به آن می‌گروند و جز کافران [کسی] آیات ما را انکار نمی‌کند.

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الاحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَه﴾[۳] و کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده‌ایم از آنچه به سوی تو نازل شده شاد می‌شوند، و برخی از دسته‌ها کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ ۞ وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا ءامَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴾[۴] کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده‌ایم، آنان به [قرآن] می‌گروند ۞ و چون بر ایشان فروخوانده می‌شود می‌گویند: بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست، ما پیش از آن [هم] از تسلیم‌شوندگان بودیم.

در عبارت ﴿فلا تک فی مریة منه﴾« پس در آن تردید مکن» خود پیامبر صلی الله علیه و آله مخاطب است اما از باب « به در می‌گوید که دیوار بشنود». بنابراین با وجود آنکه در ظاهر،

---

۱. **بقره**/ ۲۸۵.
۲. **عنکبوت**/ ۴۷.
۳. **رعد**/ ۳۶.
۴. **قصص**/ ۵۳_۵۲.

پیامبرﷺ مخاطب آیه است ولی منظور اصلی آیه سایر مردم است؛ زیرا نسبت دادن شک و تردید به پیامبر ناممکن است. در روایت عبدالله بن بکیر از امام صادقؑ نیز آمده است که فرمود: «نزل القرآن بإیاک أعنی واسمعی یا جارة.»[۱] قرآن به شیوه «به در بگو که دیوار بشنود» نازل شده است.

این نوع خطاب در بسیاری از آیات قرآن کریم به کار رفته است، از جمله: ﴿أَفَغَیْرَ اللّهِ أَبْتَغِی حَکَمًا وَهُوَ الَّذِی أَنَزَلَ إِلَیْکُمُ الْکِتَابَ مُفَصَّلاً وَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّکَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ﴾[۲] پس آیا داوری جز خدا جویم؟ با اینکه اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است، و کسانی که کتاب [آسمانی] بدیشان داده‌ایم می‌دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است پس تو از تردیدکنندگان مباش.

﴿فَإِن کُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ لَقَدْ جَاءکَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ﴾[۳] و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می‌خواندند بپرس. قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است، پس زنهار از تردیدکنندگان مباش.

﴿الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ﴾[۴] حق از جانب پروردگار توست، پس مبادا از تردیدکنندگان باشی.

﴿الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُن مِّن الْمُمْتَرِینَ﴾[۵] حق از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان مباش.

---

۱. الفیض الکاشانی، محمد محسن، **تفسیر الصافی**، ج۱، ص۱۸، المقدمة الرابعة.
۲. **انعام**/ ۱۱۴.
۳. **یونس**/ ۹۴.
۴. **بقره**/ ۱۴۷.
۵. **آل عمران**/ ۶۰.

نتایج به دست آمده از آیه

هرچند در ظاهر، ارتباط آیه با موضوع امامت بعید به نظر می‌آید اما با ژرف‌نگری در آیه درمی‌یابیم که در بردارنده دلالت‌های بسیار مهمی نسبت به این بحث است که عبارتند از:

۱. توصیف شاهد به اینکه منسوب به صاحب بیّنه (یعنی پیامبر) است و جزئی از او به حساب می‌آید تنها بر اهل‌بیت علیهم‌السلام، که در آیه تطهیر از ایشان یاد شده، منطبق است و سیره همه پیامبران نیز بر این نوع بوده که نبوت و امامت را در یک چارچوب نسبی و خویشاوندی قرار می‌داده‌اند.

۲. این شاهد در مرتبه پس از پیامبر قرار دارد و بلکه ـ همان گونه که در نتایج آیه مباهله خواهد آمد ـ همچون خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و در توضیح آیه علم الکتاب گفتیم که گواهی این شاهد با گواهی خداوند سبحان برابر و هم‌سطح است.

همه اینها بر این فرض استوار است که ضمیر در ﴿یتلوه﴾ به صاحب بیّنه یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگردد، اما اگر مرجع ضمیر خود بیّنه یعنی قرآن کریم باشد در این صورت مفهوم آیه همانند مفهوم حدیث ثقلین است که عترت را همتای کتاب خدا و تفسیرکننده آن قرار داده است.

۳. در بحث ما گواهی دادن باید ناشی از مشاهده قبلی یک موضوع معین و حضور در واقعه‌ای که قرار است به آن گواهی داده شود باشد بدین معنا که شخص گواهی دهنده، باید قبلاً امر مورد گواهی خود را مشاهده کرده باشد.

اختصاص داشتن گواهی به فرد معینی که دارای این ویژگی‌ها باشد: ﴿و یتلوه شاهد منه﴾ بیانگر آن است که منظور از مشاهده در گواهی مورد بحث، صرف ایمان به پیامبر نیست؛ زیرا بسیاری از پیروان پیامبر در این زمینه با یکدیگر مشترکند، بلکه باید مقصود از آن، مشاهده حقیقت نبوت و دیدن جبرئیل که وحی را بر پیامبر نازل می‌ساخت باشد. تنها در این مورد است که شاهد مورد نظر آیه می‌تواند متمایز از دیگران باشد و آن ویژگی‌های ارزشمند به او نسبت داده شود. این برداشت از آیه را روایات نیز تأیید می‌کنند. در خطبه

قاصعه **نهج‌البلاغه** آمده است که پیامبرﷺ به امام علی‌ؑ فرمودند: «إنک تسمع ما أسمع و تری ما أری.»[۱] تو آنچه من می‌شنوم می‌شنوی، و آنچه من می‌بینم می‌بینی.

در روایتی از امام صادقؑ نیز آمده است: «کان علیؑ یری مع النبیﷺ قبل الرسالة الضوء و سمع الصوت» علیؑ قبل از مبعوث شدن پیامبرﷺ [نیز] به همراه ایشان نور را می‌دید و صدا را می‌شنید.

هم‌چنین نقل شده است که پیامبرﷺ به علیؑ فرمود: «لولا إنی خاتم الأنبیاء لکنتَ شریکاً فی النبوة.»[۲] اگر من آخرین پیامبر نبودم تو [با من] در نبوت شریک بودی.

۴. هدف از آوردن گواهی، برطرف نمودن شک و تردید از مدعی است، از این رو باید به پاکی و درستی شاهد و دقت او در موضوع گواهی اطمینان داشت. هر چه موضوع گواهی حساس‌تر و بااهمیت‌تر باشد میزان اطمینان نیز باید بیشتر باشد و در موضوعی همچون نبوت که در بالاترین درجه اهمیت قرار دارد باید درجه اطمینان به پاکی و دقت و درستی شاهد نیز در بالاترین حد خود باشد و چنین درجه‌ای همان عصمت از خطا و اشتباه و فراموشی است و بدین ترتیب عصمت شاهد نیز ثابت می‌گردد.

۵. اگر آیه بیّنه و آیه علم الکتاب را با یکدیگر تطبیق دهیم درمی‌یابیم که منظور از شاهد در آیه نخست همان کسی است که ـ بنابر آیه دوم ـ نزد او علم کتاب است.

موارد بالا چکیده نتایجی است که از آیه مورد بحث به دست می‌آید و بی‌گمان این آیه با گفتمان امامت در قرآن کریم پیوند محکمی دارد، زیرا بر امامان از اهل‌بیتؑ منطبق است و درباره ابعاد و ویژگی‌های امامت در آنان سخن می‌گوید.

---

۱. میثم بن علی، **شرح ابن میثم**، ج۴، ص۳۰۷.
۲. همان، ص۳۱۸.

«شاهد» در روایات شیعه و سنی

بسیاری از روایات نقل شده از سوی هر دو گروه با معنایی که برای آیه بیان نمودیم سازگار است و دلالت می‌کند که منظور از شاهد در آیه امام علی‌علیه‌السلام است.

از روایات اهل سنت می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. موفق بن احمد خوارزمی نقل کرده است که: عمرو بن سعد بن ابی العاص، در پاسخ به نامه‌ای که معاویه برای او فرستاد و از او برای جنگ با امیر مؤمنان‌علیه‌السلام کمک خواست، چنین نوشت: از عمرو بن سعد بن ابی العاص، صحابی رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به معاویة بن ابی سفیان. ای معاویه، تو از آیاتی که خداوند متعال در کتابش درباره فضایل او (علی‌علیه‌السلام) نازل فرموده و کسی را در آنها با او شریک نساخته است آگاهی، از جمله:

﴿یوفون بالنذر﴾[۱] [همان بندگانی که] به نذر خود وفا می‌کردند.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءامَنواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ و يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾[۲] ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپامی‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

﴿أَفَمَن كَانَ عَلَي بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ و يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾[۳] آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است...

﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾[۴] مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.

﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَي﴾[۱] بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم.

---

۱. **انسان**/ ۷.
۲. **مائده**/ ۵۵.
۳. **هود**/ ۱۷.
۴. **احزاب**/ ۲۳.

رسول خداﷺ [به علی ؑ] فرموده است: « أما ترضی أن تکون منّی بمنزلة هارون من موسی؟ سِلْمُکَ سِلْمی و حَرْبُکَ حربی و تکونَ أخی و ولیّی فی الدنیا و الآخرة، یا أبا الحسن، مَن أحبَّکَ فقد أحبَّنی و من أبغضک فقد أبغضنی و من أبغضنی أدخله الله النار.» آیا خوشنود نمی‌شوی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد، صلح تو صلح من و جنگ تو جنگ من و برادر و دوست من در دنیا و آخرت باشی؟ ای اباالحسن، هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند خداوند او را در آتش می‌افکند.

ای معاویه، نامه تو ــ که این پاسخ آن است ــ نمی‌تواند کسی را که بهره‌ای از عقل یا دین برده باشد بفریبد. و السلام.[۲]

۲. خوارزمی نقل کرده که ابن عباس درباره آیه ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ و يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ...﴾ گفته است: منظور علیؑ است که برای پیامبر گواهی می‌دهد و از [خویشان] اوست.[۳]

۳. حموینی با سند خود از زاذان نقل کرده است: که شنیدم علیؑ می‌فرمود: «والذی فلق الحبة و برأ النسمة لو کسرت لی الوسادة ــ یقول ثنیت ــ فأجلست علیها لحکمت بین اهل التوراة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بإنجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل القرآن بفرقانهم والذی فلق الحبة و برأ النسمة ما من رجل من قریش جرت علیه المواسی الا و أنا أعرف آیة تسوقه إلی جنة أو تقوده إلی نار، فقام رجل فقال: ایش نزل فیک؟ فقال علیؑ: ﴿افمن ... شاهد منه﴾ فرسول اللهﷺ علی بیّنة من ربه و یتلوه أنا شاهد منه.»[۴]

---

۱. **شوری**/ ۲۳

۲. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۳۵۹، حدیث۱، به نقل از **المناقب**، الخوارزمی، ص۱۲۹ـ۱۳۰، با اندکی اختلاف.

۳. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۳۵۲، حدیث۲، به نقل از **المناقب**، الخوارزمی، ص۱۹۷، با اندکی اختلاف، زیرا در این منبع چنین آمده است: منظور علی است که نخستین کسی بود که برای پیامبر گواهی داد و از [خویشان] اوست.

۴. همان، ص۳۵۹، حدیث۴، به نقل از **فرائد السمطین**، ج۱، ص۳۳۹ـ۳۳۸ با اندکی اختلاف.

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید اگر زمام حکومت به دستم می‌افتاد و بر امور تسلط می‌یافتم میان اهل تورات با توراتشان، میان اهل انجیل با انجیلشان، میان اهل زبور با زبورشان و میان اهل قرآن با فرقانشان حکم می‌کردم.

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، هیچ مردی از قریش که [سرش را] تیغ زده باشد نیست مگر اینکه من می‌دانم چه آیه‌ای او را به بهشت می‌برد یا به جهنم می‌کشاند. مردی برخاست و گفت: چه آیه‌ای درباره تو نازل شده است؟ علی﷣ فرمود: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است... [دروغ می‌بافد؟]» رسول خدا از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و من به عنوان شاهدی از او پیروش هستم.

ثعلبی نیز روایتی نزدیک به این از سبیعی نقل کرده است.[1]

۴. ابونعیم حافظ از سه طریق از عباد بن عبدالله اسدی نقل کرده است که شنیدم علی﷣ درباره آیه ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾ می‌فرمود: «رسول اللهﷺ علی بیّنة من ربه و أنا شاهد.» رسول خداﷺ از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و من شاهد هستم.

این روایت را نظیری در **الخصائص**، حماد بن سلمه به نقل از انس و نیز قاضی عثمان بن احمد و ابونصر و العشیر هر دو در کتاب خود و همچنین فلکی مفسّر از مجاهد و عبدالله‌بن‌شدّاد نقل کرده‌اند.

در منابع شیعه نیز روایات بسیاری در این زمینه نقل شده است، از جمله:

۱. محمد بن حسن صفار به نقل از محمد بن حسین به نقل از عبدالله بن حماد به نقل از ابی الجارود به نقل از اصبغ بن نباته آورده است که امیرمؤمنان﷣ فرموده‌اند: «لو کسرت لی الوسادة فقعدت علیها لقضیت بین اهل التوراة بتوراتهم و اهل الإنجیل بإنجیلهم و اهل الفرقان بفرقانهم بقضاء یصعد الی الله یزهر. والله ما نزلتْ آیة فی کتاب الله فی لیل أو نهار

---

۱. همان، ص۳۶۰، حدیث.

إلا و قد علمتُ فی من أنزلتْ، و لا أحد مرّ علیه المواسی إلّا و قد نزلتْ آیة فیه فی کتاب الله تسوقه الی الجنة أو النار. فقام الیه رجل فقال: یا أمیرالمومنین، فالآیة التی نزلت فیک؟ قال أما سمعت الله یقول: ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَي بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ و يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾؟ فرسول اللهﷺ علی بیّنة من ربه و أنا شاهد له منه و أتلوه معه.»

اگر زمام حکومت به دستم می‌افتاد، و بر امور تسلط می‌یافتم، میان اهل تورات با توراتشان، میان اهل انجیل با انجیلشان و میان اهل فرقان با فرقانشان قضاوت می‌کردم؛ قضاوتی که به آسمان صعود کند و بدرخشد. به خدا سوگند، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا در شبی یا روزی نازل نشده مگر اینکه من می‌دانم درباره چه کسی نازل گردیده است و هیچ کسی که سرش را تیغ زده باشد نیست، مگر اینکه در کتاب خدا درباره او آیه‌ای نازل شده است که او را به سوی بهشت یا جهنم می‌برد. مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، چه آیه‌ای درباره تو نازل شده است؟ فرمود: آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است...» رسول خدا از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و من شاهدی از او برای او هستم و پیرو اویم.

۲. شیخ در کتاب **الامالی** با سند خود از امیرمؤمنان آورده است که در خطبه نماز جمعه فرمود: «والذی فلق الحبة و برأ النسمة ما من رجل من قریش جرت علیه المواسی إلّا و قد نزلتْ فیه آیة من کتاب الله عزوجل أعرفها کما أعرفه. فقام الیه رجل: فقال یا امیر المؤمنین، ما آیتک التی نزلت فیک؟ فقال: إذا سألت فافهم و لا علیک أن لا تسأل عنها غیری. أقرأت سورة هود؟ فقال: نعم یا امیرالمؤمنین، قال: أفسمعت قول الله عزوجل، یقول: ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَي بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾؟ قال: نعم، قال: فالذی علی بینة من ربه محمدﷺ و یتلوه شاهد منه و هذا الشاهد هو منه و هو علی بن ابی طالب و انا الشاهد و أنا منه.»[1]

---

۱. **غایة المرام**، ص۳۶۱، حدیث۴، به نقل از **امالی** الشیخ الطوسی، ج۱، س۳۸۲_ ۳۸۱.

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، هیچ مردی از قریش که بر سرش تیغ کشیده باشد نیست، جز اینکه درباره او آیه‌ای از کتاب خداوند عزوجل نازل شده است و من آن آیه را می‌شناسم، همان گونه که آن مرد را می‌شناسم. مردی برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان، آیه‌ای که درباره تو نازل شده کدام است؟ فرمود: حال که سؤال کردی [پاسخش را] دریاب و اشکالی ندارد که آن را از غیر من سؤال نکنی؟ آیا سوره هود را خوانده‌ای؟ گفت: آری ای امیرمؤمنان. فرمود: آیا این سخن خدا را شنیده‌ای که می‌فرماید: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است، و شاهدی از [خویشان] او، پیرو آن است»، گفت: آری. فرمود: آن کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است، محمدﷺ است و آن کس که شاهدی از اوست و از او پیروی می‌کند، علی بن ابی طالب است. من همان شاهد هستم، من از او هستم.

۳. شیخ در مجالس خود به طور مستند از جعفر بن محمد به نقل از پدرش به نقل از جدش علی بن الحسین آورده است که امام حسن‌علیه‌السلام در خطبه‌ای طولانی _که معاویه نیز در آن حضور داشت_ فرمود:

«أقول معشر الخلائق، و لکم أفئدة و أسماع، و هو إنّا أهل‌بیت أکرمنا الله بالإسلام و اختارنا و اصطفانا و اجتبانا، فأذْهَبَ عنّا الرجس و طهّرنا تطهیراً، و الرجسُ هو الشک، فلانشک فی الله الحقّ و دینهِ ابداً، و طهّرنا من کلّ أفن و عیبة مخلصین الی آدم نعمة منه، لم یفترق الناس فرقتین إلّا جعلنا الله فی خیرهما، فأدّت الأمور الی أن بعث الله محمداً ﷺ للنبوة و اختاره للرسالة و أنزل علیه کتابه، ثم أمره بالدعاء الی الله عزوجل، فکان أبی‌علیه‌السلام اول من استجاب لله تعالی و لرسوله و أول من آمن و صدّق الله و رسوله، و قد قال الله تعالی فی کتابه المنزل علی نبیّه المرسل: ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَي بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ و يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْه﴾ فرسول الله‌ﷺ الذی علی بیّنة من ربه و ابی‌علیه‌السلام الذی یتلوه و هو شاهد منه.»[۱]

۱. **غایةالمرام**، ص۳۶۱، حدیث۵، به نقل از **امالی** الشیخ الطوسی، ج۲، ص۱۷۵.

ای مردم،گوش فرا دهید که شما دل و گوش دارید. خداوند ما اهل‌بیت را با اسلام گرامی داشت و ما را برگزید و آلودگی را از ما زدود و پاک و پاکیزه گردانید. [منظور از] آلودگی همان شک است. ما در خدا و دین او هرگز شک نمی‌کنیم، خداوند ما را از هرگونه نادانی و نقصی پاکیزه گردانید و تبار ما را تا آدم پاک قرار داد و این نعمتی از سوی اوست. مردم دو گروه نشدند مگر اینکه خداوند ما را در بهترین آن دو قرار داد و سرانجام خداوند محمدﷺ را به پیامبری برانگیخت و او را برای رسالت برگزید و کتاب خود را بر او نازل ساخت پس او را به دعوت به سوی خداوند عزوجل فرمان داد و پدرم‌؈ نخستین کسی بود که خدا و رسولش را اجابت نمود و نخستین کسی بود که به خدا و رسول او ایمان آورد و آنان را تصدیق نمود. خداوند متعال در کتاب خود ــ که آن را بر پیامبر مرسل خویش نازل ساخت ــ فرموده است: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است [دروغ می‌بافد؟]» رسول خداﷺ کسی است که بر حجتی روشن از جانب پروردگارش است و پدرم ؈ کسی است که پیرو او و شاهدی از [خویشان] او است... .

۴. عیاشی از برید بن معاویه عجلی نقل کرده است که امام باقر؈ فرمود: «الذی علی بیّنة من ربّه رسول اللهﷺ و الذی تلاه من بعده الشاهد منه امیرالمؤمنین؈ ثم اوصیاءه واحداً بعد واحد.»[۱]

کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است، رسول خداﷺ و کسی که پس از او می‌آید و شاهدی از اوست، امیرمؤمنان؈ و سپس اوصیاء و جانشینان او یکی پس از دیگری هستند.

۵. هم‌چنین عیاشی از جابر بن عبدالله بن یحیی نقل کرده است که شنیدم امام علی؈ می‌فرمود: «ما من رجل من قریش إلّا وقد نزلتْ فیه آیة او آیتان من کتاب الله. فقال له

۱. **غایةالمرام**، ص۳۶۲، حدیث۸، به نقل از *تفسیر* **العیاشی**، ج۲، ص۱۵۲.

رجل من القوم: فما أنزل فیک یا امیرالمؤمنین؟ فقال: أما تقرأ آیة التی فی هود: ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْه﴾ محمّد علی بیّنة من ربّه و أنا الشاهد.»[۱]

هیچ مردی از قریش نیست جز اینکه درباره او یک یا دو آیه از کتاب خداوند نازل شده است، مردی به ایشان گفت: ای امیرمؤمنان درباره تو چه نازل شده است؟ فرمود: آیا آیه‌ای که در سوره هود آمده است نخوانده‌ای: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است [دروغ می‌بافد؟]» محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و من همان شاهد هستم.

۱. همان، ص۳۶۲، حدیث۹، به نقل از *تفسیر* **العیاشی**، ج۲، ص۱۵۳.

فصل نهم:

ولایت، فضیلتی بزرگ برای اهل‌بیت علیهم السلام

آیه مباهله

﴿فَمَنْ حَآجَّکَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْكَاذِبِينَ﴾[1] پس هر که در این[باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجّه کند بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

یکی از آیه‌های مرتبط با مسأله ولایت آیه مباهله است که در ماجرای محاجّه کردن(مناظره) مسیحیان نجران با پیامبرﷺ نازل گردیده است.

محاجّه کردن یعنی حجت و دلیل آوردن دو طرف دعوا برای اثبات ادعای خود، خواه دلیل اقامه شده حق باشد یا باطل و مغالطه. مباهله نیز از «ابتهال» گرفته شده و به معنای پافشاری نمودن در دعا و تضرع و زاری است. احتمال دیگر این است که از «بهلة» گرفته شده و به معنای لعنت و نفرین است.

ماجرای مباهله

در قرآن کریم آیه مباهله پس از آیه ﴿إن مثل عیسی عندالله کمثل آدم....﴾[2] آمده است. این آیه در صدد ابطال این ادعای مسیحیان است که مسیح پسر خداست، به این دلیل که بدون اینکه پدری داشته باشد، زاییده شده است.

آیه شریفه به آنان می‌گوید: نداشتن پدر دلیل خدا بودن پسر نیست و اگر چنین بود آدمؑ از عیسیؑ به خدایی سزاوارتر بود؛ زیرا آدم نه پدر داشت نه مادر، اما در عین حال نه فرزند خدا بود و نه شریک خدا. در مورد عیسی بن مریمؑ نیز همین گونه است. این دلیل، گذشته از آنکه وحی الهی است و معنای ژرفی دارد؛ دلیل عقلی محکمی نیز

---

۱. **آل عمران**/ ۶۱.

۲. در واقع مَثَل عیسی نزد خداوند همچون مَثَل [خلقت] آدم است.

برای ابطال این ادعا و اثبات نادرستی آن به شمارمی‌آید، البته اگر مدعیان آن بهره‌ای از تفکر و آزاداندیشی داشته باشند.

اما آنان به جای پذیرفتن حقیقت و حکم عقل هم‌چنان بر اشتباه خود پافشاری نمودند و راه مجادله و ستیزه را در پیش گرفتند. از این رو مباهله آخرین راه برای ساکت نمودن آنها و اثبات باطل بودن ادعایشان بود و آیه مباهله نازل گردید تا به پیامبر بگوید اگر با وجود این دلیل قاطع و روشن باز به محاجّه کردن ادامه دادند، آنان را به مباهله دعوت کن و کار را به خداوند سبحان واگذار تا راستگویان را تأیید کند و باطل بودن دروغگویان را آشکار نماید.

این دعوت نوعی مبارزه طلبی و نیز آزمایشی برای سنجش اطمینان و نیت افراد بود و یک نقطه عطف تاریخی سرنوشت‌ساز برای اسلام و جنگ با دشمنانش به شمارمی‌آید. آیه برای تأکید بر جنبه مبارزه‌طلبی و سنجش میزان اطمینان طرف مقابل به ادعایش از دو طرف خواست تا نزدیکان و خویشان خاص خود را نیز برای مباهله بیرون بیاورند؛ چرا که این امر از یک سو موجب تزلزل طرفی که در حقانیت خود شک دارد می‌شود و او را به عقب‌نشینی وامی‌دارد و از سوی دیگر اعتماد به نفس بالای پیامبرﷺ و اطمینان کامل او به حقانیت خویش نیز موجب شکست طرف مقابل می‌شود قبل از آنکه جنگی صورت گرفته باشد.

نکته قابل توجه در آیه شریفه این است که پسران و زنان را قبل از خود (أنفسنا) آورده است، این امر از یک سو طرف مقابل را بیشتر به چالش می‌کشاند و از سوی دیگر بیانگر شدت اطمینان پیامبر به موضع خویش است تا جایی که آماده فدا نمودن فرزندان و زنانش قبل از خویش است در حالی که انسان بیش از آنکه به خودش توجه کند به نگهداری از فرزندانش اهمیت می‌دهد و نسبت به زنان غیرت می‌ورزد.

محدثان، مفسران و تاریخ‌نویسان اتفاق نظر دارند که وقتی مسیحیان دعوت پیامبرﷺ را پذیرفتند، پیامبرﷺ تنها امام علی و امام حسن و امام حسین و حضرت زهراعليها‌السلام را برای همراهی خود در مباهله فراخواند و کس دیگری را با خود نبرد و هنگامی که مسیحیان

این گروه برگزیده را دیدند از مباهله کردن خودداری کردند و بر جان خویش ترسیدند و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیشنهاد پرداخت جزیه کردند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز آن را پذیرفت.

دلالت آیه بر فضیلت و برتری اهل بیت علیهم‌السلام

هیچ کس تردید ندارد که این آیه بیانگر جایگاه والا و فضیلت بزرگ اهل بیت علیهم‌السلام است؛ چرا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در شرایطی بس دشوار و حساس تنها به همراه آنان با دشمنانش مباهله کرده است. مفسران و محدثان بزرگ اهل سنت نیز به این فضیلت بزرگ اهل‌بیت علیهم‌السلام اعتراف نموده‌اند، از جمله علّامه جصاص در کتاب **احکام القرآن** گفته است: «تمامی سیره‌نویسان و تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست حسن و حسین و علی و فاطمه_خداوند از آنان راضی و خوشنود باد_ را گرفت و سپس مسیحیانی که با او محاجّه کرده بودند به مباهله فراخواند اما آنان از مباهله سرباز زدند و به یکدیگر گفتند: اگر با آنان مباهله کنید، در این بیابان آتش شما را فراخواهد گرفت و هیچ مرد و زن مسیحی تا روز قیامت باقی نمی‌ماند.»[1]

فخر رازی نیز در **تفسیر** خود پس از نقل روایتی مشابه در این‌باره گفته است: «بدان که درستی این روایت در میان اهل تفسیر و حدیث مورد اتفاق است.»[2] در کتاب **الکشاف** نیز آمده است: «این روایت بر فضیلت و برتری اهل کساء [3] دلالت دارد و هیچ دلالتی قوی‌تر از آن نیست.»[4]

---

۱. الجصاص، احمد بن علی، **احکام القرآن**، ج۲، ص۱۶.

۲. الفخر الرازی، محمد بن عمر، **التفسیر الکبیر**، ج۴، ص۹۰_۸۹.

۳. منظور از اهل کساء پیامبر(ص) و امام علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هستند. (مترجم)

۴. الزمخشری، محمود بن عمر، **الکشاف**، ج۱، ص۳۷۰.

آلوسی نیز در کتاب **روح المعانی** این روایت را نقل نموده و گفته است: «و دلالت آن بر فضل و بزرگی آل خدا و پیامبر او چیزی است که هیچ مؤمنی در آن تردید نمی‌کند و دشمنی [با اهل‌بیت] ایمان را از بین می‌برد.»

و در جای دیگر گفته است: «دشمنان اهل‌بیت پنداشتند که این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله صرفاً برای نکوهش طرف مقابل و غلبه بر او بوده است و هیچ دلالتی بر فضیلت آنان ـ که بر پیامبر ما و آنان بهترین درودها و کاملترین سلام‌ها باد ـ ندارد ولی می‌دانید این پندار آنان خیالی باطل و اثر وسوسه‌های شیطانی است.

وَلَیْسَ یَصِحُّ فی الْأذْهانِ شیْءٌ إذَا احْتاجَ النَّهارُ اِلی دَلیلٍ[1]

ترجمه: اگر روشنایی روز نیازمند دلیل باشد دیگر چیزی در ذهن‌ها [از شک و شبهه] سالم نمی‌ماند.

دلالت آیه مورد بحث بر فضل و برتری اهل بیت علیهم السلام و جایگاه بلند آنان در نزد خداوند سبحان روشن‌تر از آن است که نیازمند توضیح و استدلال باشد؛ زیرا شرکت داشتن آنان در مباهله به معنای نقش داشتن آنان در مبارزه‌طلبی پیامبر و نیز اعتماد به جایگاه آنان در نزد خداوند متعال است به گونه‌ای که موجب رسوا شدن دشمنان و فرودآمدن عذاب الهی بر آنان است.

هم‌چنان‌که در جنگ‌های سرنوشت‌ساز نیز فرمانده، بهترین سربازان خود را برمی‌گزیند و مسئولیت‌های مهم به آنها می‌سپارد.

نکته دیگری که در آیه شریفه قابل توجه است، این است که در دعوت به مباهله از شکل جمع کلمات استفاده نموده است: ﴿أَبْنَاءنَا و أَبْنَاءكُمْ و نِسَاءنَا وَ نِساءكُمْ و أَنفُسَنَا و أنفُسَكُمْ﴾ بنابراین ساختار، لازم است حداقل سه نفر از هر عنوانی حاضر گردند؛ زیرا شکل جمع در کلمات چنین اقتضایی دارد، اما در کتاب‌های معتبر تاریخی و حدیثی تأکید شده است که پیامبر در اجرای این فرمان الهی تنها به امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و

---

۱. الآلوسی، **روح المعانی**، ج۳، ص۱۹۰.

حضرت فاطمه علیها السلام بسنده نمود و شخص دیگری را با خود نیاورد. این اقدام پیامبر بیانگر آن است که این افراد برگزیدگان امت و خاص‌ترین و محبوب‌ترین نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؛ چرا که پیامبر عنوان «پسرانمان» را تنها بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام، عنوان «زنانمان» را تنها بر حضرت فاطمه علیها السلام و عنوان «خودمان» را تنها بر خودش و امیرمؤمنان علی علیه السلام تطبیق نمود در حالی که می‌توانست همسران خویش را تحت عنوان «زنانمان» و برخی از اصحاب خود را تحت عناوین دیگر قرار دهد. بنابراین روشن می‌شود که در نظر پیامبر عناوین مزبور بر غیر از اهل‌بیت علیهم السلام منطبق نیست.

با توجه به اینکه عنوان «زنانمان» تنها بر حضرت زهرا علیها السلام انطباق یافته و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را که چه بسا از نظر لغوی به این عنوان نزدیک‌تر بودند، شامل نشده است و نیز عنوان «خودمان» تنها بر امام علی علیه السلام انطباق یافته و دیگر اصحاب را در بر نگرفته است، منطق سالم حکم می‌کند که این بانوی گرامی و این امام ارجمند دارای چنان جایگاه والا و بلندی هستند که در این امت در رتبه دوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارند، به ویژه در مورد امام علی علیه السلام که عنوان «خودمان» بر ایشان منطبق گردید و آشکارا از آیه فهمیده می‌شود و در روایات شیعه و سنی نیز تأیید شده است؛ از جمله این روایت: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: «انت منی بمنزلة هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی.»[1] جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است جز آنکه پس از من پیامبری نیست.

همچنین خطاب به امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «أنت منی و أنا منک.»[2] تو از من هستی و من از توام.

---

۱. آن گونه که بحرانی در **غایة المرام** آورده است در منابع اهل سنت صد روایت و در منابع شیعه هفتاد روایت شامل این عبارت از پیامبر(ص) نقل شده است. ر.ک: **غایة المرام**، ص۱۵۳_۱۰۹.

۲. در بخش پنجم **سنن الترمذی**، ص۶۳۶ این روایت چنین نقل شده است: «علی منی و انا من علی» حاکم نیز در **المستدرک**، ج۳، ص۱۳۰، روایت را همان گونه که در متن آمده نقل نموده ولی در ص۱۱۹، این گونه آورده است: «إنّ علیاً منّی و أنا منه» و گفته است: «اگر شرایطی را که مسلم ذکر

نیز فرموده‌اند: «علیّ نفسی فَمَنْ رأیتَه یقول فی نفسه شیئاً؟»[1] علی [به منزله] خود من است، چه کسی را دیده‌اید درباره خودش بدگویی کند؟

امام علی(ع) در روز شورا به این فضیلت خویش احتجاج نموده و حاضران نیز آن را قبول کرده‌اند و کسی آن را انکار ننموده است. اگر این فضیلت قابل انکار بود کسانی همچون ابن تیمیه که سخت در پی انکار فضائل امیرمؤمنان(ع) هستند، آن را نمی‌پذیرفتند، در حالی که خود ابن تیمیه نیز به درستی حدیثی که می‌گوید «منظور از نفس پیامبر(ص) در آیه، علی(ع) است» اعتراف کرده، ولی در عین حال کوشیده است آن را بی‌اهمیت جلوه دهد و دلالت آن بر امتیازی فراتر از امتیاز خویشاوندی را انکار کند. ولی با اشاره به این نکته که این امتیاز بین امام علی(ع) و عباس عموی پیامبر(ص) مشترک بوده است این سؤال را مطرح نموده که با وجود آنکه عمو نزدیک‌تر از پسر عمو است، چرا پیامبر(ص) علی(ع) را برگزیده است نه عموی خویش را؟

او در پاسخ این سؤال خود گفته است: «عباس جزو نخستین ایمان‌آورندگان نبود و بر خلاف علی(ع) پیوند خاصی با پیامبر(ص) نداشت.»[2] بنابراین وی ناگزیر اعتراف کرده است که ملاک اینکه امام علی به منزله خود پیامبر قرار داده شده است صرف خویشاوندی نیست بلکه پیشی گرفتن به اسلام و پیوند نزدیک با پیامبر علت آن است.

گذشته از آن مؤمن باید نسبت به متون دینی تعبد داشته و تسلیم باشد و نمی‌تواند ملاک و معیار آنها را [طبق دیدگاه خود] استنباط نماید. باید از روایاتی که علی(ع) را به منزله خود پیامبر دانسته‌اند پیروی کرد.

حضور پسران و زنان در احتجاج و مباهله پیامبر(ص) نشانه آن است که آنها نیز در امور دین نقش داشتند و از این رو بود که پیامبر آنان را در احتجاج‌ها، مباهله‌ها و موقعیت‌های

کرده، داشته باشد صحیح است.» این روایت در **سنن النسائی**، ج۵، ص۱۲۷ و **صحیح البخاری**، ج۴، ص۲۲ نیز نقل شده است.

۱. **اللئالی المصنوعة**، ج۱، ص۱۹۸.

۲. ابن تیمیه، احمد عبدالحلیم، **منهاج السنة النبویة**، ج۴، ص۳۴_۳۵.

سرنوشت‌ساز زندگی خود مشارکت می‌داد. با در نظر گرفتن این نکته به همراه آیه﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾ که بر وجود شاهدی از خود پیامبر که در مرتبه‌ای پس از پیامبر قرار دارد و در مسئولیت‌های دین با او شریک است، دلالت می‌کند؛ نوع نقش و دخالتی که اهل‌بیت(ع) در امر مباهله داشتند روشن می‌شود و این امر با توجه به آیه ﴿قُلْ هَـذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَي اللّهِ عَلَي بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾[1] وضوح بیشتری می‌یابد و روایات نیز آن را تایید می‌کنند، برای نمونه از اطلاق موجود در حدیث «أنت منی بمنزلة هارون من موسی»[2] همین نتیجه به دست می‌آید.

هم‌چنان‌که در بخش آخر آیه مباهله یعنی ﴿فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْكَاذِبِينَ﴾ منظور از دروغگویان کسانی هستند که شاید در یکی از دو طرف مباهله وجود داشته باشند و مقتضای شکل جمع (دروغگویان) این است که بیش از یک نفر باشند و گرنه باید عبارت چنین می‌آمد: «فنجعل لعنة الله علی من هو کاذب» تا صدق آن بر یک نفر هم درست باشد.

با توجه به آنکه هر یک از دو طرف مباهله به صورت گروه و جماعت هستند باید امر مشترکی میان افراد هر گروه وجود داشته باشد. مسیحیانی که با پیامبر(ص) مباهله کردند در انکار دین اسلام و نبوت پیامبر با یکدیگر اشتراک داشتند؛ از این رو باید کسانی که پیامبر(ص) را در مباهله همراهی می‌کردند به گونه‌ای با او در امر دین مشارکت داشته باشند و همین مشارکت آنان است که موجب شد برای همراهی پیامبر در امر مباهله برگزیده شوند. چنین مشارکتی باید فراتر از صرف اسلام آوردن و پیروی از پیامبر(ص) باشد؛ زیرا چنین امری مختص اهل‌بیت(ع) نیست. حضور در مباهله نشانه موقعیتی ممتاز و بی‌نظیر در اسلام است و این موقعیت همان مقام امامت است.[3]

---

۱. **یوسف**/ ۱۰۸. بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.

۲. جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است.

۳. ر.ک: الطباطبائی، محمد حسین، **تفسیر المیزان**، ج۱، ص۲۲۳.

یک اشکال و پاسخ آن

با صرف نظر از تفسیر پیش‌گفته، روایاتی که در این زمینه وجود دارد از نظر صحت و درستی در درجه بالایی قرار دارد و در مورد یک حادثه تاریخی خاص به ندرت پیش می‌آید که هیچ یک از بزرگان در آن خدشه نکرده باشند. درستی روایات مربوط به مباهله تا آنجاست که زمخشری گفته است: «این روایات قوی‌ترین دلیل بر فضیلت و برتری اهل کساء است» و آلوسی نیز انکار آن را نوعی خیال باطل و تأثیر وسوسه شیطان خوانده و گفته است: «دشمنی [با اهل‌بیت] ایمان را از بین می‌برد.» چرا که عامل انکار برتری اهل‌بیت علیهم‌السلام ـ که از آیه فهمیده می‌شود ـ چیزی جز دشمنی و با آنان نیست. وی تصریح کرده است که این ناصبی‌ها بودند که چنین خدشه‌ها و شبهاتی را ترویج دادند.

شبهه‌افکنی در فضیلتی که بسیاری از اصحاب همچون جابر بن عبدالله، براء بن عازب، انس بن مالک، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عباس، و ابی رافع(غلام آزاد شده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) آن را نقل کرده‌اند و بسیاری از تابعین همچون سدّی، شعبی، کلبی و ابی صالح نیز آن را مطرح نموده‌اند و راویان، تاریخ‌نویسان و مفسرانی همچون مسلم[۱]، ترمذی[۲]، طبری[۳]، ابی الفداء[۴]، سیوطی[۵]، زمخشری و رازی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند و همگی به درستی و صحت روایات آن اعتراف نموده‌اند، شبهه‌افکنی در فضیلتی که از چنین وضوح تاریخی برخوردار است، طبیعتاً عاملان آن را به سفسطه و تحریف تاریخ می‌کشاند، زیرا اگر تردید در چنین امر مسلم و روشنی جایز و مقبول باشد، دیگر به چه روایتی می‌توان اطمینان کرد؟ و به کدام سنت می‌توان پایبند ماند؟ آیا این گونه شبهه‌افکنی‌ها چیزی جز نپذیرفتن سنت و به دنبال

---

۱. **صحیح مسلم**، ج۲، ص۲۷۸.
۲. **سنن التزمذی**، ج۵، ص۲۱۰.
۳. *تفسیر* **الطبری**، ج۳، ص۳۰۱ـ ۲۹۹.
۴. *تفسیر* **ابن کثیر**، ج۲، ص۲۳۶.
۵. السیوطی، **تاریخ الخلفاء**، ص۱۶۹.

آن ویران کردن پایه‌های دین و بستن راه شناخت احکام و دیگر جزئیاتی است که سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عهده‌دار تبیین آنهاست؟

بنابراین تردید در درستی این واقعیت تاریخی از نظر انسان‌های معتدل و میانه‌رو یک فرضیه خیالی است که هیچ کسی نمی‌تواند قایل به آن باشد اما در عین حال چنین تردیدی از سوی برخی ابراز شده است، برای نمونه نویسنده **تفسیر المنار** _هر چند پذیرفته است که از همه این روایات چنین برمی‌آید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مباهله اهل‌بیت خویش را برگزید_ گفته است:

«منابع این روایات شیعی است و هدف شیعیان از ترویج آن نیز روشن است. آنان تا جایی که توانسته‌اند در ترویج این روایات تلاش کرده‌اند تا جایی که در میان اهل سنت نیز رواج یافته است. ولی کسانی که این روایات را ساخته‌اند آنها را خوب با آیه تطبیق نداده‌اند، زیرا هیچ عربی کلمه «نساءنا» را در مورد دخترش به کار نمی‌برد مخصوصاً اگر چند همسر نیز داشته باشد؛ چنین چیزی از زبان عربی فهمیده نمی‌شود. بعیدتر از آن این است که منظور از «أنفسنا» علی_رضوان خدا بر او باد_ باشد. گذشته از آنکه گروه مسیحیان نجران که می‌گویند این آیه درباره آنان نازل شده است، زنان و فرزندان خود را به همراه نیاورده بودند.»[۱]

تنها توجیهی که برای معذور دانستن این نویسنده و خوش‌گمان بودن به او می‌توان فر ض کرد این است که چنین تردیدهایی ناشی از آن است که پنداشته است عناوین موجود در آیه با افرادی که این فضیلت به آنان نسبت داده شده است مطابقت ندارد و بر اساس همین پندار، مؤلفان شیعه را متهم به جعل احادیث نموده است. ولی چه کسی می‌تواند این اتهام و مغالطه فاحش تاریخی را بپذیرد؟ زیرا پیامد پذیرفتن آن از بین رفتن تاریخ و تحریف سنت نبوی است. سزاوارتر بود که وی در رویارویی با مسأله‌ای که آن را مشکلی علمی می‌داند به دنبال راه حلی برای آن باشد. این برخورد به شیوه علمی و عینی نزدیک‌تر است تا انکار روایاتی که از وضوح تاریخی کم‌نظیری برخوردارند و اصحاب،

---

۱. رضا، محمد رشید، **تفسیر المنار**، ج۳، ص۳۲۲.

تابعین، و علمای شیعه و سنی از مفسر و مورخ و محدث بر درستی آنها اتفاق نظر دارند. اگر او شیوه علمی را دنبال می‌کرد به آسانی درمی‌یافت که آیه شریفه، کلمه ﴿نساءنا﴾ را به معنای دختر و کلمه ﴿أنفسنا﴾ را به معنای غیر پیامبر (علی‌علیه‌السلام) به کار نبرده است بلکه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در مقام اطاعت این فرمان الهی تنها حضرت زهراعلیهاالسلام و امام علی‌علیه‌السلام را به همراه بردند. از این اقدام پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله چنین برمی‌آید که ایشان این دو عنوان را تنها بر این دو بزرگوار تطبیق نموده است نه بر غیر آنها و هدف پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بیان مصداق بوده است نه بیان معنای لفظ. در مورد اشکال عدم حضور زنان و فرزندان مسیحیان نجران در ماجرای مباهله نیز باید گفت: این اشکال در صورتی وارد بود که منظور از اسم موصول «من» درعبارت ﴿فمن حاجّک﴾[1] تنها گروه مسیحیان نجران بود در حالی که چنین نیست؛ زیرا اسم موصول «مَن» عنوان عامی است که همه مسیحیانی را که با پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد نبوت و دین اسلام محاجّه می‌کردند، شامل می‌شود و بی‌گمان در میان آنان زنان و فرزندان نیز وجود داشتند ولی کسانی که دعوت به مباهله را پذیرفتند و برای انجام آن حضور یافتند تنها گروه نجران بودند و این به معنای اختصاص اسم موصول به آنان نیست بلکه به معنای آن است که مسیحیانی که برای مباهله حضور یافتند برخی از کسانی بودند که محاجّه نمودن آنان مورد نظر آیه است. به سخنی دقیق‌تر کسانی که حضور داشتند تنها مصادیق برخی از عناوین بودند نه همه آنها.

اگر این اشکال وارد بود کسانی که اصالت عربی بیشتری داشتند و در ادبیات عرب و شناخت اسلوب‌های کلامی و نقد سخن ادیبان و سخنوران مهارت و تبحر بسیاری داشتند یعنی همان راویان، تاریخ‌نویسان، و مفسران نیز آن را مطرح می‌نمودند؛ زیرا آنان در علم‌آموزی، تفسیر و گردآوری روایات و مطالب و سنجش درستی آنها تعهد و پشتکاری بی‌وقفه داشتند.

اینک برخی از روایاتی که هر دو گروه شیعه وسنی نقل کرده‌اند می‌آوریم:

---

۱. هر کس با تو محاجه کرد.

۱. ابونعیم حافظ با سند خود از شعبی به نقل از جابر آورده است که : «عاقب و طیب (دو نفر از بزرگان گروه نجران) نزد رسول خدا آمدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را به اسلام دعوت نمود؛ گفتند: اسلام آوردیم ای محمد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: دروغ می‌گویید و اگر بخواهید شما را از آنچه مانع اسلام آوردنتان است خبر می‌دهم. گفتند: آنها را بگو. فرمود: دوست داشتن صلیب و نوشیدن شراب و گوشت خوک. جابر می‌گوید: پیامبر آنان را به مُلاعَنَه فراخواند و آنان وعده دادند که فردا بیایند. روز بعد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم‌السلام را گرفت و بر سر موعد آمد و به دنبال آنان فرستاد اما آنان از پذیرفتن دعوت او خودداری کردند و به حکم او گردن ننهادند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «والذی بعثنی بالحق لو فعلا لأمطر علیهم الوادی ناراً.» سوگند به خدایی که مرا برانگیخت اگر مباهله می‌کردند در این بیابان بر آنان آتش می‌بارید. جابر می‌گوید: آیه ﴿ندع أبناءنا و أبناءکم﴾ درباره آنان نازل شده است. جابر می‌گوید: منظور از ﴿أنفسنا﴾ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و منظور از ﴿أبناءنا﴾ حسن و حسین علیهماالسلام و منظور از ﴿نساءنا﴾ فاطمه علیهاالسلام است.[1]

ابن مغازلی در **المناقب**[2] و حموینی در **فرائد السمطین**[3] نیز مانند این حدیث را آورده‌اند.

ابن صباغ مالکی نیز ذیل روایت را از جابر نقل کرده است.[4] حاکم در **مستدرک** خود این روایت را از علی بن عیسی نقل کرده و آن را در صورتی که شرایط ذکرشده از سوی

---

۱. البحرانی ، هاشم، **غایةالمرام**، ص۳۰۱، حدیث۷.

۲. همان، ص۳۰۰، حدیث۴، به نقل از **المناقب**، ابن المغازلی. ص۲۶۳.

۳. همان، ص۳۰۱، حدیث۱۰، به نقل از **فرائد السمطین**، الحموینی. ص۳۷۸.

۴. **غایة المرام**، ص۳۰۳، حدیث۱۷، ر.ک: **الفصول المهمة**، ابن صباغ مالکی، ص۷_۵.

مسلم را داشته باشد، صحیح دانسته است.[۱] ابی داود طیالسی نیز آن را به نقل از شعبه شعبی آورده است.[۲]

۲. در **صحیح مسلم** به نقل از عامر بن سعد بن ابی وقاص به نقل از پدرش آمده است که معاویة بن ابی سفیان به سعد گفت: چه چیز تو را از لعن کردن اباتراب باز می‌دارد؟ گفت: به خاطر سه چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود، هرگز او را لعن نمی‌کنم. اگر یکی از آنها را پیامبر به من می‌فرمود: در نزد من محبوب‌تر از شتران سرخ‌موی بود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را در یکی از جنگ‌هایش در شهر جانشین خود قرار داد، علی علیه السلام به او گفت: ای رسول خدا، آیا مرا در کار زنان و کودکان واگذاشتی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی.» آیا خوشنود نمی‌شوی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد، جز اینکه پس از من پیامبری نیست.

و شنیدم که در روز خیبر فرمود: «لأعطین الرایة رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله.» پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.» همه ما گردن کشیدیم [تا پیامبر ما را ببیند] ولی پیامبر فرمود: بگویید علی نزد من بیاید. او را در حالی که چشم‌درد داشت نزد پیامبر آوردند، پیامبر از آب دهان خود به چشم او کشید و پرچم را به او سپرد. و خداوند به دست او مسلمانان را پیروز ساخت. هنگامی که آیه﴿فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا و أَبْنَاءكُمْ وَ نِسَاءنَا و نِسَاءكُمْ وَ أَنفُسَنَا و أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ﴾ نازل شد پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و فرمود:«اللهم هؤلاء اهل بیتی.» خدایا اینان اهل‌بیت من هستند.[۳]

---

۱. همان، ص۳۰۳، حدیث۱۸، این گونه از ***مستدرک*** نقل شده است اما آنچه در ***مستدرک*** در زمینه مباهله وجود دارد یک روایت به نقل از عامر بن سعد است که حاکم نیشابوری آن را در صورتی که شرایط ذکر شده از سوی شیخین را داشته باشد صحیح دانسته است.

۲. همان، ص۳۰۳، حدیث۱۹.

۳. **غایة المرام**، ص۳۰۰، حدیث۱و۲ به نقل از **صحیح مسلم**، ج۲، ص۲۷۸.

این روایت را ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب **فضائل علی علیه‌السلام**[۱] و ابن صباغ مالکی در کتاب **الفصول المهمة**[۲] نیز آورده‌اند.

۳. علی بن ابراهیم در **تفسیر** خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است: مسیحیان نجران به سرکردگی «اهتم» و «عاقب» و «سید» بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شدند. هنگامی که وقت نمازشان رسید شروع به زدن ناقوس کردند و نماز خواندند. اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: ای رسول خدا، آیا [اجازه می‌دهید] در مسجد شما نماز بخوانند؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آنان را به حال خود بگذارید. وقتی نمازشان تمام شد به پیامبر نزدیک شدند و گفتند: به چه چیزی ما را دعوت می‌کنی؟ فرمود: گواهی دادن به اینکه معبودی جز الله نیست و من فرستاده خدا هستم و عیسی بنده‌ای مخلوق است که می‌خورد و می‌آشامد و قضای حاجت می‌کند. گفتند: پدرش کیست؟ وحی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد که به آنها بگو: درباره آدم علیه‌السلام چه می‌گویید؟ آیا بنده‌ای مخلوق بود که می‌خورد و می‌آشامید و قضای حاجت می‌کرد و ازدواج می‌نمود؟ پیامبر نیز از آنان سوال نمود و آنان گفتند: آری. فرمود: پدرش کیست؟ آنان متحیر شدند و از جواب درماندند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَي عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثِمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُون ۞ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُن مِّن الْمُمْتَرِينَ ۞ فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْكَاذِبِينَ﴾[۳]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: با من مباهله کنید اگر من راست بگویم لعنت خدا بر شما فرو بیاید و اگر دروغ بگویم لعنت خدا بر من فرو بیاید. گفتند: به انصاف حکم کردی و بدین ترتیب برای مباهله قرار گذاشتند، اما وقتی به خانه‌هایشان بازگشتند رؤسای آنان، سید و عاقب و اهتم گفتند: اگر او با قوم خود برای مباهله آمد با او مباهله می‌کنیم؛ زیرا نشانه آن است که او پیامبر نیست، و اگر با اهل‌بیت خود برای مباهله آمد با او مباهله نمی‌کنیم؛ زیرا او تنها در صورتی که بر حق باشد نسبت به اهل‌بیت خود بی‌باکی و بی‌پروایی می‌کند.

---

۱. **غاية المرام**، ص۳۰۱، حدیث۵، به نقل از خوارزمی، در کتابش، ص۶۰_۵۹ با اندکی اختلاف.
۲. **غاية المرام**، ص۳۰۲، حدیث۱۵، ر.ک: **الفصول المهمة**، ص۷_۵.
۳. **آل عمران**/ ۶۱_۵۹.

روز بعد نزد پیامبرﷺ آمدند در حالی که ایشان، امیرمؤمنان و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسینعليهم السلام را همراه داشتند. مسیحیان پرسیدند: اینان کیستند؟ به آنها گفتند: آن مرد پسرعمو و وصی و داماد او علی‌بن‌ابی‌طالب، آن زن دخترش فاطمه، و آن دو پسر فرزندانش حسن و حسین هستند. آنان وقتی همراهان پیامبر را شناختند به ایشان گفتند ما به آنچه تو خوشنود می‌شوی گردن می‌نهیم ولی ما را از مباهله معذور بدار. پیامبر نیز با آنان به پرداخت جزیه مصالحه نمود و آنان نیز برگشتند.[1]

۴. شیخ طوسی در **امالی** خود از امام صادقعليه السلام نقل کرده است که پدرشان به نقل از جدشان علی‌بن‌حسینعليه السلام به نقل از عمویشان حسن‌بن‌علیعليه السلام فرموده‌اند: هنگامی که کافران اهل کتاب، محمد ﷺ را تکذیب نمودند خداوند متعال به او فرمود: ﴿قُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْكَاذِبِين﴾[2] پس پیامبر از میان همه مردم از خویشان پدرم و از پسران من و برادرم و از زنان مادرم فاطمه را به همراه خود برد. ما اهل او و گوشت و خون و جان او هستیم. ما از اوییم و او از ماست[3].

۵. شیخ مفید در **الاختصاص** از امام موسی بن جعفرعليه السلام نقل کرده است که: همه امت، از نیکان و بدان اتفاق نظر دارند که هنگامی که پیامبر گروه نجرانی را به مباهله فرا خواند کسی جز پیامبر و علی و فاطمه و حسن حسینعليهم السلام زیر کساء نبود. پس خداوند متعال فرمود: ﴿فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ﴾ از این رو تأویل ﴿ابناءنا﴾ حسن و حسین و تأویل ﴿نساءنا﴾ فاطمه و تأویل ﴿أنفسنا﴾ علی‌بن‌ابی‌طالب است.[4]

---

۱. **غاية المرام**، ص ۳۰۳ باب ۴، حدیث ۱، به نقل از *تفسیر* **القمی**، ج۱،ص ۱۰۴.
۲. **آل عمران**/ ۶۱.
۳. همان، ص ۳۰۴، حدیث ۳
۴. همان، ۳۰۴، حدیث۴، به نقل از **الاختصاص**، الشیخ المفید، ص۵۶.

۶. شیخ طوسی در **امالی** خود در حدیث سوگند دادن علی(علیه السلام) در روز شورا آورده است که فرمود: آیا در میان شما کسی هست که خداوند درباره او و همسر و دو فرزندش آیه مباهله را نازل نموده باشد و نفس او را همانند نفس پیامبر قرار داده باشد؟ گفتند نه.[۱]

۷. ابن‌بابویه نقل کرده است که موسی بن جعفر(علیه السلام) به هارون‌الرشید درباره آیه ﴿فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْکَاذِبِین﴾ فرمود: هیچ‌کس ادعا نکرده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) هنگام مباهله با مسیحیان کسی جز علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین را زیر کساء برد. بنابراین تأویل ﴿ابناءنا﴾ در سخن خداوند حسن و حسین است و تأویل ﴿أنفسنا﴾ علی‌بن‌ابی‌طالب. مضمون این روایت را تعدادی از علمای شیعه از ائمه(علیهم السلام) نقل کرده‌اند.[۲]

---

۱. **غایةالمرام**، ص۳۰۴، حدیث۵، به نقل از **امالی** الشیخ الطوسی، ج۲، ص۱۶۳.
۲. همان، ص۳۰۵، حدیث۸.

فصل دهم:

عصمت امام

آیه تطهیر

﴿وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الأولَی وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِینَ الزَّکَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[1] و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید و نماز برپادارید، و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید، خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

یکی دیگر از آیاتی که در پی‌ریزی مکتب ولایت نقش دارد آیه تطهیر است. این آیه با دلالت بر عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام امامت آنان را اثبات می‌نماید. پیش از آنکه به بررسی دلالت آیه بپردازیم لازم است برخی از واژه‌های موجود در آن مانند **اراده**، **رجس** و **بیت** را توضیح دهیم.

اراده: مفهوم روشنی دارد و بر دو نوع است: تکوینی و تشریعی. اراده تکوینی آن است که خود اراده کننده خواستار تحقق آن باشد یعنی به عمل خود اراده‌کننده بستگی دارد. اراده تشریعی آن است که از دیگری بخواهیم آن را به اختیار خود تحقق بخشد یعنی به عمل دیگری بستگی دارد.

اراده تکوینی خداوند سبحان آن است که به افعال خود او از آن جهت که از او سر می‌زند تعلق می‌گیرد و امر اراده شده حتماً تحقق می‌یابد و به هیچ وجه امکان تخلف از آن وجود ندارد. خداوند متعال فرموده است ﴿إِنّما أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئًا أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ﴾[2] چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: باش، پس بی درنگ موجود می‌شود.

ولی اراده تشریعی خداوند به اعمال اختیاری بندگان تعلق می‌گیرد و از این رو تخلف از آن و عدم تحقق آن امکان‌پذیر؛ است زیرا وابسته به اختیار بندگان است. خداوند متعال

---

۱. **احزاب**/ ۳۳.

۲. **یس**/ ۸۲.

فرموده است: ﴿يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾[۱] خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.

﴿وَلَـكِن يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ﴾[۲] لیکن می‌خواهد شما را پاک گرداند.

رجس: هر پلیدی را گویند،[۳] این پلیدی گاه حسی است و گاه معنوی. منظور از پلیدی معنوی اعمالی است که نفس انسان را آلوده می‌کند و موجب پلیدی و ناپاکی آن می‌گردد مانند شرک، گناه و سرپیچی.

بیت: فضایی است که دیوارهایی آن را فراگرفته باشند، چه سقف داشته باشد یا نه، که به آن بیت السکنی گویند، بیت القرابه و بیت النسب نیز به کار می‌رود. **اهل بیت السکنی** کسانی را گویند که در یک خانه زندگی می‌کنند، هم‌چنان‌که اهل بیت القرابه به خویشان نزدیک انسان گفته می‌شود.

پس از روشن شدن معنای واژه‌های آیه، نوبت پاسخ به این سؤال است که اراده مطرح شده در آیه، تشریعی است یا تکوینی؟ آیا از سنخ ﴿وَلَـكِن يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ﴾ است که در نتیجه تشریعی است، یا همچون ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ است یعنی تکوینی؟

برای تشخیص معنای سازگار با ساختار آیه باید قرائن موجود در آن را بررسی نمود. اراده تشریعی با احکام عام تناسب دارد و همه کسانی را که از نظر شریعت مکلف هستند در برمی‌گیرد. اراده تکوینی با موارد استثنایی تناسب دارد و برای تحقق یافتن ویژگی‌هایی کم‌نظیر در افرادی معدود به کار می‌رود. اگر از قرائن چنین برآید که آیه در صدد بیان یک حکم عام و یک هدف تشریعی است، اراده مورد نظر آن از نوع تشریعی است و اگر آیه در صدد ابراز یک حکم خاص در افرادی اندک و معین باشد اراده مورد نظر آن از نوع تکوینی است.

---

۱. **بقره**/ ۱۸۵.

۲. **مائده**/ ۶.

۳. الراغب الاصفهانی، الحسین بن محمد، **المفردات**، ۱۸۸.

با دقت در آیه روشن می‌شود که اراده در آن از نوع دوم است؛ زیرا از کلمه ﴿انّما﴾ که برای حصر به کار می‌رود چنین برمی‌آید که طهارت و پاکیزگی افراد معینی اراده شده است. گویا آیه می‌خواهد بگوید: ای اهل‌بیت، شما هستید که خداوند خواسته است پلیدی را از شما بزداید و از آلودگی‌ها پاک کند. چنین اراده‌ای ناگزیر تکوینی است؛ زیرا اراده تشریعی برای طهارت و پاکیزگی، به یک گروه معین اختصاص ندارد و قرآن کریم آشکارا بیان کرده است که از جمله اهداف شریعت اسلامی دستیابی به جامعه‌ای پاک و پاکیزه است. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَـكِن يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ﴾ لیکن می‌خواهد شما را پاک گرداند.

بنابراین اراده مورد نظر آیه اراده تکوینی است و هدف آن محقق ساختن یک ویژگی خاص در اهل بیت علیهم‌السلام است که این ویژگی خاص همان عصمت است؛ زیرا اراده تکوینی خداوند حتماً باید تحقق پذیرد و نمی‌توان آن را از چیزی که اراده به آن تعلق گرفته است جدا فرض کرد. بدین ترتیب منزه بودن اهل‌بیت علیهم‌السلام از گناه و نافرمانی امری است که با اراده خداوند سبحان تحقق یافته و این همان معنای عصمت است.

این معنا با در نظر گرفتن آیه به طور مستقل و جدای از آیه پیش از آن به دست می‌آید ولی اگر آن را با توجه به آیه پیش از آن و ساختاری که در آن قرار دارد در نظر بگیریم، برخی گفته‌اند: معنای آیه چیز دیگری خواهد بود، زیرا خداوند متعال در آیه پیش از آیه تطهیر دستورات قاطعی به همسران پیامبر داده و تکلیف‌های دشواری برایشان تعیین کرده است؛ سپس در آیه تطهیر خطاب خود را توسعه داده و علاوه بر همسران، دیگر نزدیکان پیامبر را نیز مخاطب خود قرار داده است. بنابراین حصر موجود در آیه برای قلب[1] و تعلیل است؛ بدین معنا که هدف از دشوار نمودن تکلیف آنان، سخت‌گیری بر آنان نیست بلکه هدف، پاکی و تزکیه آنان است تا از این راه خانواده‌ای نمونه باشند و شایستگی آن را داشته باشند که هسته و مرکز جامعه اسلامی آرمانی شمرده شوند. بر این اساس:

---

۱. حصر اضافی بر سه نوع است: ۱.حصر افراد، ۲.حصر قلب، ۳. حصر تعیین. حصر قلب مانند «ما سافر إلّا علی؛ به جز علی کسی به سفر نرفت» که پاسخ کسانی است که فکرمی‌کنند کس دیگری به سفر رفته است. ر.ک: الهاشمی، احمد، **جواهر البلاغة**، ص۱۹۳.

۱. اهل‌بیت عنوان عامی است که همسران و نزدیکان خاص پیامبر، هر دو را شامل می‌شود.

۲. اراده مورد نظر آیه نیز اراده تشریعی است.

۳. حصر موجود در آیه حصر قلبی است.

۴. احکامی که در آیه قبل خطاب به همسران پیامبر آمده است، شامل دیگر نزدیکان خاص او نیز می‌شود؛ زیرا علت تطهیر عام است و هم همسران و هم خویشاوندان را در برمی‌گیرد و همان طور که می‌دانیم علت، هم تعمیم می‌دهد و هم تخصیص می‌زند.

این احتمال بنابر آنکه آیه تطهیر را با آیه قبل از آن یکی بدانیم به خودی خود درست و معقول است، اما روایات بسیاری که از سوی شیعه و سنی در تفسیر این آیه نقل شده است بر نزول آن به طور مستقل و بدون ارتباط با آیه قبل دلالت می‌کند و حتی روایت‌های ضعیف نیز بر نزول این آیه در ضمن آیات قبل از آن دلالت نمی‌کند، از این رو پایبند ماندن به ساختار آیه در اینجا توجیهی ندارد.

نکته دیگری که جدا بودن آیه تطهیر از آیات پیش از آن را تایید می‌کند، این است که در آیات پیشین ضمیر جمع مؤنث به کار رفته است که با همسران پیامبر تناسب دارد، در حالی که در آیه تطهیر ضمیر جمع مذکر به کار رفته است و این اختلاف در ضمیر، نشانه اختلاف در مخاطب است و اگر کسی بگوید: در اینجا ضمیر جمع مذکر به خاطر غلبه تذکیر بر تأنیث در زبان عربی به کار رفته است؛ در پاسخ می‌گوییم: غلبه داشتن تذکیر در مورد همه آیات باید مطرح باشد، چرا غلبه داشتن تنها در مورد آیه تطهیر انجام گرفته و در آیات پیش از آن اجرا نشده است؟

بنابراین، جدا بودن این آیه از ساختار قبل از آن از نظر مفهوم و معنا، امری مسلّم است. تنها سؤالی که باقی می‌ماند این است که چرا این آیه در این محل ظاهراً نامناسب قرار گرفته است؟ این سؤال را دو گونه می‌توان پاسخ داد:

۱. قرآن این جمله را برای هدفی خاص و به طور استطرادی یعنی برای انتقال به موضوعی جدید آورده است. همان گونه که در آیه﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَـٰذَا وَاسْتَغْفِرِي

لِذَنبِکِ إِنَّکِ کُنتِ مِنَ الْخَاطِئِینَ﴾[۱] نیز این گونه است. شاید این هدف خاص، تبیین مقام اهل‌بیت(علیهم‌السلام) و برتری آنان بر مقام همسران پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) باشد.

۲. این آیه به طور جداگانه و مستقل نازل شده و به دستور پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و به خاطر مصلحتی نامعلوم مانند احتیاط و جلوگیری از تحریف، در این جا قرار داده شده است؛ زیرا خداوند متعال مصون ماندن قرآن از هرگونه تحریف را تضمین نموده است و چه بسا این یکی از روش‌های طبیعی برای محقق ساختن این تضمین است.

این توجیه مبتنی بر این است که چینش فعلی سوره‌ها و آیات قرآن به دستور پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) انجام گرفته باشد اما بنابر آنکه چینش آیات بعدها انجام شده باشد توجیه آن آسان‌تر و احتمال اشتباه در چینش بیشتر است.

چنین حالتی در برخی دیگر از آیات قرآن کریم نیز وجود دارد، از جمله آیه اکمال: ﴿الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ...﴾[۲] که بی‌ارتباط بودن آن با آیات قبل را اثبات نمودیم.

در هر حال نشانه ایمان، فرمان‌پذیری و پیروی از سنت نبوی در مشکلات دینی است و اگر این آیه را یک مشکل به حساب آوریم، راه حل طبیعی آن _که شایسته است هر مسلمانی آن را به کار ببرد_ مراجعه به روایاتی است که در منابع شیعه و سنی از پیامبر در این‌باره نقل شده و تعداد آنها به هفتاد روایت می‌رسد. این روایات بیانگر آن است که این آیه تنها در مورد اهل‌بیت(علیهم‌السلام) نازل گردیده است نه غیر آنان. اگر کسی به این حجم زیاد از روایات بی‌اعتنایی کند دیگر چه دلیلی می‌تواند او را قانع کند و به چه حدیثی می‌تواند ایمان بیاورد؟

روایاتی که در منابع شیعه آمده است با سندهای مختلف از امیرمؤمنان، امام زین العابدین، امام باقر، امام صادق، امام رضا(علیهم‌السلام) و نیز ام سلمه، ابوذر، ابی لیلی، ابی الأسود دؤلی، عمر بن میمون أودی و سعد بن ابی وقاص نقل شده‌اند و روایاتی که در منابع اهل سنت آمده

---

۱. **یوسف**/ ۲۹. ای یوسف، از این [پیشامد] روی بگردان، و تو [ای زن] برای گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده‌ای.

۲. **مائده**/ ۳.

است با سندهای مختلف از ام سلمه، عائشه، ابی سعید خدری، سعد، وائلة بن أصقع، ابی الحمراء، ابن عباس، ثوبان(غلام پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله) عبدالله بن جعفر، علی بن أبی طالب و حسن بن علی‌علیه‌السلام نقل شده‌اند. همه این روایات بر این دلالت می‌کنند که آیه در مورد پنج تن آل عبا یعنی رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، پسر عموی او علی‌علیه‌السلام، دخترش فاطمه‌علیهاالسلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام نازل گردیده و منظور از اهل‌بیت تنها آنان هستند نه دیگری. در زیر چند نمونه از این روایات را می‌آوریم:

۱. عبدالله بن احمد بن حنبل در **مسند** خود به نقل از پدرش به نقل از شداد ابی عمار آورده است که بر وائلة بن اصقع وارد شدم، عده‌ای نزد او بودند و درباره علی‌علیه‌السلام صحبت می‌کردند. هنگامی که برخاستند، وائله گفت: آیا به شما از آنچه از رسول خدا دیدم خبر دهم؟ گفتند: آری. گفت: نزد فاطمه ـخداوند متعال از او خوشنود بادـ رفتم و سراغ علی را گرفتم، گفت: نزد رسول خدا رفته است، پس به انتظار او نشستم تا اینکه رسول خدا به همراه علی و حسن و حسین ـخداوند از آنها خوشنود بادـ وارد شدند و حسن و حسین دست پیامبر را گرفته بودند. پیامبر علی و فاطمه را به نزدیک خود فراخواند و آنها را روبروی خود نشاند و حسن و حسین را نیز بر ران خود نشاند، سپس لباس خود ـ یا گفت: عبایی‌ـ را بر روی آنان انداخت و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ و فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بیتی و أهل بیتی أحق.» خدایا، اینان اهل‌بیت من هستند و اهل‌بیت من سزاوارترند.[1]

۲. عبدالله بن احمد بن حنبل به نقل از پدرش و او با سند خود از شهر بن حوشب نقل کرده است که هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی‌علیه‌السلام رسید، شنیدم که ام سلمه همسر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله اهل عراق را لعنت کرد و گفت: او را کشتند، خداوند آنان را بکشد، او را فریب دادند و خوار کردند، لعنت خداوند بر آنان باد. همانا دیدم که روزی فاطمه بر روی یک سینی، ظرفی سفالین آورد که در آن نوعی حلوا درست کرده بود و آن را در برابر پیامبر گذاشت، پیامبر به او گفت: پسر عمویت کجاست؟ گفت: در خانه است. فرمود: برو و او را صدا کن و دو پسرش را نیز بیاور. ام سلمه می‌گوید: وقتی برگشت دو پسرش را آورده

۱. البحرانی، هاشم الحسینی، **غایة المرام**، ص۲۸۷، حدیث۱، به نقل از **مسند احمد**، ج۴، ص۱۰۷.

بود و هر کدام یکی از دست‌های او را گرفته بودند و علی نیز پشت سر او می‌آمد. آنها بر رسول خدا وارد شدند. پیامبر، حسن و حسین را در دامن خویش نشاند و علی در سمت راست و فاطمه در سمت چپ ایشان نشستند. ام سلمه می‌گوید: پیامبر یک عبای خیبری که در مدینه هنگام خواب از آن به عنوان زیرانداز استفاده می‌کردیم از زیر پایمان برداشت و آن را بر روی همه آنان انداخت و با دست چپ یک گوشه آن را گرفت و دست راست را به سوی پروردگارش بلند نمود و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی، إذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا» خدایا، اینان اهل‌بیت من هستند، پلیدی را از آنان بزدای و آنان را پاک و پاکیزه بگردان.[1] ام سلمه می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، آیا من از اهل تو نیستم؟ فرمود: آری به زیر عبا بیا، پس به زیر عبا رفتم [اما] بعد از آنکه برای پسر عمو و دختر و دو پسرش_خداوند از آنان خوشنود باد_ دعا نموده بود.[2]

۳. ثعلبی در تفسیر خود از ابی سعید خدری نقل کرده است که رسول خدا فرمود: «نزلت هذه الآیة فیّ و فی علیّ و فی حسن و حسین و فاطمة، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛ این آیه درباره من و علی و حسن و حسین و فاطمه نازل شده است: خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» [3]

۴. ثعلبی با سند خود از عوام بن حوشب نقل کرده است که یکی از پسرعموهای من که از بنی حدث بن تیم الله است و به او مجمع می‌گویند به من گفت: با مادرم بر عایشه وارد شدیم، مادرم از او پرسید: نظرت درباره روز جمل چیست؟ عایشه گفت: تقدیر خداوند چنین بود. از او درباره علی پرسید، گفت: درباره کسی سؤال نمودی که محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا بود. همانا دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و او روی آنان را [با عبایی] پوشاند و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً.» خدایا، اینان اهل‌بیت من و نزدیکان خاص من هستند پس

---

۱. در **مسند احمد** این عبارت سه بار تکرار شده است.

۲. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۲۸۸، حدیث۸، به نقل از **مسند احمد**، ج۶، ص۲۹۲.

۳. **غایة المرام**، ص۲۸۸، حدیث۱۵.

پلیدی را از آنان بزدای و آنان را پاک و پاکیزه گردان. گفتم: ای رسول خدا، آیا من از اهل تو هستم؟ فرمود: «تنحّی فإنک الی خیر.» کنار برو تو در [مسیر] خیر و نیکی هستی.[۱]

۵. حمیدی در کتاب **المتفق علیه من الصحیحین**[۲] به نقل از بخاری و مسلم آورده است که مصعب بن شیبه به نقل از صفیة بنت شیبه از عایشه نقل کرده است که روزی پیامبر بیرون رفت در حالی که جامه‌ای از موی سیاه بر دوش داشت، حسن بن علی نزد او آمد و پیامبر او را درون جامه جا داد. سپس حسین آمد و پیامبر او را درون جامه جا داد، سپس فاطمه آمد و پیامبر او را نیز درون آن جا داد، پس از آن علی آمد و پیامبر او را نیز درون آن جامه جا داد و فرمود:«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» [۳]

۶. مسلم با سند خود از زید بن ارقم نقل کرده است که رسول خدا‌ﷺ فرمود: «ألا و إنّی تارک فیکم الثقلین، أحدهما کتاب الله عزوجل هو حبل الله، من اتّبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلالة، و أهل بیتی أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی.»

آگاه باشید من دو چیز گرانبها در بین شما باقی می‌گذارم؛ یکی از آن دو، کتاب خداوند عزوجل است که ریسمان الهی است و هر که از آن پیروی کند به راه راست رفته است و هر که آن را رها کند گمراه شده است و [دیگری] اهل‌بیت من است. شما را به خدا سوگند می‌دهم درباره اهل بیتم، شما را به خدا سوگند می‌دهم درباره اهل بیتم، شما را به خدا سوگند می‌دهم درباره اهل بیتم.

---

۱. البحرانی ، هاشم، **غایةالمرام**، ص۲۸۹، حدیث۱۷.

۲. نام صحیح کتاب مزبور«**الجمع بین الصحیحین**» است که اثر محمد بن ابی نصر الحمیدی متوفای ۴۸۸ هـ می‌باشد ولی من آن را نیافتم، نامی که در متن آمده ناشی از اشتباهی است که در کتاب **غایةالمرام** رخ داده است.

۳. **غایة المرام**، ص۲۸۹، حدیث۲۲.

گفتیم: اهل‌بیت او چه کسانی هستند؟ آیا منظور همسران پیامبر هستند؟ زید گفت: به خدا سوگند نه، [ممکن است] یک زن عمری با مردی زندگی کند ولی آن مرد سرانجام او را طلاق دهد و آن زن نزد اهل و قوم خود برگردد. اهل‌بیت پیامبر اصل و نسب و خویشان او هستند که دریافت صدقه پس از او بر ایشان حرام شده است.[۱]

۷. موفق بن احمد خوارزمی در کتاب **فضائل امیرالمومنین** به نقل از ابی سعید خدری آورده است که هنگامی که آیه ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾[۲] نازل شده، پیامبر تا نه ماه هنگام هر نماز به در خانه فاطمه و علی می‌آمد و می‌فرمود: «الصلوة، یرحمکم الله، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.» [بشتابید برای] نماز خدا شما را رحمت کند، خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.[۳]

۸. حموینی در کتاب **فرائد السمطین** از ثوبان غلام پیامبرﷺ نقل کرده است که رسول خداﷺ حسن و حسین را بر روی ران‌های خود و فاطمه را در دامن خویش نشاند و علی را در آغوش گرفت و فرمود: «اللهم إنّ هؤلاء أهل بیتی.» خدایا اینان اهل‌بیت من هستند.[۴]

۹. حموینی از اسماعیل بن عبدالله بن جعفر و او از پدرش نقل کرده است: هنگامی که رسول خداﷺ به رحمتی که از آسمان بر او فرود می‌آمد نگریست، دوبار پرسید: چه کسی برای من کاری انجام می‌دهد؟ زینب گفت: من ای رسول خدا، فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را به نزد من بخوان. [وقتی آمدند] پیامبر حسن را سمت راست خود، حسین را سمت چپ خود و علی و فاطمه را روبروی خود قرار داد و یک عبای خیبری

---

۱. **غاية المرام**، ص۲۹۰، حدیث۲۷، به نقل از **صحیح مسلم**، ج۲، ص۲۸۰_۲۷۹. روایتی نزدیک به این را حموینی به نقل از زید بن ارقم و حسن بن علی‌علیه‌السلام نقل کرده است. ر.ک: **غاية المرام**، ص۲۹۱_۲۹۰، حدیث شماره ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ به نقل از **فرائد السمطین**، ج۲، ص۲۳۵_۲۳۴ و ص۲۵۰، و ص۱۲۰.

۲. **طه**/ ۱۳۲. و کسان خود را به نماز فرمان ده.

۳. همان، ص۲۹۰، حدیث۲۹، به نقل از الخوارزمی، **فضائل امیرالمؤمنین**، ص۲۳.

۴. همان، ص۲۹۰، حدیث۳۱، به نقل از **فرائد السمطین**، ج۲، ص۱۵.

روی آنان کشید و فرمود: «اللهم إنّ لکلّ نبیّ أهل‌بیت و هؤلاء أهلی.» خدایا هر پیامبری اهل بیتی دارد و اینان اهل‌بیت من هستند. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ زینب گفت: ای رسول خدا، آیا نزد شما به زیر عبا بیایم؟ فرمود: سر جای خویش بمان، ان شاء الله تو عاقبت به خیر خواهی بود.[1]

۱۰. ابن صباغ مالکی در کتاب **الفصول المهمة** از ام سلمه _خداوند از او خوشنود باد_ نقل کرده است که: روزی پیامبر در خانه خود بود و فاطمه ظرفی سفالین که در آن حلوا بود نزد او آورد. پیامبر به او فرمود: همسر و پسرانت را به نزد من بخوان. پس علی و حسن و حسین آمدند و نشستند و مشغول خوردن شدند، پیامبر نیز روی سنگی که زیر آن یک عبای خیبری پهن بود، نشسته بود و من نیز در اتاق نزدیک آنان بودم، پس پیامبر آن عبا را برداشت و بر روی آنان انداخت و فرمود: خدایا، اینان اهل‌بیت من و نزدیکان خاص من هستند پس هرگونه پلیدی را از آنان بزدای و آنان را پاکیزه بگردان. من سرم را وارد آنجا کردم و گفتم: من نیز همراه شما هستم؟ فرمود: تو در [مسیر] خیر و نیکی هستی. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾[2]

روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد که از آنها چنین برمی‌آید که همسران پیامبر جزو اهل‌بیت نبوده‌اند و آیه تطهیر مختص پنج تن است و علمای بزرگ به درستی و صحت چندین مورد از این روایات تصریح نموده‌اند. بدین ترتیب سستی و بطلان نظر کسانی همچون عکرمه غلام ابن عباس که به دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام مشهورند و قایل به نزول آیه درباره همسران پیامبر هستند روشن می‌شود. این نظر گذشته از آنکه مستند به سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست، اجتهاد در برابر نص است، آن هم از سوی کسانی که به دروغ‌گویی و تقلب معروفند. برای شناخت این افراد و موضع‌گیری آنان در برابر امیرمومنان و اهل بیت علیهم‌السلام و نیز ارزش سخنان و نظراتی که از آنان نقل شده است به کتاب‌های رجالی

---

۱. **غاية المرام**، ص۲۹۰، حدیث۳۲، به نقل از **فرائد السمطین**، ج۲، ص۱۹_۱۸.

۲. همان، ص۲۹۱، حدیث۳۷، ر.ک: **الفصول المهمة**، ابن الصباغ المالکی، ص۸_۷.

اهل سنت همچون **میزان الاعتدال** مراجعه کنید. خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

در پایان دو حدیث از منابع شیعه نیز می‌آوریم:

۱. محمد بن یعقوب با سند خود از ابی بصیر نقل کرده است که از امام صادق‌علیه‌السلام درباره این سخن خداوند عزوجل: ﴿أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ اولی‌الامر مِنكُمْ﴾[۱] پرسیدم، فرمود: درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین و فاطمه‌علیهاالسلام نازل شده است.... اما خداوند عزوجل در کتاب خود برای تصدیق و تایید پیامبر این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ که منظور علی و حسن و حسین و فاطمه بودند، پس پیامبر در خانه امسلمه آنها را به زیر عبا آورد و فرمود: «اللهم إنّ لكلّ نبیّ أهلاً و ثقلاً و هؤلاء أهل بیتی و ثقلی.» خدایا، هر پیامبری اهل و پشتوانه‌ای دارد و اینان اهل‌بیت و پشتوانه من هستند. امسلمه گفت: آیا من از اهل شما نیستم؟ فرمود: تو در [مسیر] خیر و نیکی هستی ولی تنها اینان اهل و پشتوانه من هستند.[۲]

۲. ابن بابویه با سند خود از امام موسی کاظم‌علیه‌السلام در سامرا نقل کرده است که فرمود: پدرم به نقل از پدرش به نقل از پدرانش به نقل از حسین بن علی به نقل از علی‌علیه‌السلام فرمود: بر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه امسلمه وارد شدم و این آیه نازل شده بود ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «یا علیّ، هذه الآیة فیک و فی سبطیّ و الأئمة من ولدک، فقلت: یا رسول‌الله، و کم الأئمة بعدک؟ قال: أنت یا علیّ، ثم الحسن و الحسین، و بعد الحسین علیّ ابنه، و بعد علیّ محمد ابنه، و بعد محمد جعفر ابنه، و بعد جعفر موسی ابنه، و بعد موسی علیّ ابنه و بعد علیّ محمد ابنه، و بعد محمد علیّ ابنه، بعد علیّ الحسن ابنه، و الحجة من ولد الحسن، هکذا اسماؤهم

---

۱. **نساء**/ ۵۹.

۲. الکلینی، **الکافی**، ج۱، ص۳۴۷_۳۴۶.

مکتوبة علی ساق العرش، فسألت الله تعالی عن ذلک، فقال: یامحمد، هؤلاء الأئمة بعدک، مطهّرون معصومون، و أعداؤهم ملعونون.»[۱]

۳. ای علی، این آیه درباره تو و دو پسرت و امامان از نسل تو نازل شده است. گفتم: ای رسول خدا، امامان پس از شما چند نفرند؟ فرمود: ای علی، تو سپس حسن، سپس حسین، و پس از حسین پسرش علی و پس از علی پسرش محمد و پس از محمد پسرش جعفر، و پس از جعفر پسرش موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی پسرش محمد و پس از محمد پسرش علی و پس از علی پسرش حسن و [پس از آن] حجت پسر حسن. نام‌های آنان این‌گونه بر ساق عرش نوشته است. درباره آن از خداوند سوال نمودم، فرمود: ای محمد، اینان امامان پس از تو هستند که پاکیزه و معصومند و دشمنانشان ملعون هستند.

---

۱. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۲۹۳، حدیث۶.

فصل یازدهم:

مهرورزی به ولایت

آیه مودّت

﴿قل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَي وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ .أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَي عَلَي اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَي قَلْبِکَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾[1] بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان، و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود، قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است .آیا می‌گویند: بر خدا دروغ بسته است؟ پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد؛ و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پابرجا می‌کند، اوست که به راز دلها داناست.

آیه مودّت یکی دیگر از پایه‌های مکتب ولایت را پی‌ریزی می‌نماید، یعنی ضرورت بسنده نکردن به ایمان عقلی به ائمه علیهم‌السلام و فراتر رفتن به سطح پیوند عاطفی و قلبی با آنان به گونه‌ای که هیچ یک از ابعاد شخصیت اسلامی از پرتوهای روشنایی‌بخش امامت بی‌بهره نماند. ولایت باید همه عقل و قلب و رفتار را فرابگیرد و هیچ میدانی را خالی نگذارد تا فرمانروایان طاغوتی نتوانند بر آنها تسلط یابند.

پیش از آنکه آموزه‌های برآمده از آیه را بررسی کنیم باید معنای سه کلمه **اجر**، **مودّت**، و **قربی** را در این آیه توضیح دهیم:

اجر: پاداش و مزدی است که برای کاری به انسان داده می‌شود، خواه دنیایی باشد یا آخرتی.[2]

مودّت: محبتی است که مراقبت و تعهد به دنبال می‌آورد، بدین معنا که کسی که محبت می‌ورزد باید به خواسته‌ها و میل‌های محبوب پایبند باشد و شاید وجود این نکته در کلمه مودّت است که مانع استعمال آن برای محبت ورزیدن بندگان به خداوند متعال گردیده است.

---

۱. **شوری**/ ۲۳_۲۴.

۲. الراغب، **المفردات**، ص۱۱.

قربی: خویشاوندی نسبی را گویند.[۱]

آن‌گونه که در قرآن کریم آمده است، سیره پیامبران همواره بر خویشتنداری و بی‌اعتنایی نسبت به دارایی مردم بوده است و از گرفتن پاداش برای تبلیغ دین و تحمل سختی‌ها و جان‌فشانی‌ها در این راه خودداری می‌کرده‌اند. این امر نشانگر بزرگ‌منشی آنان و تعالی ادیان الهی و بیانگر نادرستی تفسیرهای مادی و اقتصادی درباره پیدایش دین در زندگی انسان است. تنها در یکی از سوره‌های قرآن جمله ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ الا عَلَي رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[۲] چندین بار از زبان تعدادی از پیامبران تکرار شده است.

پیامبران آمده‌اند تا برکات آسمان را به زمین برسانند و بر این نکته تاکید کنند که زمین همواره نیازمند آسمان است ولی آسمان از زمین بی‌نیاز است. پس چگونه ممکن است پیامبران در برابر رسالت خویش از مردم مزد طلب کنند؟ آیا این امر چیزی جز نقض نمودن اهداف و مبانی ادیان الهی ــ یعنی تربیت انسان بر مبنای نیاز به خداوند و بی‌نیازی خدا از مخلوقات ــ است؟ البته این به معنای بی‌پاداش بودن پیامبران نیست، چرا که خداوند عمل هیچ موجودی در زمین یا آسمان را تباه نمی‌گرداند بلکه به معنای ادب و منش پیامبری است که می‌گوید مزدبگیر باید مزد خود را از کسی که برایش کار می‌کند بگیرد. از این رو شایسته است که پیامبر مزد خود را از خداوندی که این مسؤلیت را بر دوش او گذاشته است، دریافت کند و طلب مزد از مردم معنایی ندارد، به ویژه اگر از ایمان آوردن خودداری کنند یا به خوبی از پیامبران پیروی نکنند. گذشته از آن آیا پاداش خداوند با مزد مردم قابل مقایسه است؟

همه هدف پیامبران از اعلان مکرر این مبنای خویش زدودن این توهم از ذهن برخی از مردم است که پیامبران اهداف دنیایی دارند و در صدد رقابت با دیگران در این زمینه‌اند و همین توهم گاه سبب خودداری آنان از ایمان‌آوردن به خداوند متعال شده است.

---

۱. همان، ص۳۹۹.

۲. **شعراء**/ ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰. و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم، اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.

پیامبر بزرگ اسلامﷺ نیز همین سیره را در پیش گرفت، قرآن کریم اعلام می‌کند: ﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾[۱] و تو بر این [کار] پاداشی از آنها نمی‌خواهی.

﴿قُل لاَّ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾[۲] بگو من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم.

با توجه به آنچه گذشت کسی که آیه مودّت را می‌خواند جا دارد این **سؤال** را مطرح کند که آیا این طلب دوستی و محبت استثنایی بر سیره پیامبران و بلکه بر سیره خود پیامبر اسلامﷺ است؟ آیا پیامبرﷺ دچار تناقض‌گویی شده و یکبار از درخواست مزد خودداری کرده و بار دیگر آن را درخواست نموده است؟

پاسخ این است که آیه مودّت نه استثنایی بر سیره پیامبران است و نه نشانه تناقض در سیره پیامبر اسلام، بلکه کاملاً با سیره پیامبران و از جمله پیامبر اسلام همسویی و مطابقت دارد؛ زیرا منظور از دوستی با خویشان که در آیه درخواست شده است مزد حقیقی نیست بلکه یک عامل مبنایی است که امت برای پیمودن مسیر خود و پایداری بر آن بدان نیازمند است و تنها کسی که از آن سود می‌برد امت است نه پیامبرﷺ زیرا این مودّت و دوستی نوعی کشش عاطفی میان امت و هسته اولیه و پاک آن یعنی اهل‌بیت و هم‌چنین میان امت و رهبران آن یعنی امامان از اهل بیت علیهم السلام پدید می‌آورد. وقتی امت با رهبری و هسته اولیه خود پیوندی محکم داشته باشد، استقامت و پایداری آن تضمین می‌شود و یکپارچگی آن از هر خطر و تهدیدی در امان می‌ماند. هنگامی که امت نیاز عاطفی خود به پیروی از الگو و محبت‌ورزیدن به نمادهای فکری و سیاسی را اشباع کند شخصیت آن تکامل می‌یابد؛ زیرا عقل و عاطفه هر دو بر یک محور می‌چرخند و به طور کامل اشباع شده‌اند به گونه‌ای که خلأی نمی‌ماند تا شخصیت امت را به سوی الگوهای دیگر بکشاند. علاوه بر اینکه گرایش و پیوند محکم امت با رهبران آنان را به نشاط و پویایی وامی‌دارد تا بتوانند مسؤلیت‌های فرهنگی که بر دوش آنان گذاشته شده است به خوبی انجام دهند.

---

۱. **یوسف**/ ۱۰۴.

۲. **انعام**/ ۹۰.

قرآن کریم به این حقیقت اشاره نموده و از زبان پیامبرﷺ گفته است: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ الا عَلَي اللَّهِ﴾[1] بگو: هر مزدی که از شما خواستم آن از خودتان! مزد من جز بر خدا نیست. بنابراین مزد واقعی آن است که مزد گیرنده از آن سود ببرد در حالی که پیامبرﷺ از دوستی امت نسبت به خویشانش سودی نمی‌برد بلکه این امت است که سود می‌برد. گویا پیامبر از امت خواسته است که به خودش سود برساند و این سود را مزدی برای خویش به حساب آورده است. به دیگر سخن، پیامبر خواسته است به امت بگوید: اگر من بخواهم مزد و حقوق خود را از شما دریافت کنم، تنها در صورتی آن را به طور کامل دریافت می‌کنم که شما مقتدر و پایدار و در مسیر هدایت باشید و تنها با محبت‌ورزیدن به اهل‌بیت من می‌توانید این‌چنین باشید. از این رو از شما می‌خواهم به آنان مهر بورزید. این نهایت مهربانی و دلسوزی و تدبیر برای امت و آینده آن و هم‌چنین نهایت فداکاری در راه آن است. قرآن کریم این مساله را چنین بیان نموده است: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ الا مَن شَاء أَن يَتَّخِذَ إِلَي رَبِّهِ سَبِيلًا﴾[2] بگو: بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم، جز اینکه هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] بگیرد.

اما علت اینکه این محبت و دوستی، مزد پیامبرﷺ خوانده شده _علاوه بر آنکه این تنها یک ادعا است_ شاید این باشد که در ظاهر چنین است که دوست داشتن خویشان و احترام به آنان نوعی تشکر و سپاسگزاری از پیامبرﷺ است، زیرا گفته‌اند: «گرامی داشتن یک فرد به گرامی داشتن خانواده اوست» بنابراین دوستی با خویشان پیامبرﷺ گویا مزدی است که امت به او که بنیان‌گذار آن است می‌دهد. گویا پیامبر خواسته است از این برخورد عاطفی که امت را به او پیوند می‌دهد و استوار می‌سازد بیشتر بهره بگیرد و آن را زیربنای پایداری امت و شکوه و شوکت آن در مراحل آینده قرار دهد. پیامبر خواسته است به آنها بگوید: این حق من است که از شما بخواهم امتی استوار و قوی و در مسیر هدایت باشید و از آنجا که این استواری و نیرومندی تنها بر پایه دوستی با خویشان من امکان‌پذیر

---

۱. **سبأ**/ ۴۷.

۲. **فرقان**/ ۵۷.

است، از شما می‌خواهم که به آنها دوستی ورزید و من این را به عنوان مزدی که سزاوار آنم به حساب می‌آورم البته اگر از شما مزدی درخواست کرده بودم.

آنچه گذشت برداشتی بود که با کمک دیگر آیات مانند آن به دست آمد. اما اکنون جای این سؤال است که این خویشان(قربی) چه کسانی هستند؟ در روایاتی متواتر آمده است که مقصود از «قربی» در این آیه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند و این امری است که از دیدگاه شیعه در حد ضروریات است و اکثر علمای اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند و حتی بزرگان آنها به این مطلب قطع دارند. بنابراین، نظر مخالفان نادری همچون عکرمه که بنای آنها بر دشمنی و کینه‌توزی نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام است و درصدد تحریف آیات دال بر فضیلت آنان هستند، اهمیتی ندارد. برخی از آنان در مورد تفسیر آیه به اهل‌بیت دو اشکال مطرح کرده‌اند:

۱. اگر مقصود آیه اهل‌بیت بودند حرف جرّ «فی» به کار نمی‌رفت و به جای آن عباراتی مانند«إلّا مودّة القربی» یا «إلّا المودّة للقربی» استفاده می‌شد؛ زیرا این عبارت‌ها برای بیان چنین مقصودی روشن‌تر و رساتر است.

در پاسخ کافی است آنچه از کلام زمخشری فهمیده می‌شود نقل کنیم. او گفته است: اینکه در آیه «فی» به کار رفته و از «لام» استفاده نشده به خاطر تاکید است؛ زیرا ظرفیت معنای مودّت را بهتر و با تاکید بیشتری می‌رساند گویا آیه در اصل چنین بوده است: «الا المودة ثابتة فی القربی متمکنة فیها.»[1] مگر محبتی که نسبت به خویشاوندان محکم و استوار باشد.

۲. این آیه مکی است؛ زیرا در سوره شورا قرار دارد. بنابراین تطبیق آن بر حسن و حسین علیهماالسلام ممکن نیست، چون در مدینه به دنیا آمده‌اند.

این اشکال بسیار ضعیف است زیرا چندین نفر از مفسران بزرگ تاکید کرده‌اند که این آیه در مدینه نازل شده است.[2] اگر هم بپذیریم که آیه مکی است بر تفسیر مزبور خدشه‌ای

۱. الزمخشری، محمود بن عمر، **الکشاف**، ج۴، ص۲۱۹.
۲. الطباطبایی، محمد حسین، **تفسیر المیزان**، ج۱۸، ص۴۸_ ۴۷.

وارد نمی‌شود زیرا آیه در مقام بیان یک قضیه حقیقیه است نه قضیه خارجیه، بدین معنا که آیه در مکه مفهومی معین را مطرح نموده است و پیامبر افراد و مصادیق این مفهوم را که برخی همان زمان در مکه حاضر بودند و برخی دیگر بعدها در مدینه به وجود آمدند مشخص نموده است. آیا چنین چیزی ناممکن است؟

نظریه‌هایی دیگر در مورد آیه

در تفسیر این آیه نظریه‌های دیگری نیز وجود دارد که از ارزش علمی برخوردار نیست و ما در اینجا تنها برای نشان‌دادن نقش تعصب و نادانی در پیدایش آنها به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. آیه از پیامبر می‌خواهد تا از مشرکان درخواست کند رابطه خویشاوندی او با خودشان را حفظ کنند و آن را قطع ننمایند، پیامبر هیچ مزدی از آنان نمی‌خواهد جز این. گویا این درخواست یکی از راه‌های کاهش فشار مشرکان و کینه‌توزی آنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است.

اما این نظر بسیار بعید است و علت آن نیز روشن است؛ زیرا درخواست مزد، بر وجود یک حق مسلّم که طرف مقابل نیز آن را قبول داشته باشد دلالت می‌کند، در حالی که طرف مقابل پیامبر هنوز مشرک بودند و پیامبر را خطر و تهدیدی برای خود می‌دانستند، چنین حالتی با درخواست مزد سازگاری ندارد و چگونه ممکن است پیامبر برای تبلیغ دین از کسانی که دین را خطری علیه خود می‌دانند درخواست مزد کند؟

۲. مقصود آیه نزدیک شدن به خداوند است و گویا پیامبر از مسلمانان می‌خواهد با انجام کارهای نیک به خداوند متعال تقرب جویند.

این نظر نیز بعید است و حتی بعیدتر از نظر گذشته است؛ زیرا کلمه قربی در غیر خویشاوندی نسبی به کار نمی‌رود و از این رو این نظر تحریف آمیز است.

۳. این آیه از مسلمانان می‌خواهد که حق خویشاوندان خود را ادا کنند و با نزدیکان خود رفت و آمد داشته باشند.

این نظر نیز مردود است و ذوق سالم عرفی آن را نمی‌پذیرد؛ زیرا ارتباط این حکم جزئی را با پیامبر به گونه‌ای که مزد او در تبلیغ دین باشد، هیچ‌گونه نمی‌توان توجیه نمود؛ چرا که مزد تبلیغ دین باید امری باشد که در آینده آن و نیز آینده امت اثرگذار باشد و بتوان آن را با توجیهی معقول و عرفی به پیامبر نسبت داد.

هر انسان محققی از پافشاری عده‌ای بر این نظریه‌های سست و ضعیف و حتی از صرف استناد به آنها شگفت‌زده می‌شود؛ چرا که روایات متواتر و اجماع منقول از سوی شیعه و سنی نقل شده است که منظور از قربی، امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و این امر ما را بر آن می‌دارد که بیشتر به اهل‌بیت علیهم السلام رو آوریم و از آنان پیروی نماییم.

در اینجا ضرورت دارد برخی از این روایات را به عنوان نمونه بیاوریم:

۱. در **مسند** احمد بن حنبل به نقل از سعید بن جبیر به نقل از ابن عباس آمده است که هنگامی که آیه ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي﴾ نازل شد گفتند: ای رسول خدا، خویشان تو که دوستی‌شان را بر ما واجب نمودی چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرانشان.[۱]

روایتی شبیه به این در **صحیح البخاری**[۲] و **تفسیر الثعلبی**(با دو سند) و **الجمع بین الصحاح الستة** (با دو سند) آمده است. هم‌چنین ابراهیم بن محمد حموینی[۳] و موفق بن احمد خوارزمی [۴] و نیز ابی نعیم اصبهانی صاحب کتاب **حلیة الاولیاء** و مالکی[۵] (با دو سند) و ابن مغازلی در کتاب **المناقب**[۶] نیز مانند آن را نقل کرده‌اند که اکثر آنها به نقل از ابن عباس و برخی به نقل از سعید بن جبیر یا مقاتل یا کعبی است.

---

۱. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۳۰۶، حدیث۱، به نقل از **مسند احمد**، ج۱، ص۲۲۹.
۲. محمد بن اسماعیل،**صحیح البخاری**، ج۶، ص۱۶۲.
۳. الحموینی، ابراهیم بن محمد، **فرائد السمطین**، ج۲، ص۱۳.
۴. الخوارزمی، موفق بن احمد، **المناقب**، ص۱۹۴_ ۱۹۵.
۵. المالکی ، ابن الصباغ، **الفصول المهمة**، ص۱۱.
۶. ابن المغازلی، علی بن محمد، **المناقب**، ص۳۰۹.

۲. در **تفسیر الثعلبی** از ابی دیلم نقل شده است: هنگامی که علی بن حسین‌ؑ را به عنوان اسیر به دمشق آوردند مردی از اهل شام برخاست و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و فتنه را ریشه‌کن نمود. علی بن حسین‌ؑ فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا [سوره] «حم» را خوانده‌ای؟ گفت: قرآن خوانده‌ام ولی «حم» را نخوانده‌ام. فرمود: آیا آیه﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى﴾ را خوانده‌ای؟ گفت: آیا شما همان‌ها هستید؟ فرمود: آری.[1]

۳. محمد بن جریر در کتاب **المناقب** از راویانی نقل کرده است که پیامبرﷺ به علی‌ؑ فرمود: بیرون برو و [بین مردم] ندا ده: «ألا من ظلم أجیراً أجرتَها فعلیه لعنة الله، ألا من تولّی غیر موالیه فعلیه لعنة الله، ألا و من سبّ أبویه فعلیه لعنة الله.»

آگاه باشید هر که در مورد مزد مزدبگیری ستم کند لعنت خداوند بر او باد، آگاه باشید هر که از غیر پیشوایان و سرپرستانش پیروی کند لعنت خدا بر او باد، هر که پدران خود را دشنام دهد لعنت خداوند بر او باد.

و علی‌ؑ آن را ندا داد. عمر و گروهی نزد پیامبرﷺ آمدند و گفتند: آیا آنچه علی ندا داد تفسیری دارد؟ فرمود: «نعم، إن الله یقول: ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى﴾فمن ظلمنا فعلیه لعنة الله و یقول ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾[2] و من کنت مولاه فعلیّ مولاه، فمن والی غیره و غیر ذریته فعلیه لعنة الله و أشهدکم أنا وعلیّ أبوا المؤمنین، فمن سبّ أحدنا فعلیه لعنة الله.»

آری، خداوند می‌فرماید: « بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان» پس هر که به ما ستم کند لعنت خدا بر او باد. خداوند می‌فرماید: «پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر و [نزدیک‌تر] است.» و هرکه من مولا و سرپرست او هستم پس علی نیز مولا و سرپرست اوست و هر که از غیر او و فرزندانش

---

۱. البحرانی، هاشم الحسینی، **غایة المرام**، ص۳۰۶، حدیث۵.

۲. **احزاب**/ ۶.

پیروی کند لعنت خدا بر او باد و شما را گواه می‌گیرم که من و علی دو پدر مومنان هستیم، هر کس یکی از ما را دشنام دهد لعنت خدا بر او باد.

هنگامی که بیرون آمدند عمر گفت: ای اصحاب محمد، پیامبر نه در غدیر خم و نه در غیر آن به اندازه امروز بر ولایت علی تاکید نکرده بود. خباب بن ارت گفته است این ماجرا نوزده روز قبل از وفات پیامبر اتفاق افتاد.[۱]

۴. علی بن حسین محمد اصبهانی در کتاب **مقاتل الطالبیین** نقل کرده است که حسن بن علی‌علیه‌السلام پس از شهادت پدرش در خطبه‌ای فرمود:

«ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی، فأنا الحسن بن محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله، أنا ابن البشیر، أنا ابن النذیر، أنا ابن الداعی الی الله بإذنه، و أنا ابن السراج المنیر، و أنا من أهل البیت الذین أذهب الله عنهم الرجس، وطهّرهم تطهیراً، و الذین افترض الله مودتهم فی کتابه إذ یقول﴿وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ فالحسنة مودّتنا أهل البیت.»[۲]

ای مردم، هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که نمی‌شناسد پس من حسن فرزند محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هستم. من پسر بشارت‌دهنده‌ام، من پسر بیم‌دهنده‌ام، من پسر کسی هستم که به اذن خدا به سوی او دعوت می‌کند. من پسر چراغ تابانم، من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و آنان را پاک و پاکیزه گردانیده است. من از کسانی هستم که خداوند دوستی آنان را در کتاب خود واجب نموده است، آنجا که می‌فرماید: «و هر کس نیکی به جای آورد بر او در ثواب آن خواهیم افزود.» منظور از حسنه و نیکی دوستی‌ورزیدن با ما اهل‌بیت است.

از روایاتی که بزرگان شیعه نقل کرده‌اند نیز چند مورد را می‌آوریم:

---

۱. **غایة المرام**، ص۳۰۷، حدیث۹.

۲. **مقاتل الطالبیّن**، ج۱، ص۳۴.

۱. کلینی از امام باقر‌علیه‌السلام نقل کرده است که درباره آیه ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي﴾ فرمود: منظور از آنان ائمه‌علیهم‌السلام هستند.[1]

۲. کلینی هم‌چنین از اسماعیل بن عبدالخالق نقل کرده است که : شنیدم امام صادق‌علیه‌السلام به ابی جعفر أحوَل فرمود ــو من نیز می‌شنیدمــ : به بصره رفتی؟ گفت: آری. فرمود: شوق مردم به این امر [ولایت] و پذیرش آنها را چگونه دیدی؟ گفت: به خدا سوگند، آنان اندکند و هر چند کارهایی انجام داده‌اند باز کم است. فرمود: «علیک بالأحداث، فإنهم أسرع إلی کلّ خیر.» بر تو باد به نوجوانان، زیرا آنان در [پذیرش] هر خیر و خوبی شوق و شتاب بیشتری دارند.

سپس فرمود: مردم بصره درباره آیه ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي﴾ چه می‌گویند؟ ابی جعفر گفت: فدایت شوم، آنها می‌گویند این آیه درباره نزدیکان رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله است. فرمود: دروغ گفته‌اند، این آیه تنها درباره ما نازل شده است یعنی درباره اهل بیت: علی و فاطمه و حسن و حسین که اهل کساء بودند.[2]

عبدالله بن جعفر حمیری نیز مانند آن را در **قرب الاسناد** نقل کرده است.[3]

۳. ابن بابویه نقل کرده است که امام سجاد‌علیه‌السلام به مردی فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا این آیه ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي﴾ را نخوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: ما همان‌ها هستیم.[4]

۴. برقی در **المحاسن** آورده است که عبدالله بن عجلان از امام باقر‌علیه‌السلام درباره آیه ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا الا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي﴾ پرسید، امام فرمود: «هم الائمة الذین لایأکلون الصدقة و لاتحلّ لهم.» آنان امامانی هستند که صدقه نمی‌خورند و بر آنان حلال نیست.[5]

---

۱. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۴۷۱، حدیث۷.
۲. همان، ج۸، ص۶۵، حدیث۶۶.
۳. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۳۰۷، حدیث۳، به نقل از **قرب الاسناد**، ص۵۲.
۴. همان، ص۳۰۹، حدیث۱۰، به نقل از **امالی** الشیخ الصدوق، ص۲۳۰.
۵. البحرانی، هاشم، **غایة المرام**، ص۳۰۹، حدیث۱۳، به نقل از **المحاسن**، ج۱،ص۱۴۵.

روایاتی از این قبیل را شیخ مفید در **الاختصاص**[۱] طبرسی در **مجمع البیان**[۲] و علی بن ابراهیم قمی در **تفسیر** خود[۳]، شیخ طوسی در **الأمالی**[۴] سعد بن عبدالله در **بصائر الدرجات**[۵]، محمد بن عباس ماهیار در **تفسیر** خود[۶] و بزرگان دیگر نقل کرده‌اند.

---

۱. المفید، محمد بن محمد، **الاختصاص**، ص۶۳.
۲. الطبرسی، الفضل بن الحسن، **مجمع البیان**، ج۹، ص۲۹.
۳. القمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، ج۲، ص۲۷۵.
۴. الطوسی، محمد بن الحسن، **الامالی**، ج۱، ص۲۷۶.
۵. شاید نسخه‌ای از این کتاب در نزد نویسنده **غایة المرام** بوده و از این رو از آن نقل کرده است وگرنه این کتاب ناپدید شده است. آنچه تاکنون وجود دارد کتاب **بصائر الدرجات** نوشته محمد بن حسن صفار است.
۶. این کتاب نیز ناپدید شده است و شیخ طهرانی در **الذریعه**، ج۴، ص۲۴۲_ ۲۴۱ وجود نسخه‌ای از آن را در نزد سید بحرانی احتمال داده است؛ زیرا وی در **غایة المرام** بسیار از این کتاب نقل کرده است.

فصل دوازدهم:

از میانه بودن تا گواه بودن

آیه شهادت

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَي النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾[1] و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید، و پیامبر بر شما گواه باشد.

یکی از آیه‌های مرتبط با بحث امامت و ولایت آیه شهادت است که اشاره‌های ظریفی به برخی از ویژگی‌های امامت دارد. پیش از بررسی این اشاره‌ها برخی کلمات موجود در آیه را توضیح می‌دهیم:

کذلک: برخی گفته‌اند با توجه به آیه قبل از آیه شهادت که درباره قبله است، چنین به نظر می‌آید که منظور از **کذلک** این است که همان گونه که تغییر قبله به خاطر هدف خاصی_ که همان هدایت به راه راست است_ انجام گرفت، میانه قرار دادن این امت نیز به خاطر هدف خاصی است که همان تحقق گواه بودن این امت بر سایر مردم است، اما با این حال بعید نیست که «**واو**» در ابتدای آیه استینافیه و به معنای شروع مطلب جدید باشد و کلمه «**کذلک**» نیز برای تثبیت و تاکید خبر به کار رفته باشد، بر خلاف کلمه «**کلّا**=هرگز» که برای نقض خبر به کار می‌رود. بر این اساس آیه شهادت جدای از آیه تغییر قبله است و ارتباطی با آن ندارد.

خفاجی در **نسیم الریاض** پس از نقل کلامی طولانی از کشّاف و شارحان آن درباره معنای «**کذلک**» گفته است: «با هر یک از بزرگانی که بحث کرده‌ام در این‌باره نیز پرسیده‌ام اما چیزی که مرا قانع کند نیافته‌ام. پس از مطالعه و بررسی کتاب‌ها و مراجعه به معلومات افراد به شعر زیر در کتاب **شرح القصائد الطوال** برخوردم:

کذلک خیمهم و لکل قوم   إذا مسّتهم الضرّاء خیم

ترجمه: خیمه‌های آنان این‌گونه است و هر قومی برای وقتی که دچار زیان شوند خیمه‌هایی دارند.

---

۱. **بقره**/ ۱۴۳.

در شرح این بیت به نقل از جرجانی آمده بود: کلمه «**کذلک**» برای تثبیت و تأکید خبر مقدّم یا مؤخّر است بر خلاف «کلّا» که خبر را نفی می‌کند.[1]

وسط: چیزی است که دو یا چند طرف داشته باشد و به معنای عدل به کار می‌رود؛ زیرا میانه (وسط) متعادل‌ترین حالت شیء است و از انحراف و تزلزل به دور است و یا بدین خاطر که عدل حالت میانه‌ای بین تندروی و کندروی است.

شهادة: شهادت یعنی حاضر بودن در یک صحنه و مشاهده آن با چشم یا از راه درک و بصیرت.[2] «شهد المجلس» یعنی در جلسه حاضر شد و از آن باخبر گردید.

با توجه به موارد کاربرد این کلمه درمی‌یابیم که معنای مطلع بودن و اشراف داشتن در آن وجود دارد به گونه‌ای که بیانگر نوعی نظارت و کنترل است و از این رو با حرف «**علی**» ــ که دارای معنای برتری جویی است ــ به کار می‌رود. به کار رفتن کلمه شهید در مورد خداوند نیز در همین راستاست، مانند ﴿وَاللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾[3] و خدا[ست که] بر هر چیزی گواه است.

امت میانه

روشن است که ساختار و سیاق آیه در صدد منت‌گذاشتن بر مسلمانان است؛ زیرا صفت میانه بودن که به آنان داده شده موجب احترام و بزرگداشت مقام آنان است. این مقام به آنان داده شده تا گواه و شاهد بر دیگر مردم باشند و پیامبر گواه بر آنان باشد.

در تفسیر میانه بودن(وسطیّت) نظرات متعددی گفته شده است:

۱. منظور از میانه بودن، اعتدال و میانه‌روی است بدین معنا که این امت بر آیینی معتدل است که تندروی و کندروی در آن وجود ندارد.

---

۱. الخفاجی، احمد، **نسیم الریاض**، ج۱، ص۱۶۴.
۲. **المفردات**، ص۲۶۷.
۳. **بروج**/ ۹.

بر اساس این قول است که برخی گفته‌اند: میانه بودن به معنای توازن و تعادلی است که در شریعت اسلامی وجود دارد. دین اسلام میان خواسته‌ها و نیازهای روح و جسم انسان تعادل برقرار نموده و دین را بر پایه آن نازل نموده است و همین امر موجب گردیده که مسلمانان گواه بر دیگر امت‌هایی که دچار تندروی و کندروی شده‌اند باشد. امت اسلام علیه ماده‌گرایان گواهی می‌دهد که آنان نسبت به بعد متعالی روحی و معنوی در وجود انسان کوتاهی کرده‌اند و بر کسانی که در مورد جنبه روحی زیاده‌روی نموداند گواهی می‌دهد که این کار آنان رهبانی‌گری است و تفریط در جنبه دنیایی زندگی انسان را به دنبال دارد.

و از آنجا که پیامبر بزرگ اسلامﷺ کامل‌ترین فرد این امت است از این‌رو گواه بر این امت قرار داده شده است، هم‌چنان‌که امت اسلامی گواه بر دیگر امت‌ها است.

۲. برخی گفته‌اند: میانه بودن بدین معناست که این امت چون﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾[۱] پس سزاوار است که واسطه پیوند دادن امت‌ها به یکدیگر و تدبیر امور آنها باشد.

۳. برخی دیگر گفته‌اند: معنای میانه بودن این است که این امت، واسطه میان پیامبرﷺ و سایر امت‌ها است، پس پیامبر گواه بر امت است و امت نیز بر سایر امت‌ها گواهی می‌دهد که احکام الهی به آنان رسیده و ابلاغ صورت گرفته است، یعنی امت اسلام حجت بر دیگر امت‌ها است و احکام الهی را به آنان می‌رساند و آنان را به سوی کمال سوق می‌دهد.

۴. برخی نیز گفته‌اند: منظور این است که این مخاطبان (امت اسلام) با عنایت تکوینی خاص خداوند در اوج میانه‌روی و اعتدال قرار داده شده‌اند تا این امر، زیربنایی برای مکلف نمودن آنان به اشراف بر مردم و مراقبت از گفتار و کردارشان و حتی اشراف بر خاستگاه نیت‌هایشان باشد، بدین معنا که از نیت‌ها آگاه می‌شوند و در اصطلاح، تحمل شهادت در مورد آنان تحقق می‌یابد تا در روز قیامت گواهی دهند.

---

۱. **آل عمران**/ ۱۱۰. شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شدید... .

اینها، نظرات و دیدگاه‌هایی بود که درباره معنای وسطیّت و میانه بودن گفته‌اند و در هر درجه‌ای از ارزش و اعتبار که باشند، تردیدی نیست که وصف میانه بودن، همه افراد این امت را در بر نمی‌گیرد بلکه مربوط به افراد خاصی از آن است که از موقعیت بالایی برخوردارند و چون این امت دارای چنین افرادی است چنین صفتی به آن داده شده است. بنای قرآن نیز بر این است که برای یک جماعت، صفات برخی از افراد آن را به کار می‌برد. برای نمونه قرآن خطاب به بنی‌اسرائیل گفته است: ﴿وَجَعَلَكُم مُّلُوكًا﴾[1] و شما را پادشاهانی ساخت.

یعنی صفت فرمانروایی را به آنان داده است در حالی که این صفت تنها بر یک فرد از آنان در هر عصری منطبق است. هم‌چنین فرموده است: ﴿وَأَنِّی فَضَّلْتُكُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ﴾[2] و من شما را بر جهانیان برتری دادم؛ در حالی که صفت برتر بودن مختص به گروه خاصی است. نیز فرموده است: ﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَی الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَیْنَهُمْ ...﴾[3] محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست، و کسانی که با اویند، بر کافران سخت‌گیر [و] با همدیگر مهربانند. ...؛ در حالی که بسیاری از آنان سزاوار چنین توصیفی نیستند.

بنابراین، دادن صفت میانه بودن و گواه بودن به امت اسلامی بر اساس تحقق این صفت در این امت ـ نه امت‌های دیگر ـ بوده است و برای تحقق این صفت، وجود کسی که شایستگی آن را داشته باشد کافی است و معنای آن چنین است که میانه بودن و گواه بودن وصفی است که از رهگذر تحقق آن در برخی از افراد امت، بر خود امت نیز اطلاق می‌شود.

در حقیقت گواهی دادن یکی از موضوع‌هایی است که بسیاری از آیات قرآن به آن پرداخته‌اند. این، موضوع دامنه‌داری است که ابعاد متعددی دارد. یکی از ابعاد آن، گواهی دادن در روز قیامت است که گواهان متعددی بر اعمال بندگان گواهی می‌دهند، از جمله گواهی دادن اعضا و جوارح، گواهی دادن فرشتگان بلندمرتبه و گواهی دادن اولیای مقرب

۱. **مائده**/ ۲۰.
۲. **بقره**/ ۴۷.
۳. **فتح**/ ۲۹.

خداوند مانند پیامبران و صالحان. خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَشْرَقَتِ الارْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاء وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ﴾[۱] و زمین به نور پروردگارش روشن گردد، و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود، و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد.

﴿إِنَّ اللّهَ لاَ يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ۞ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَـؤُلاء شَهِيدًا﴾[۲] در حقیقت خدا هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر [آن ذره کار] نیکی باشد دوچندانش می‌کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد. پس چگونه است [حالشان] آنگاه که از هر امتی، گواهی گیریم و تو را بر آنان گواه آوریم.

این آیات به موضوع گواهی دادن در روز قیامت پرداخته‌اند و دو آیه موجود در **سوره نساء** اشاره ظریفی به نفی ظلم از ساحت خداوند متعال کرده‌اند. بدین توضیح که احکام کیفری نیازمند اثبات به وسیله دلیل و گواه است و بدون آن، احکامی ظالمانه و ناحق خواهد بود، گویا آیه در صدد اشاره به این نکته است که کیفر الهی هر چند به خودی خود بی‌نیاز از اثبات به وسیله دلیل و گواه است ولی با وجود آن، گواهی‌های متعددی در کنار آن قرار داده شده است، گروهی بر مردم گواهی می‌دهند و پیامبر بر همگان گواهی می‌دهد و این امر اعتقاد به عدالت خداوند را تا بالاترین درجات کمال بالا می‌برد.

آیه﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أُوْلَـئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ﴾[۳] و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بندد؟ آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند. و آیه ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾[۴] و روز قیامت بر آنان شاهد خواهد بود. نیز در چنین ساختاری بیان شده‌اند.

---

۱. **زمر**/ ۶۹.
۲. **نساء**/ ۴۰_۴۱.
۳. **هود**/ ۱۸.
۴. **نساء**/ ۱۵۹.

نکته دیگری که باید بدان اشاره کرد این است که گواهی دادن جز با حضور داشتن و مشاهده کردن واقعه‌ای که قرار است به نفع یا به ضرر کسی گواهی داده شود تحقق نمی‌یابد. چنین چیزی را در اصطلاح، تحمل شهادت گویند. بنابراین، گواهی یک شاهد تنها در صورتی معنا دارد که گواه مورد نظر، تحمل شهادت کرده باشد یعنی صحنه مورد گواهی را مشاهده نموده باشد و از آنجا که ارزش اعمال انسان در گرو نیت اوست و یک گواه تا زمانی که از نیت و درون فرد آگاه نباشد، نمی‌تواند گواهی دهد که او صالح است یا فاسد؛ از این‌رو باید کسانی که در روز قیامت گواه هستند، از اعمال و درون مردمانی که به نفع یا به ضررشان گواهی می‌دهند آگاه باشند. این نکته را می‌توان به روشنی از قرآن کریم دریافت که از زبان حضرت عیسی﷣ گفته است: ﴿وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾[1] و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم، پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی، و تو بر هر چیز گواهی.

زیرا گواه و ناظر بودن عیسی﷣ در کنار گواه و ناظر بودن خداوند و هم‌ردیف آن ذکر شده که نشانگر تشابه میان آنها است هر چند گواه بودن حضرت مسیح پرتوی از گواه بودن خداوند است و روشن است که گواهی دادن برای انسان‌ها تنها با آگاهی از نیت و دل آنها امکان‌پذیر است.

آیه دیگری از قرآن نیز این نکته را تایید می‌کند: ﴿وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَي اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾[2] و بگو: [هر کاری می‌خواهید] بکنید، که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست.

در این آیه دیدن پیامبر و مؤمنان در کنار دیدن خداوند آمده است که نشانگر نوعی تناسب و سنخیت میان آنهاست.

---

۱. **مائده**/۱۱۷.

۲. **توبه**/ ۱۰۵.

بنابراین معنای میانه بودن و وسطیت هر چه که باشد و هر یک از نظریه‌های گذشته را که بپذیریم، ولی منظور از گواه بودن در آیه، گواه بودن بر اعمال انسان‌ها است و این امتیاز و فضیلت به افراد خاصی از امت که دارای وصف میانه بودن هستند داده شده است.

گفتنی است یک آیه دیگر از قرآن کریم نیز از نظر دلالت نزدیک به آیه شهادت است: ﴿هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْکُمْ فِی الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيکُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ وَفِی هَذَا لِيَکُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَدَاء عَلَي النَّاسِ﴾[1]

اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است، آیین پدرتان ابراهیم[نیز چنین بوده است] او بود که قبلا شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید.

با جمع بین این دو آیه نتیجه می‌گیریم که گروه معینی از امت اسلامی به مقام گواه بودن بر اعمال مردم رسیده‌اند و این گروه از نسل ابراهیم خلیل‌علیه‌السلام هستند. روایاتی که از سوی هر دو گروه شیعه و سنی نقل شده است نیز تفسیر ما از این آیه را تایید می‌کند و گواه بودن مورد نظر آیه را گواه بودن بر اعمال می‌داند.

در بین اهل سنت می‌توان به روایتی که بخاری از ابی سعید خدری نقل کرده است اشاره کرد که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند: «در روز قیامت نوح‌علیه‌السلام را می‌خوانند و او می‌گوید: پروردگارا، گوش به فرمانم. خداوند می‌فرماید: آیا ابلاغ نمودی؟ می‌گوید: آری. پس به امت او می‌گویند: آیا به شما ابلاغ نمود؟ می‌گویند: بیم‌دهنده‌ای به سوی ما نیامد. خداوند به نوح‌علیه‌السلام می‌فرماید: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌گوید: محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و امت او، پس آنان گواهی می‌دهند که او ابلاغ کرده است ﴿وَيَکُونَ الرَّسُولُ عَلَيْکُمْ شَهِيدًا﴾[2] و این همان سخن خداوند است که ﴿وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَکُونُواْ شُهَدَاء عَلَي النَّاسِ

---

۱. **حج**/ ۷۸.

۲. **بقره**/ ۱۴۳. و پیامبر بر شما گواه باشد.

وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید، و پیامبر بر شما گواه باشد؛ و وسط به معنای عدل و اعتدال است.»[۱]

در کتاب **الکشّاف** آمده است که امت‌ها در روز قیامت تبلیغ پیامبران را انکار می‌کنند و خداوند از پیامبران طلب بیّنه و دلیل می‌کند.[۲] در **الدر المنثور**[۳] و **روح المعانی**[۴] و **مجمع البیان**[۵] نیز نزدیک به این مضمون آمده است.

در منابع شیعه نیز روایاتی در این زمینه آمده است، از جمله کلینی از برید عجلی نقل کرده است که از امام صادقعليه‌السلام درباره آیه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ پرسیدم، فرمود: «نحن الاُمّة الوسطی و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی أرضه.» ما [اهل‌بیت] امت میانه هستیم. ما گواهان خداوند بر خلق او و حجت‌های او در زمین هستیم.

گفتم: منظور از آیه ﴿ملة ابیکم ابراهیم﴾ چیست؟ فرمود: «ایانا عنی ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قبل﴾ فی الکتب التی مضت ﴿و فی هذا﴾ القرآن ﴿ لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا﴾ رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله الشهید علینا بما بلّغنا عن الله عزوجل و نحن الشهداء علی الناس، فمن صدّق صدّقناه یوم القیامة و من کذّب کذّبناه یوم القیامة.»[۶]

منظور از آن تنها ما هستیم «او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید» در کتاب‌های گذشته «و در این» قرآن [نیز همین مطلب آمده است] «تا این پیامبر بر شما گواه باشد» پس رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله گواه بر ماست به آنچه که از سوی خدا به ما ابلاغ نموده است و ما گواه بر

---

۱. **صحیح بخاری**، ج۵، ص۱۵۱.
۲. الزمخشری، محمود بن عمر، **الکشاف**، ج۱، ص۱۹۹.
۳. السیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، **الدر المنثور**، ج۱، ص۲۶۷.
۴. الآلوسی، محمود، **روح المعانی**، ج۲، ص۵.
۵. الطبرسی، الفضل بن الحسن، **مجمع البیان**، ج۱، ص۲۲۵.
۶. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۲۴۷_۲۴۶، باب فی أن الائمة شهداء الله عزوجل علی خلقه.

مردم هستیم پس هر که تصدیق کند در روز قیامت تصدیقش می‌کنیم و هر که تکذیب کند در روز قیامت تکذیبش می‌کنیم.

در کتاب **کافی** و **بحارالانوار**[1] بابی تحت عنوان «فی أن الأئمة شهداء الله عزوجل علی خلقه» تدوین شده است.

در**تفسیر عیاشی** آمده است که امام صادق(ع) فرمود: «قال الله تعالی: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ فإن ظننت أن الله عنی بهذه الآیة جمیع أهل القبلة من الموحدین، أفتری أن من لایجوز شهادته فی الدنیا علی صاع من تمر، یطلب الله شهادته یوم القیامة و یقبلها منه بحضرة جمیع الامم الماضیة؟ کلّا لم یعن الله تعالی مثل هذا من خلقه یعنی الأمة التی وجبت لها دعوة ابراهیم ﴿کنتم خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ و هم الأمة الوسطی و هم خیر أمة أخرجت للناس.»[2]

خداوند متعال فرموده است: «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم» اگر گمان می‌کنی که مقصود خداوند از این آیه همه یکتاپرستی اهل قبله بوده است، آیا به نظر تو خداوند از کسی که در دنیا گواهی او بر یک پیمانه خرما پذیرفته نمی‌شود، می‌خواهد تا در روز قیامت گواهی دهد و در حضور همه امت‌های گذشته گواهی او را می‌پذیرد؟ هرگز، خداوند چنین چیزی را از خلق خود یعنی امتی که دعای ابراهیم درباره آن پذیرفته شده نخواسته است: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید» منظور امت میانه است که بهترین امتی است که برای مردم پدیدار شده است.»

این دسته از روایات هرچند از یک جهت دلالت کمتری نسبت به دلالت آیه شهادت دارند؛ زیرا مدلول آنها نوعی از عمل یعنی گواه بودن بر همه اعمال ـ چه عبادت و چه معصیت ـ است همان گونه که مدلول آیات نیز همین است، ولی این دلالت خدشه‌ای وارد نمی‌کند؛ زیرا هدف آن اثبات گواه بودن گروه خاصی از امت است آن هم گواه بودن بر اعمال، و دلالت این روایات بر آن انکارناپذیر است.

---

۱. **بحارالانوار**، ج۲۳، ص۳۳۳، باب۲۰.

۲. العیاشی، محمد بن مسعود، **تفسیر العیاشی**، ج۱، ص۸۲.

آری، روایاتی که اکثراً در تفسیر آیه ﴿وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾[۱] وارد شده و بیانگر عرضه شدن اعمال به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است ــ که در آینده به آنها اشاره می‌کنیم ــ روایاتی قوی و صحیح هستند که بر علم معصومین علیهم السلام به اعمال بندگان دلالت، می‌کنند مانند روایتی که علّامه مجلسی در **بحارالانوار** از **بصائر الدرجات** آورده که یونس از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که شنیدم امام در حدیثی درباره روزهای هفته درباره پنج‌شنبه فرمود: «هو یوم تعرض فیه الاعمال علی الله و رسوله و علی الائمة.»[۲] و آن روزی است که در آن اعمال بر خدا و رسول او و امامان علیهم السلام عرضه می‌شود. در برخی از این روایات روز شنبه نیز علاوه بر پنج‌شنبه ذکر شده و در برخی دیگر آمده است که عرضه شدن اعمال در صبح و عصر هر روزی انجام می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که میان این روایات از یک سو و آیه شهادت و آیه رؤیت از سوی دیگر تعارض وجود دارد؛ زیرا ظاهر آیات بر اشراف و نظارت پیوسته و همیشگی آنان بر اعمال و حتی نیت‌ها و خطورات قلبی دلالت می‌کند، در حالی که ظاهر روایات بیانگر آن است که معصومین تنها هنگام عرضه شدن در زمان‌های مشخص علم پیدا می‌کنند. گذشته از اینکه اگر آنها بر اعمال و انگیزه‌های درونی و روانی آن اشراف دارند و از آن آگاهند چه نیازی به این عرضه کردن است؟

در پاسخ به این اشکال باید گفت: علم داشتن مراتب و درجاتی دارد. آیات مزبور به مراتب بالای آن در نزد امامان اشاره می‌کنند، در حالی که منظور روایات مراتب عادی آن است، از این رو تعارضی میان آنها نیست و بدین ترتیب می‌توان روایاتی که می‌گویند اعمال در روز پنج‌شنبه بر خداوند نیز عرضه می‌شوند صحیح دانست با اینکه به اندازه ذره‌ای نه درزمین و نه در آسمان از خداوند پنهان نیست.

---

۱. **توبه**/ ۱۰۵.
۲. المجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار**، ج۲۳، ص۳۴۶.

اقتضای این مقام بلند چیست؟

حال که پس از تفسیر آیات شهادت روشن شد که پیامبران و امامان علیهم‌السلام علم حضوری دارند، لازم است به این نکته اشاره کنیم که این مقام عالی برای این شاهدان بزرگ و ارجمند، ویژگی‌های دیگری را نیز برای آنان اثبات می‌نماید، از جمله:

۱. آگاهی آنان از غیب از راه‌های خاصی انجام می‌گیرد که با دیگر راه‌های عادی و مرسومی که مردم را از اخبار غیبی آگاه می‌کند متفاوت است و در خاتمه کتاب آن را توضیح خواهیم داد.

۲. علم حضوری مستلزم حضور معلوم با وجود خارجی خود در نزد عالم است و در جای خود اثبات شده است که این همان چیزی است که در فلسفه می‌گویند: «علم داشتن علت ـ به معنای آنچه به سبب آن معلول به وجود می‌آید ـ به معلول»[1] و این نشان‌دهنده آن است که معصومین علیهم‌السلام واسطه رسیدن فیضی الهی به مردم هستند و این همان چیزی است که ولایت تکوینی معصوم خوانده می‌شود. روایات نیز بر این معنا دلالت می‌کنند، از جمله: ثقة الاسلام کلینی در **الکافی** آورده است که امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «إن الله خلقنا فأحسن خلقنا و صوّرنا و جعلنا عینه فی عباده، و لسانه الناطق فی خلقه، و یده المبسوط علی عباده بالرأفة و الرحمة، و وجهه الذی یؤتی منه، و بابه الذی یدلّ علیه و خزائنه فی سمائه و أرضه، بنا أثمرت الأشجار و أینعت الثمار و جرت ألانهار و بنا ینزل غیث السماء و ینبت عشب الأرض و بعبادتنا عُبد الله، و لولا نحن ما عُبد الله.»[2]

خداوند ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو قرار داد و صورت‌گری نمود و ما را چشم خود در میان بندگانش، زبان ناطق خود در میان آفریدگانش، دست گشاده خود برای رحمت و مهربانی بر بندگانش، صورت خود که با آن ارتباط برقرار می‌شود، درگاه خود که بر او دلالت می‌کند و گنجینه‌های خود در آسمان و زمین قرار داد. به سبب ما درختان میوه می‌دهند، میوه‌ها می‌رسند و رودها جاری می‌شوند و به سبب ما از آسمان باران می‌بارد و از

---

۱. علم العلة بمعنی ما به علی المعلول.

۲. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۱۹۸، حدیث۵.

زمین گیاه می‌روید و با پرستش ما خداوند پرستیده می‌شود و اگر ما نبودیم خداوند پرستش نمی‌شد.

۳. آنان از گمراهی مصون هستند؛ زیرا وصف میانه بودن در آیه مطلق است و قیدی ندارد که نشانه آن است که آنان حقیقتاً در بالاترین مرتبه میانه بودن قرار دارند و از این رو معصوم از هر گونه انحراف و تندروی وکندروی هستند. علاوه بر آنکه آیه ﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ بیانگر آن است که آنان از میان مردم برگزیده شده‌اند، آیه ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ نیز که در مقام توصیف تعدادی از پیامبران مانند ابراهیم و یوسف است به همین گزینش اشاره دارد، و روشن است که گزینش کردن نشانه آن است که افراد برگزیده از هر گونه ناپاکی و آلودگی به دور هستند و از این رو شیطان گفته است: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۞ الا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾[1] [شیطان] گفت: به عزت تو سوگند که همگی را جدّا از راه به در می‌برم ۞ مگر آن بندگان پاکدل تو را.

و خداوند نیز درباره یوسف علیه السلام فرموده است: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾[2] چنین [کردیم] تا بدی و زشت‌کاری را از او بازگردانیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

چگونه ممکن است کسی که خداوند خود عهده‌دار دور کردن بدی‌ها و زشتی‌ها از او شده است مرتکب گناه و انحراف شود؟

۴. این شاهدان تا مادامی که اسلام باقی است یعنی تا روز قیامت، در میان مردم وجود دارند هرچند این امر به صورت تدریجی و با جایگزین شدن یکی به جای دیگری باشد، زیرا استمرار اسلام به معنای استمرار گواه بودن بر مردم است و استمرار گواه بودن به معنای استمرار وجود شاهدانی تا آن روز است و این امر تنها با غیبت امام مهدی(عج) و تداوم زندگی پنهانی ایشان تا پایان تاریخ امکان‌پذیر است.

---

۱. **ص**/ ۸۳_۸۲.
۲. **یوسف**/ ۲۴.

کلینی روایتی را از سماعه نقل کرده است که بر همین مساله دلالت دارد. او از امام صادق(ع) درباره آیه ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَـؤُلاء شَهِيدًا﴾[1] سؤال کرد، امام فرمود: «نزلت فی امة محمد(ص) خاصة فی کل قرن منهم امام منا شاهد علیهم و محمد(ص) شاهد علینا.»[2]

فقط درباره امت محمد(ص) نازل شده است و بر مردم هر عصری در این امت امامی از ما گواه است و محمد(ص) بر ما گواه است.

۱. **نساء**/ ۴۱. پس چگونه است [حالشان] آنگاه که از هر امتی گواهی گیریم و تو را بر آنان گواه آوریم.
۲. الکلینی محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۲۴۶، حدیث۱.

فصل سیزدهم:

از برگزیده بودن تا گواه بودن

آیه اجتباء

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءامَنوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ .وَجَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِن قَبْلُ وَفِی هَذَا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَدَاء عَلَی النَّاسِ فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَی وَنِعْمَ النَّصِیرُ﴾[1] ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید. و در راه خدا چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید، اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است، آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید، پس نماز را برپادارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید، او مولای شماست، چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری.

یکی دیگر از آیات مرتبط با بحث امامت **آیه اجتباء** در **سوره حج** است. این آیه تا حدی شبیه آیه مورد بحث در فصل گذشته است؛ زیرا در آیه شهادت، میانه بودن، ملاک انتخاب امت اسلامی به عنوان گواه بر دیگر امتها خوانده شده است و در آیه اجتباء، گزینش این امت برای دین اسلام سبب و ملاک گواه بودن آن اعلام شده است. تکرار مساله گواه بودن در دو آیه جدا و بی‌ارتباط، نشانه اهمیت و ثبوت آن است، هم‌چنان‌که اختلاف دو آیه در تعیین سبب و ملاک گواه بودن بیانگر آن است که این سبب متعدد است، و هر دو عامل میانه بودن و برگزیده بودن مجموعاً سبب گواه بودن آن است.

برای پی بردن به حقیقت اجتباء (برگزیدن) و مقصود از آن در آیه باید ابتدا توجه داشت که آیه قبل از آیه اجتباء همه مؤمنان را به رکوع و سجده و عبادت و انجام نیکی‌ها و جهاد در راه خدا _آن گونه که شایسته است_ فرمان داده و پس از آن آیه اجتباء بر مسلمانان منت گذاشته است که آنان برای دین اسلام برگزیده شده‌اند و سختی از آنان برداشته شده و حضرت ابراهیم(علیه السلام) نزدیک به دو هزار سال پیش از ظهور اسلام این امت را مسلمان

---

۱. **حج**/ ۷۷_۷۸.

نامیده است. گویا آیه بیانگر ضرورت پایبند بودن به احکام مطرح شده در این آیه و آیه قبل است، زیرا از یک سو این احکام آسان و بدون رنج و سختی است و از سوی دیگر ملاک برگزیده شدن برای دین اسلام پایبندی حتمی به این احکام است و علاوه بر آن مسلمانان از آن جهت که برای اسلام انتخاب شده‌اند و پرچمدار توحید ابراهیمعليه‌السلام آنان را به این نام خوانده است از عنایتی آسمانی برخوردارند.

بخش پایانی آیه نیز به این نکته اشاره کرده است که پایبندی به این احکام و هم‌چنین ویژگی‌هایی مانند برگزیده بودن و برداشتن رنج و سختی و نیز نامگذاری مسلمانان توسط حضرت ابراهیم پیش از ظهور اسلام، همگی زمینه‌ساز رسیدن آنان به چنان مقام بلند و ارجمندی است که پیامبر اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله گواه بر آنان باشد و آنان نیز گواه بر دیگر مردمان باشند. بنابراین هدف از برگزیده بودن گواه بودن است.

برای آنکه معنای دقیق «اجتباء» روشن شود، باید ابتدا معنای لغوی آن را بدانیم. راغب در **المفردات** گفته است: «جبیت الماء فی الحوض: یعنی آن را در حوض جمع کردم و حوضی را که در برگیرنده این آب است«جابیه» گویند.» سپس گفته است: «اجتباء به معنای جمع نمودن به شیوه گزینش و انتخاب است، خداوند عزوجل فرموده است: **فاجتباه ربّه** اجتباء بنده از سوی خداوند به معنای اختصاص دادن او به فیض الهی است.»[1]

زمخشری در **اساس البلاغة** گفته است: «اجتباه: یعنی او را برگزید و این معنا استعاری است؛ زیرا هر کس چیزی برای خودش جمع کند آن را به خود اختصاص داده و برگزیده است.»[2]

ابو البقاء نیز در **الکلیات** گفته است: «الإجتباء: یعنی اینکه چیزی را به طور کامل بگیری.»[3]

---

۱. الراغب الاصفهانی، الحسین بن محمد، **المفردات**، ص۸۷.
۲. الزمخشری، محمود بن عمر، **اساس البلاغة**، ج۱، ص۱۰۷.
۳. الحسینی، الکفوی، ابو البقاء، **الکلیات**، ص۳۰.

آنچه دیگران گفته‌اند نیز شبیه به همین است.

با دقت در کلمه **اجتباء** درمی‌یابیم که با مفهوم **تسلیم** تلازم دارد، اگر در برابر فرد گزینش‌کننده افراد معینی باشند او باید بر اساس مبنا و ملاک مشخصی زید را انتخاب کند و عمرو را انتخاب نکند. این ملاک باید نزدیک یا نزدیک‌تر بودن آن فرد به ملاک گزینش باشد و نزدیک‌تر بودن در مقام پرستش و بندگی همان تسلیم بیشتر در برابر معبود است، یعنی بنده زمام اختیار خود را به آفریدگارش بسپارد و با تمام وجودش به سوی او رو کند و سرکشی نفس خود در انحراف به گمراهی را سرکوب کند. این بدان معناست که صفت برگزیده بودن (اجتباء) مترتب بر رسیدن به درجه تسلیم در برابر خداوند است که تنها مختص انسان‌های خاصی است و اینکه جمله ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ﴾ بر جمله ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ عطف نشده است نیز آن را تایید می‌کند؛ زیرا نشانه آن است که بین دو معنای اجتباء و اسلام پیوند کامل وجود دارد مانند آیه شریفه ﴿أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ۞ أَمَدَّكُم بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ﴾[1] شما را به آنچه می‌دانید مدد کرد ۞ شما را به [دادن] دام‌ها و پسران مدد کرد.

نبودن فاصله یا حرف عطف میان دو جمله بر اتحاد آن دو در معنا دلالت می‌کند، اگر دو جمله با حرف عطفی مثل «واو» به یکدیگر مرتبط شده بودند نشانگر آن بود که نوعی اختلاف معنایی بین آنها وجود دارد، هر چند نوعی اشتراک و تناسب نیز میان آنها لحاظ شده است و همین اشتراک بنابر آنچه فلاسفه درباره «حمل» گفته‌اند، سبب ربط آنها شده است.

نتیجه اینکه جدا بودن این دو جمله در آیه نشانه نهایت پیوند و اتحاد میان برگزیده شدن و مقام تسلیم در برابر خداوند است.

نکته دیگری که این نتیجه را تایید می‌کند این است که ساختار آیه در صدد منت نهادن است و آنچه با این ساختار تناسب دارد، مرتبه‌ای از اسلام است که سزاوار منت نهادن باشد و ملاک اصلی برگزیده شدن به شمار می‌آید. از آنجا که آیه، اسلام را به ابراهیم

---

۱. **شعراء**/ ۱۳۳_۱۳۲.

خلیل‌علیه‌السلام نسبت داده است؛ می‌کوشیم تا مراتب آن را بررسی کنیم و مرتبه مورد نظر آیه در سیره این پیامبر بزرگ را_ که مرتبط با بحث برگزیده شدن است_ به دست آوریم.

قرآن کریم به پرچم‌دار توحید صفت اسلام داده است: ﴿وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ الا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِى الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِى الاخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ۞ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[1]

و چه کسی _جز آنکه به سبک‌مغزی گراید_ از آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم، و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود. هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو، گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

و روشن است که «اصطفاء» و «اجتباء» هر دو به یک معنا هستند. خداوند متعال همچنین فرموده است: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۞ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَآ إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۞ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ﴾[2]

و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند، [می‌گفتند] ای پروردگار ما، از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی. پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردارِ خود [پدید آر] و آداب دینی ما را به ما نشان ده؛ و بر ما ببخشای که تویی توبه‌پذیر مهربان. پروردگارا، در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.

در این دو آیه شیخ پیامبران، ابراهیم‌علیه‌السلام و پسرش اسماعیل از خداوند می‌خواهند که به آنها مقام تسلیم عطا نماید. ابراهیم‌علیه‌السلام این دعا را در اواخر عمر خود یعنی پس از آنکه به همه مراتب رسالت، نبوت و امامت رسیده بود، مطرح نموده است و نشانه آن این است که

---

۱. **بقره**/ ۱۳۱_۱۳۰.
۲. **بقره**/ ۱۲۹_۱۲۷.

او به همراه فرزندش اسماعیل در هنگام بالابردن دیوارهای کعبه چنین دعایی کرده است و با توجه به آیات قرآن می‌دانیم که خداوند در کهنسالی به او فرزند عطا کرده است: ﴿الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَي الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ و إِسْحَقَ﴾[1] سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی اسماعیل و اسحاق را به من بخشید.

و همان‌گونه که در فصل دوم نیز گفتیم او قبل از فرزنددار شدن نیز پیامبر بوده است.

پس چرا پیامبری که از بزرگترین پیامبران و رسولان به شمار می‌آید و مرتبه او در یکتاپرستی و تسلیم در میان پیامبران کم نظیر است با این حال از خداوند می‌خواهد تا به او و فرزندش مرتبه بالاتری از تسلیم بدهد؟

با تدبر در این دعا درمی‌یابیم که منظور از تسلیم در آیه﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ مرتبه عادی تسلیم نیست بلکه منظور مرتبه‌ای است که با کسی که شیخ پیامبران لقب گرفته است، متناسب باشد و موجب برگزیده شدن از سوی خدا می‌گردد: ﴿وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ...﴾ و بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که اجتباء در آیه مورد بحث مبتنی بر این مرتبه خاص از تسلیم ابراهیمی است. به ویژه با توجه به اینکه آیه اجتباء گواه بودن را به مطلق تسلیم بودن در برابر خداوند ربط نداده بلکه آن را به اسلامِ منسوب به ابراهیم ربط داده است: ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ﴾[2] و این بدان معناست که این گونه نیست که هر کس زبان به یکتاپرستی بگشاید برگزیده می‌شود بلکه این مقام ویژه کسی است که در تسلیم به مقام ابراهیم رسیده باشد.

بر این اساس «ال» در «المسلمین» برای عهد است یعنی اشاره به اسلام خاص معهود و معنای آیه چنین خواهد بود: «دینی که سختی در آن نیست، همان آیین پدر یکتاپرستان، ابراهیم است و خداوند شما را قبلاً از زبان ابراهیم مسلمان نامیده است.» و بدین ترتیب می‌توان روایاتی را که می‌گویند ضمیر «هو» به خداوند برمی‌گردد و روایاتی را که می‌گویند به ابراهیم برمی‌گردد با یکدیگر جمع نمود.

---

۱. **ابراهیم**/ ۳۹.

۲. **حج**/ ۷۸.

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که آیه از مقامی بالا، امتیازی بزرگ و مرتبه‌ای عالی سخن می‌گوید که عطا کردن آن تنها به انسان‌هایی که شایستگی خاص و جایگاهی ویژه داشته باشند امکان پذیر است و نسبت دادن آن به عموم امت و استفاده از خطاب عام در آیه تنها از این جهت است که این امت دربردارنده افرادی است که چنین ویژگی را دارند. گویا آیه می‌خواهد بگوید برگزیده شدن در این امت روی داده است و از چنین سخنی فهمیده می‌شود که صفت مورد نظر شامل همه افراد امت نمی‌شود بلکه تنها برخی از افراد این امت از این صفت برخوردارند و این به خودی خود یک ویژگی برای امت به شمار می‌آید، یعنی امتی وجود دارد که دارای افرادی با این ویژگی است و در امت‌های دیگر چنین افرادی وجود ندارند.

بر این اساس نتیجه این آیه با آیه شهادت که به بحث امامت امامان علیهم‌السلام منتهی شد و بر یکی از ویژگی‌های آن دلالت داشت، تطابق و هم‌سویی دارد و اگر این دو آیه را با آیاتی از سوره بقره که به آنها اشاره کردیم، جمع نماییم این تطابق و هم‌سویی بیشتر روشن می‌شود؛ زیرا در آیات سوره بقره تنها فرزندان ابراهیم، مخاطب هستند و این عنوان بر امامان علیهم‌السلام منطبق است همان‌گونه که عنوان ﴿أَبِيكُمْ﴾ در آیه ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ نیز بر ایشان علیهم‌السلام صدق می‌کند. دلیل بر این امر روایاتی است که از سوی شیعه و سنی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرموده است: «أنا دعوة ابراهیم.» من همان دعای[مستجاب شده] ابراهیم هستم.

در زیر به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. در **الدر المنثور** نقل شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند: «من دعای [مستجاب شده] ابراهیم هستم که در حال بالا بردن دیوارهای کعبه گفت: پروردگارا در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند، زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.»[۱]

۱. السیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، **الدر المنثور**، ج۱، ص۲۵۵.

علمای شیعه نیز مضمون این روایت را با سندهای متعدد نقل کرده‌اند از جمله روایتی که حویزی در **نور الثقلین**[۱] و قمی در **تفسیر**[۲] خود و صدوق در **الخصال**[۳] آورده است.

۲. در کتاب **کافی** در حدیثی طولانی از امام صادق‌علیه‌السلام نقل شده است که ایشان پس از اشاره به آیه ﴿وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[۴] فرموده‌اند: «خداوند متعال درباره این امت و اینکه از نسل چه کسی است سخن گفته است. این امت از فرزندان ابراهیم و اسماعیل از ساکنان حرم هستند؛ کسانی که غیر از خدا هرگز کسی را نپرستیده‌اند و دعای ابراهیم و اسماعیل از اهل مسجد درباره آنان پذیرفته شده است، همان‌ها که خداوند در کتاب خود درباره آنان خبر داده که پلیدی را از آنان زدوده و آنان را پاک و پاکیزه قرار داده است.»[۵]

صریح‌تر از آن، روایتی است که عیاشی در **تفسیر** خود از ابی عمرو زبیری نقل کرده است که به امام صادق‌علیه‌السلام گفتم: به من خبر ده، امت محمد چه کسانی هستند؟ فرمود: امت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله فقط بنی هاشم هستند. گفتم: دلیل آن چیست که امت محمد تنها اهل‌بیت او هستند که گفتید، نه غیر آن؟ فرمود: این سخن خداوند: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۞ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَآ إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾[۶]

و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند، [می‌گفتند] ای پروردگار ما، از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی. ۞ پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان]

---

۱. الحویزی، عبد علی بن جمعه، **نور الثقلین**، ج۱، ص۱۰۹، حدیث۳۸۱ _۳۸۲..
۲. القمی، علی بن محمد، **تفسیر القمی**، ج۱، ص۶۲.
۳. الصدوق ، محمد بن علی، **الخصال**، ج۱، ص۱۷۷.
۴. **آل عمران**/ ۱۰۴. و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند.
۵. **نور الثقلین**، ج۱، ص۱۰۹، حدیث۳۸۰، به نقل از **الکافی**، ج۵، ص۱۶، حدیث۱.
۶. **بقره**/ ۱۲۷_۱۲۸.

خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردارِ خود [پدید آر]؛ و آداب دینی ما را به ما نشان ده؛ و بر ما ببخشای که تویی توبه‌پذیر مهربان.

هنگامی که خداوند خواسته ابراهیم و اسماعیل را پذیرفت و از فرزندان آن دو امتی فرمانبردار قرار داد و رسولی از آن امت برایشان برانگیخت تا آیه‌های خداوند را برایشان بخواند، آنان را پاک گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، ابراهیم به دنبال دعای اول دعای دیگری کرد و از خدا خواست تا آنان را از شرک و پرستش بت‌ها پاک بدارد تا فرمان خداوند در مورد آنان صحیح باشد و کسی از غیر آنان پیروی نکند: ﴿وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الاصْنَامَ ۞ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾[1] و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار. پرودگارا، آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر که از من پیروی کند بی‌گمان او از من است، و هرکه مرا نافرمانی کند به یقین تو آمرزنده و مهربان هستی.

این آیه دلالت می‌کند که امامان و امت فرمانبرداری که محمد از میان آنان برانگیخته شده است تنها فرزندان ابراهیم هستند؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الاصْنَامَ.﴾[2]

با توجه به آنچه درباره حقیقت اجتباء و لوازم آن گفتیم روشن می‌شود که آیه﴿مَّا كَانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّيَ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللّهَ يَجْتَبِی مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ﴾[3] در صدد اختصاص‌دادن آگاهی از غیب به پیامبران نیست بلکه پیامبران را بنابر اقتضای حال و شرایط خطاب ذکر نموده است.

در منابع شیعه نیز روایاتی وجود دارد که بیانگر آن است که منظور از برگزیدگان و شاهدان در این آیه امامان از اهل بیت علیهم‌السلام هستند، از جمله:

۱. **ابراهیم**/ ۳۵_۳۶.

۲. العیاشی، محمد بن مسعود، **تفسیر العیاشی**، ج۱، ص۸۰_ ۷۹، حدیث۱۰۱.

۳. **آل عمران**/ ۱۷۹. خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند، و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند ولی خدا از میان فرستادگانش هر که را که بخواهد برمی‌گزیند.

۱. ثقة الاسلام کلینی به نقل از علی بن ابراهیم به نقل از پدرش به نقل از محمد بن ابی عمیر به نقل از عمر بن أذینه به نقل از برید بن عجلی آورده است که از امام باقر(علیه السلام) درباره آیه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَي النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ پرسیدم.

فرمود: «نحن الأمة الوسط و نحن شهداء الله تبارک و تعالی علی خلقه و حججه فی أرضه.» ما امت میانه هستیم و ما شاهدان خداوند متعال بر مردم و حجت‌های او در زمین هستیم.

گفتم: منظور از آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۞ وَجَاهِدُوا فِى اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾[1] چیست؟

فرمود: «ایانا عنی و نحن المجتبون و لم یجعل الله تبارک و تعالی فی الدین ﴿مِنْ حَرَجٍ﴾ فالحرج اشد من الضیق ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ ایانا عنی خاصة﴿سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ﴾ الله سمّانا المسلمین ﴿مِن قَبْلُ﴾ فی الکتب التی مضت ﴿وَفِى هَذَا﴾ القرآن ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاء عَلَي النَّاسِ﴾ فرسول الله(صلی الله علیه و آله) الشهید علینا بما بلغنا عن الله تبارک و تعالی و نحن الشهداء علی الناس فمن صدق یوم القیامة صدقناه و من کذب کذبناه.»[2]

منظور، ما هستیم، ما همان برگزیدگانیم. خداوند در دین خود سختی قرار نداده است، سختی شدیدتر از تنگی و فشار است. منظور از «آیین پدرتان ابراهیم» تنها ما هستیم. «شما را مسلمان نامید» یعنی خداوند ما را قبلاً در کتاب‌های پیشین و در این قرآن مسلمان نامیده «تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید» بنابراین رسول خدا گواه بر ماست به آنچه که از سوی خدا به ما ابلاغ نموده است و ما گواه بر مردم هستیم پس هر که روز قیامت را تصدیق کند او را تصدیق می‌کنیم و هر که آن را تکذیب کند تکذیبش می‌کنیم.

---

۱. **حج**/ ۷۸_۷۷.

۲. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۲۴۷، حدیث۴.

۲. شیخ صدوق در **کمال الدین** با سند خود از سلیم بن قیس هلالی آورده است که امیر مؤمنان‌ﷺ در ایام خلافت عثمان روزی در مسجد در جمع مهاجران و انصار فرمود: «انشدکم الله، أتعلمون أن الله عزوجل أنزل فی سورة الحج ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ الی آخر السورة، فقام سلمان فقال: یا رسول الله، مَن هؤلاء الذین أنت علیهم شهید و هم شهداء علی الناس الذین اجتباهم الله و لم یجعل علیهم فی الدین من حرج ملّة أبیکم ابراهیم؟ فقال‌ﷺ: عنی بذلک ثلاثة عشر رجلاً خاصة دون هذه الأمة. قال سلمان: بیّنهم لنا یا رسول الله، قال‌ﷺ: أنا و أخی و أحد عشر من ولدی.

قالوا: اللهم نعم.»[۱]

شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که خداوند عزوجل در سوره حج این آیه را نازل فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجده کنید ...» پس [وقتی آیه نازل شد] سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا، این کسانی که شما بر آنها گواه هستید و آنان گواه بر مردمند و خداوند آنان را برگزیده است و در دین بر آنان سختی قرار نداده است و آیین پدرتان ابراهیم [نیز این گونه بوده است] چه کسانی هستند؟ پیامبرﷺ فرمود: منظور آیه تنها سیزده نفر از این امت است، سلمان گفت: آنان را به ما معرفی کن ای رسول خدا، فرمود: من و برادرم و یازده تن از فرزندانم؟ [مردم در جواب امیر مؤمنان] گفتند: آری.

۱. الصدوق، محمد بن علی، **کمال الدین**، ص۲۷۹_۲۷۸؛ **نور الثقلین**، ج۳، ص۵۲۶، شماره۲۴۴.

فصل چهاردهم:

امامان، ناظران بر اعمال

آیه رؤیت اعمال

﴿وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَي اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَي عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[1] و بگو: [هر کاری می‌خواهید] بکنید، که به زودی خدا و پیامبر او و مومنان در کردار شما خواهند نگریست، و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید، پس شما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد.

به دنبال دو آیه‌ای که در دو فصل قبل بررسی کردیم آیه رؤیت اعمال نیز بر مسأله گواه بودن امامان بر اعمال مردم تاکید کرده و یکی از ویژگی‌های مهم و برجسته امامت را از دیدگاه قرآن کریم مطرح نموده است.

رؤیت به معنای درک شیء مرئی و قابل دیدن، با چشم یا قلب است. در **قاموس** آمده است: «الرؤیة: نگریستن با چشم یا دل»[2]

راغب در **المفردات** گفته است: «الرؤیة: ادراک شیء مرئی را گویند که بر اساس قوای نفسانی صورت می‌گیرد. اولین آنها با حواس و مانند آن است ... دوم با وهم و خیال... سوم با تفکر... چهارم با عقل...»[3] وی برای هر یک از این موارد مثال‌هایی آورده است.

حرف «سین» در «ستردّون» هرچند حرف استقبال است که برای آنچه در آینده تحققش را انتظار داریم به کار می‌رود ولی آن‌گونه که ابن هشام از زمخشری نقل کرده است برای تاکید بر حتمی بودن تحقق آن نیز به کار می‌رود.[4]

خطاب در این آیه عام است و هر انسان مکلفی را شامل می‌شود و به توبه‌کنندگان _که در آیه قبل مطرح شده‌اند_ اختصاص ندارد هرچند در مورد آنان نازل شده است، زیرا حکمی که در موردی خاص مطرح شده باشد اختصاص به آن ندارد، هم‌چنان‌که این خطاب مختص مؤمنان نیست هرچند نسبت به دیگران به آن سزاوارترند و خطاب بالفعل

---

۱. **توبه**/ ۱۰۵.

۲. الفیروز آبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس المحیط**، ص۱۶۵۸.

۳. الراغب الاصفهانی، الحسین بن حمید، **المفردات**، ص۲۰۹_۲۰۸.

۴. الانصاری، عبدالله بن هشام، **مغنی اللبیب**، ج۱، ص۲۳۲.

متوجه آنان است؛ زیرا قرآن به روش «به در بگو که دیوار بشنود» نازل شده است و قبلاً به آن اشاره کردیم، به ویژه آنکه آیه در مقام تشویق به عمل نمودن و ترغیب به افزایش آن است چرا که اعمال دیده می‌شود و این دیده شدن به خودی خود نوعی تشویق به عمل و هشدار نسبت به سهل‌انگاری است، به ویژه آنکه بیننده آن، خداوند سبحان و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان برگزیده هستند.

بی‌گمان دیدن مزبور پیش از برپایی روز رستاخیز تحقق می‌یابد، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ و ظاهر آیه مقام بیان این ویژگی است که پیامبر و مؤمنان اعمال را همان‌گونه می‌بینند که خداوند متعال می‌بیند، این ویژگی ما را در تعیین نوع دیدن کمک می‌کند: آیا حقیقت عمل دیده می‌شود یا ظاهر آن یا نتیجه آن؟ دیدن نتیجه عمل یا ظاهر آن امری است که حتی از غیر مؤمنان نیز ساخته است. این نوع دیدن با ساختار آیه که بیانگر وجود یک ویژگی خاص در دیدن پیامبر و مؤمنان است سازگار نیست، بنابراین باید منظور از دیدن در آیه دیدن خود عمل و حقیقت آن باشد که در این صورت نیت درونی و انگیزه‌های اثرگذار در شکل‌گیری این حقیقت را نیز شامل می‌شود اما برخی به اشتباه منظور آیه را دیدن نتیجه عمل دانسته‌اند و برخی دیگر مانند سید قطب در **فی ظلال القرآن** گفته‌اند منظور آیه ظاهر اعمال است.[1]

بنابراین معنای آیه چنین است ــ و خدا به آن داناتر است ــ : ای پیامبر، به مردم بگو هرچه می‌خواهید انجام دهید اما بدانید که خداوند کارهای شما را می‌بیند و شما در محضر او هستید و در روز قیامت که به سوی او بازگردانده می‌شوید شما را به خاطر کارهایتان پاداش یا کیفر می‌دهد. علاوه بر او پیامبر و مؤمنان برگزیده نیز ناظر بر کارهای شما هستند پس مراقب رفتار و کردار خود باشید و در انجام کار نیک شتاب کنید.

هدف از این شیوه بیان، تحریک و ترغیب قوی به انجام کار نیک است؛ زیرا احساس پنهان بودن از چشم دیگران، در انسان سستی و غفلت و بی‌تفاوتی پدید می‌آورد ولی اگر این احساس از او گرفته شود به گونه‌ای که باور داشته باشد، تحت مراقبت و کنترلی شدید

---

۱. سید قطب، **فی ظلال القرآن**، ج۴، ص۳۲۰.

و ویژه زندگی می‌کند و خدا و پیامبر و مؤمنان او را می‌بینند، سرزندگی و جدیّت جای سستی را می‌گیرد.

تردیدی نیست که خداوند متعال از نیت‌های درونی آگاه است، چه رسد به حرکت اعضا و جوارح و ظاهر کارها؛ زیرا به اندازه ذره‌ای نه در زمین و نه در آسمان از علم خداوند پوشیده نمی‌ماند و او نگاه‌های دزدانه و آنچه را که دلها نهان می‌دارند، می‌داند. درباره ناظر بودن پیامبر و مؤمنان بر اعمال نیز گفتیم که از نوع دیدن حقیقت عمل است نه دیدن تنها ظاهر عمل و نتیجه آن.

چیزی که جای سؤال دارد این است که ابزاری که آنان را بر خلاف سایر مردم از این نوع دیدن بهره‌مند می‌سازد چیست؟ اگر این ابزار همان چشم طبیعی باشد که همه انسان‌ها دارند لازمه‌اش آن است که دیدن آنها با دیدن خداوند متفاوت باشد در حالی که در آیه شریفه دیدن خداوند و دیدن پیامبر و مؤمنان در کنار هم ذکر شده‌اند که مستلزم نوعی اتحاد و اشتراک میان آنهاست. گذشته از آن، دیدن عادی با چشم امری است که بین پیامبر و مؤمنان و سایر مردم حتی کافران و منافقان مشترک است در حالی که ساختار آیه بر وجود یک ویژگی خاص در دیدن پیامبر و مؤمنان دلالت می‌کند که موجب منت گذاشتن خداوند بر آنان گردیده است.

پس باید این دیدن یک دیدن استثنایی و متفاوت با دیدن عادی با چشم طبیعی باشد به گونه‌ای که حقیقت عمل و نیت‌ها و انگیزه‌های نفسانی نهفته در ورای آن را کشف کند. بی‌گمان این ویژگی برای همه مؤمنان میسر نمی‌گردد. از این رو ممکن نیست منظور از مؤمنان در آیه همه افراد دارای ایمان باشند بلکه تنها افرادی خاص و معلوم مورد نظر هستند. بر این اساس «ال» در «المؤمنون» برای عهد است نه جنس و ناظر بودن این مؤمنان مزبور بر کارهای بندگان نوعی آگاهی از حقیقت نفس انسان است که خداوند آن را به عنوان قطره‌ای از علم مطلق خویش به آنها عطا نموده است. روایات بسیار زیادی درباره عرضه شدن اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که بیشتر آنها این آیه را تفسیر می‌کنند و بنابراین منظور از مؤمنان، امامان علیهم السلام هستند. پس آیه بیانگر آن

است که پیامبرﷺ و امامان علیهم‌السلام همه آنچه بندگان انجام می‌دهند را از راه اشراف بر حقیقت نفس انسان و کارهای او می‌بینند.

نکته دیگر اینکه منسوب بودنِ دیدن به خداوند مستلزم آن است که این دیدن از صفات مربوط به اعمال و افعال خداوند برخوردار باشد مانند مقید نبودن به عامل زمان. دیدن خداوند زمان ندارد یعنی از کارهای بندگان چه پیش از انجام و چه در هنگام انجام و چه پس از انجام آگاه است و کارهای بندگان در هر مرتبه‌ای از تحقق و پیدایش نزد خداوند حاضر است.

برخی گفته‌اند: حرف «سین» در ﴿فسیری الله عملکم﴾ بیانگر آن است که دیدن محدود به مرحله بقاء و ارائه عمل است و مراحل پیش از آن مانند مرحله انجام عمل را دربرنمی‌گیرد. گویا آیه در مقام برطرف نمودن این توهم است که اعمال فناپذیرند و نشان می‌دهد که اعمال ماندگارند و تداوم دارند؛ زیرا تحت نظر خداوند هستند و بدین ترتیب دلالت آیه رؤیت اعمال با آیه شهادت تفاوت می‌یابد زیرا آیه نخست ناظر به مرحله پس از انجام عمل است و آیه دوم ناظر به مرحله پیش از انجام عمل تا هنگام انجام آن است و انطباق روایاتِ دال بر عرضه شدن اعمال بر این بعد از آیه، بیش از سایر ابعاد است.

کلینی از چند نفر از راویان شیعه نقل کرده است که هر یک با سند خود از یعقوب بن شعیب نقل کرده‌اند که از امام صادق علیه‌السلام درباره آیه ﴿اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ پرسیدم، فرمود: منظور از آنان امامان علیهم‌السلام هستند.[1]

از سماعه نیز نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه‌السلام فرمود: چرا رسول خداﷺ را می‌رنجانید؟ مردی گفت: چگونه ما پیامبر را می‌رنجانیم؟ فرمود: «أما تعلمون أنّ اعمالکم تعرض علیه فإذا رأی فیها معصیة ساءه ذلک فلاتسوؤا رسول‌اللهﷺ و سرّوه.»[2] آیا نمی‌دانید که کارهای شما بر ایشان عرضه می‌شود، پس اگر در بین آنها معصیتی ببیند از آن آزرده می‌شود پس رسول خداﷺ را نرنجانید بلکه او را شاد کنید.

---

۱. الکلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، ج۱، ص۲۱۹، حدیث۲.

۲. همان، حدیث۳.

از عبدالله بن ابان زیات نیز که جایگاه خاصی نزد امام رضاؑ داشت نقل کرده است که به امام رضاؑ گفتم: برای من و خانواده‌ام دعا کنید، فرمود: «أو لستُ أفعل؟ والله إن أعمالکم لتعرض علیّ فی کلّ یوم و لیلة.» آیا [فکر می‌کنی چنین] نمی‌کنم؟ به خدا سوگند کارهای شما هر روز و شب بر من عرضه می‌شود.

من از این سخن امام شگفت‌زده شدم، امام فرمود: آیا کتاب خداوند عزوجل را نخوانده‌ای: ﴿قُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ به خدا سوگند، منظور علی بن ابی طالبؑ است.[1]

---

۱. همان، حدیث۴.

فصل پانزدهم:

نتایج بحث

در پایان مباحث این کتاب جا دارد نگاهی کوتاه و کلی به نتایج به‌دست‌آمده در طی فصل‌های گذشته داشته باشیم.

مهمترین دستاورد بحث ما این است که ولایت امامان علیهم‌السلام یک حقیقت مسلّم قرآنی است که در آیات متعددی مطرح شده است و در این کتاب به بررسی و تحلیل و تفسیر برخی از آنها پرداختیم. این حقیقت دارای ابعاد و ویژگی‌های متعددی است، از جمله: علم حضوری، عصمت و گواه بودن بر کارهای بندگان.

نتیجه نهایی این کتاب همین است و این نتیجه پاسخی است به ادعای برخی که می‌گویند ولایت مفهومی است که علمای مذهب خاصی آن را به وجود آورده‌اند و مبنای قرآنی ندارد. در طی این بحث روشن شد که ولایت یک مفهوم مسلم قرآنی است و روایات صحیح بسیاری در منابع همه فرقه‌های اسلامی در تایید آن وجود دارد.

دستاوردهای فصل‌های این کتاب را به این ترتیب می‌توان خلاصه نمود:

نتایج بحث در آیه خلافت

۱. این جانشینی با تعیین الهی انجام می‌گیرد و مردم در آن نقشی ندارند.

۲. این جانشینی مطلق و بدون قید است و به بُعد و جنبه خاصی اختصاص ندارد.

۳. ملاک در این جانشینی این است که فرد جانشین(خلیفه) باید به نام‌های نیک خداوند و صفات والای او علم داشته باشد تا بتواند آنها را برای مردم بیان کند و در مسیر آنها حرکت کند. هم‌چنین باید آفریدگانی را که در میان آنها به جانشینی گمارده شده است بشناسد تا بتواند امور آنها را اداره کند.

۴. جانشینی خداوند منحصر در شخص آدم علیه‌السلام نیست و نشانه آن اعتراض فرشتگان به خونریز بودن انسان است، هم‌چنان‌که اهل فساد و تباهی را نیز شامل نمی‌شود، بلکه مختص صالحانی است که نام‌های نیک خداوند را می‌دانند.

۵. هدف از آفرینش انسان در هر عصری وجود چنین خلیفه‌ای است که نماد اوج کمال انسانی به شمار آید و سایر انسان‌ها پیروان او هستند و باید به حکومت و فرمانروایی او گردن نهند.

نتایج بحث در آیه امامت

۱. امامتی که به حضرت ابراهیمؑ عطا شد یک مقام معنوی ناشی از نزدیکی ایشان به خداوند نیست بلکه مقام فرمانروایی و رهبری در عرصه اجتماعی و سیاسی است.

۲. این مقام مهم پس از برگزیده شدن ایشان به پیامبری و بعد از سربلندی در چندین امتحان بزرگ به ایشان داده شد. این امر بیانگر آن است که امامت مقام بالایی است که ارتباطی با شریعتی که قبلاً به او داده شده بود، ندارد بلکه برخاسته از هدایت حقه‌ای است که بر دوش کسانی که تکویناً آمادگی و گنجایش آن را داشته باشند گذاشته می‌شود.

۳. از آنجا که امامت پیمان و عهد خداوند است دسترسی هیچ ستمگری به آن ممکن نیست حتی کسی که به خودش ستم کرده باشد؛ زیرا عنوان ستمگر بر چنین شخصی نیز صدق می‌کند و این همان عصمت است.

۴. امامت پیمانی الهی است که خداوند آن را به بندگان برتر و برگزیده‌اش می‌بخشد و این‌چنین نیست که آن را به مردم واگذار کرده باشد تا برای خود امامی برگزینند.

۵. عنوان امامت به خودی خود مستلزم آن است که گفتار و کردار و تقریر امام بر مردم حجت باشد بنابراین اطاعت از او بر آنان واجب است، به خلاف عنوان نبوت که تنها اقتضای اطاعت از احکام الهی را دارد و به خودی خود اطاعت از پیامبر را اقتضا نمی‌کند مگر اینکه در خود احکام الهی دلیلی بر لزوم اطاعت از پیامبر باشد.

۶. مسئولیت هدایت تکوینی امام مستلزم آگاهی او از مجاری و راه‌های رساندن این هدایت به انسان‌ها است.

نتایج بحث در آیه اولوالامر

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله دو مقام دارد:

الف: مقام رسالت و پیامبری یعنی واسطه بودن در رساندن وحی به مردم.

ب: مقام رهبری و ولایت امر و حکومت بر مردم. همان‌گونه که اطاعت از وحی و احکام الهی ابلاغ شده از سوی پیامبر بر مردم واجب است، اطاعت از همه فرمان‌های ایشان در مقام رهبری و فرمانروایی نیز واجب است.

۲. هم‌ردیف بودن اطاعت از پیامبر و اطاعت از خدا از یک سو و مطلق بودن فرمان به اطاعت از پیامبر در آیه شریفه از سوی دیگر حاکی از عصمت پیامبر در مقام رهبری و ولایت (علاوه بر عصمت مسلم او در مقام نبوت و رسالت) است.

۳. اطاعت از اولوالامر در امتداد رهبری و حاکمیت پیامبر است و از این رو در آیه ﴿وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ اولیالامر مِنكُمْ﴾ اطاعت از پیامبر و اطاعت از اولوالامر در یک مرتبه است.

۴. از عنوان«اولی‌الامر» چنین برمی‌آید که عنوانی پیوسته و مستمر است و محدود به زمان خاصی نیست و از این رو هیچ عصری خالی از آنان نیست.

۵. منظور از اولوالامر افراد معصوم معینی هستند بنابراین نه بر اهل حل و عقد در امت و نه بر گروه‌های اجتماعی و سیاسی مشابه قابل انطباق نیست.

۶. مرجعیت اولوالامر مختص به زمینه‌های مدیریتی، اجرایی و سیاسی نیست و حوزه قانونگذاری و تشریعی را نیز شامل می‌شود به این معنا که آنان دارای صلاحیت‌ها و توانایی‌های کافی هستند که به آنان این امکان را می‌دهد تا نیازها و اقتضاهای تشریعی و قانونی مورد نیاز در دوران پس از پیامبر را بر اساس قرآن و سنت کشف و تبیین کنند.

نتایج بحث در آیه ولایت

۱. مفهوم ولایت در همه موارد استعمال آن دلالت بر نزدیکی می‌کند به گونه‌ای که مستلزم پیوند و اثرگذاری بین دو طرف و نیز تصرف و تدبیر یا محبت یا تسلط داشتن است و از این رو کلمه «ولایت» از آن دسته کلمات مشترکی نیست که کاربرد آن در یک مورد کاملاً مخالف با کاربردهای دیگر آن باشد.

۲. رکوع به معنای خم شدن است که مجازا در معنای فروتنی و خاکساری به کار رفته است.

۳. در اصل، خداوند متعال ولی و سرپرست مومنان است و طبیعی است که این ولایت از او به پیامبرش صلی الله علیه و آله انتقال یابد و آیه شریفه تصریح نموده است که این ولایت پس از پیامبر به کسانی که نماز به‌پامی‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند منتقل می‌شود.

۴. نشأت گرفتن ولایت از جانب پروردگار و سپس انتقال آن از پیامبر به کسانی که ویژگی مزبور را دارند بیانگر آن است که ولایت مورد نظر به معنای یاری یا محبت یا مانند آن نیست بلکه به معنای تدبیر و تصرف در امور است.

۵. انطباق عنوان ﴿الَّذِينَ ءامَنواْ ...﴾ بر امیرمومنان علیه السلام آن‌گونه در روایت‌های نقل شده از سوی شیعه و سنی آمده است از باب استعمال کلمه جمع در معنای مفرد نیست بلکه از باب انطباق عنوان بر مُعنون و مصداق است که از لحاظ نظری و مفهومی قابل تعدد است ولی در واقع تنها در یک فرد تحقق یافته است.

۶. نتایج پیش‌گفته درباره آیه ولایت ارتباطی با آیه قبل از آن ندارد و از این‌رو چه وحدت ساختار بین دو آیه را بپذیریم یا نپذیریم تاثیری در نتایج به‌دست‌آمده ندارد.

۷. امام علی علیه السلام چندین بار برای اثبات سزاوارتر بودن خود برای خلافت به این آیه استناد نموده‌اند.

نتایج بحث در آیه تبلیغ

۱. این آیه هرچند به حکمی که پیامبر باید آن را به مردم ابلاغ کند، تصریح ننموده ولی به ویژگی‌هایی اشاره کرده است که حکم مورد نظر را بروشنی برای ما مشخص می‌کند.

۲. ویژگی‌های این حکم عبارتند از:

الف. این حکم قبلاً به پیامبرﷺ ابلاغ شده بود اما پیامبر در اعلان آن درنگ نمود و در انتظار فرصتی مناسب برای ابلاغ آن بود.

ب. علت این تاخیر پیامبر، بیم از تفرقه مسلمانان و بروز درگیری و کینه‌ورزی میان آنها و نیز اعتراض طبقه تاثیرگذار در جامعه بود به گونه‌ای که پیامبر از اثر سلبی آن در هراس بود و به آن اهمیت زیادی می‌داد و در آن خود را نیازمند پشتیبانی وحی و مصون داشتن از مردم می‌دید.

ج. حکم مزبور حکمی خاص بود به گونه‌ای که اگر به مردم ابلاغ نمی‌شد گویا پیامبرﷺ اصلاً دین اسلام را ابلاغ ننموده بود.

۳. اگر احکام و تشریعات اسلامی را بررسی کنیم هیچ حکمی و حتی هیچ موضوعی را در طول مدت نزول وحی بر پیامبرﷺ نمی‌یابیم که چنین ویژگی‌هایی داشته باشد مگر مسأله جانشینی پیامبر پس از وفات ایشان. مسأله جانشینی مسأله‌ای اختلاف‌برانگیز و تفرقه‌افکن بود و جا داشت که پیامبرﷺ در آن درنگ کند و عدم ابلاغ آن به منزله عدم ابلاغ اصل دین شمرده شود، زیرا آینده و سرنوشت دین در گرو این مساله بود. در منابع اسلامی نیز آمده است که این آیه درباره ولایت و امامت نازل شده و روایات بسیار زیادی از سوی شیعه و سنی در این زمینه نقل شده است.

نتایج بحث در آیه اکمال

۱. این آیه جدا از آیه قبل است و ساختار واحدی بین آنها وجود ندارد.

۲. منظور از روزی که در آن کافران ناامید شدند و دین کامل گردید روز غدیر است.

۳. علت ناامیدی کافران و کامل گشتن دین در این روز، بنیان‌گذاری نهاد امامت است که آینده و سرنوشت دین را تضمین می‌نماید و آن را دینی پویا و پرنشاط در دوره‌های پس از زمان پیامبر ﷺ قرار می‌دهد.

۴. منظور از نعمت در آیه ﴿وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى﴾ ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

۵. روایات نقل‌شده از سوی شیعه و سنی دلیل بر درستی این نتایج است.

نتایج بحث در آیه علم الکتاب

۱. هدف آیه، تقویت موقعیت پیامبر ﷺ در رویارویی سخت ایشان با منکران پیامبری و نیز کمک به ابطال شبهه‌افکنی‌ها و تلاش‌های شک‌برانگیز آنان است. آیه شریفه این هدف خود را با مطرح نمودن دو گواهی بزرگ برای تایید پیامبری ایشان محقق ساخته است، زیرا این دو گواهی، پیامبر را از گواهی دیگران بی‌نیاز می‌سازد و افکار مخالفان را بی‌اهمیت می‌سازد. این دو گواهی عبارتند از گواهی خداوند متعال و گواهی کسی که علم کتاب نزد اوست.

۲. شناخت هویت و ویژگی‌های گواه دوم یعنی کسی که علم کتاب نزد اوست، با توجه به آیه ﴿قَالَ الَّذِى عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾[1] امکان‌پذیر است. اگر کسی که تنها بهره‌ای از علم کتاب برده است از کرامت و قدرتی شگفت‌انگیز مانند آنچه در آیه آمده است برخوردار باشد مسلماً کسی که همه علم کتاب نزد اوست و دومین گواه بر پیامبر به شمارمی‌آید، جایگاهی بالاتر و مهم‌تر دارد و از این رو گواهی او به حقانیت پیامبری حضرت محمد ﷺ قلب ایشان را استوار و موضع ایشان را در برابر مبارزه‌طلبی‌ها و دشمنی‌ها تقویت می‌نماید و به همین جهت این گواهی در کنار گواهی خداوند متعال ذکر شده است.

---

۱. کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.

۳. روایات بسیاری از سوی شیعه و سنی نقل شده که دلالت می‌کند گواه دوم امیرمؤمنان علیه السلام است.

نتایج بحث در آیه بیّنه

۱. گواه مورد نظر آیه باید منسوب به پیامبر، پیرو پیامبر و به منزله خود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

۲. گواهی مورد نظر آیه وقتی تحقق می‌یابد که گواه، واقعه مورد گواهی را قبلاً مشاهده نموده باشد و این مشاهده قبلی وقتی تحقق می‌یابد که گواه حضور داشته باشد و حقیقت نبوت و وحی را مشاهده نموده باشد، در غیر این صورت گواه بودن بی‌معنا خواهد بود.

۳. گواهی‌دهنده باید از خطا و فراموشی مصون باشد تا به درستی گواهی او اطمینان شود.

۴. از جمع بین این آیه و آیه علم‌الکتاب درمی‌یابیم که گواه مورد نظر این آیه همان گواه مورد نظر آیه علم‌الکتاب است که از روایات نقل شده از سوی شیعه و سنی چنین برمی‌آید که منظور، امام امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

نتایج بحث در آیه مباهله

۱. اهل بیت علیهم السلام _یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین و حضرت فاطمه علیهم السلام_ دارای جایگاهی والا و فضیلتی بزرگ هستند. آنان نزدیکان خاص پیامبر و محبوب‌ترین و عزیزترین مخلوقات در نزد ایشان هستند و عنوان «نفس پیامبر» بر علی علیه السلام منطبق است که در روایات نقل‌شده از پیامبر به این امر تصریح شده و خود امام علی علیه السلام نیز در روز شورا به آن احتجاج نموده‌اند.

۲. کسانی که به همراه پیامبر در مباهله شرکت نمودند _یعنی اهل‌بیت علیهم السلام_ باید در امور دین نقش داشته و از جایگاه والایی برخوردار باشند؛ زیرا اینکه پیامبر آنان را در چنین موقعیت حساس و پراهمیتی مشارکت داد نشانگر آن است که آنان در امر رسالت و دین

با پیامبر شریک هستند به گونه‌ای که پیامبر، آنان را در چنین موقعیتی با خود همراه می‌سازد. چنین مشارکتی تنها از رهگذر ولایت و امامت امکان‌پذیر است زیرا با امامت، دین کامل می‌شود و نعمت تمام می‌گردد.

نتایج بحث در آیه تطهیر

۱. اراده الهی بر دو نوع است: الف. تشریعی که امکان عدم تحقق امر اراده شده وجود دارد. ب. تکوینی که تحقق آن حتمی است و امکان تخلف از آن وجود ندارد.

اراده تشریعی در زمینه پاک بودن از گناهان و پلیدی‌ها اراده‌ای عمومی است که همه انسان‌ها را شامل می‌شود، زیرا خداوند پاک بودن از گناه را برای همه افراد بشر اراده نموده است و از آنجا که ساختار آیه بیانگر وجود یک ویژگی در افرادی خاص است که به خاطر آن خداوند بر آنان منت نهاده است، روشن می‌شود که اراده پاک بودن در آیه اراده تکوینی است.

۲. عنوان «اهل بیت» زنان پیامبر را دربرنمی‌گیرد زیرا حصر موجود در آیه از نوع قلب نیست چراکه ضمیر در این بخش از آیه مذکر آمده ولی در بخش قبل از آن که مختص زنان پیامبر است، ضمیر به صورت مؤنث به کار رفته است و همین امر بر جدایی این بخش از بخش قبل از آن دلالت می‌کند.

۳. روایات بسیاری از سوی هر دو گروه شیعه و سنی نقل شده که بیانگر نزول آیه درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

نتایج بحث در آیه مودّت

۱. در آیین‌های آسمانی، پیامبران از مردم مزد طلب نمی‌کنند. این برخورد آنان برای آن است که نشان دهند دعوت به سوی توحید از سر دنیاخواهی نیست و بدین ترتیب همه عواملی که زمینه‌ساز تردید در راستگویی پیامبران است از بین برود.

۲. این سنت ادیان آسمانی ثابت و همیشگی است و استثنابردار نیست.

۳. آیه مودّت استثنایی بر این سنت به حساب نمی‌آید؛ زیرا مزد مورد نظر آیه مزد حقیقی نیست بلکه یک موضع‌گیری مبنایی دینی است که پیامبر آن را به عنوان ضامنی برای پایداری امت و آینده دین از مسلمانان طلب نموده است و مزد نامیدن آن به خاطر آن که یک درخواست عاطفی و احساسی جلوه داده شود همان‌طور که فرمانروایان نیز با امت‌های خود با همین خطاب سخن می‌گویند و این یکی از شیوه‌های تاکید بر درخواست است. گویا پیامبر خواسته است بگوید: اگر قبول دارید که من بر گردن شما حقی دارم من تنها خواستار ادا نمودن یک حق هستم: در مسیر دین پایدار باشید و منحرف نشوید و این امر تحقق نمی‌یابد جز با دوستی اهل بیت علیهم‌السلام و از این رو دوستی اهل‌بیت حق مسلم خدا و من بر گردن شماست.

۴. روایات بسیاری در منابع شیعه و سنی آمده است که دلالت می‌کند منظور از قربی اهل‌بیت هستند.

نتایج بحث در آیه شهادت

۱. خداوند متعال بر مومنان منت نهاده است که آنان را امت میانه و دارای اعتدال کامل قرار داده و از هرگونه تندروی و کندروی به دور داشته است.

۲. هدف از دادن چنین امتیازی به این امت، رساندن آن به مرحله‌ای است که گواه بر مردم باشد و پیامبر نیز گواه بر آن باشد.

۳. کسی که می‌خواهد بر مردم گواهی دهد باید قبلاً در واقعه مورد گواهی حاضر بوده و حقیقت اعمال را مشاهده نموده باشد.

۴. فرد گواه بر اعمال مردم تا زمانی که از نیت و درون افراد آگاه نباشد، نمی‌تواند اعمال آنها را ارزیابی کند و آنها را خیر یا شر توصیف نماید.

۵. همه افراد امت اسلامی نمی‌توانند از مقام گواه بودن برخوردار باشند زیرا دستیابی به این مقام نیازمند جایگاهی خاص و درجه بالایی از تقرب به خداوند است، بنابراین هدف از

توصیف این امت به گواه بودن این است که این مقام در این امت تحقق می‌یابد یعنی در این امت کسانی هستند که به مرتبه گواه بودن بر اعمال مردم خواهند رسید.

۶. شاهدانی که به این مرتبه نایل خواهند شد باید به درجه عصمت رسیده باشند؛ زیرا میانه بودن در آیه مطلق آمده است.

۷. این شاهدان از نیت و دورن افراد آگاهند و این، بهره‌ای از علم غیب است که خداوند به بندگانی که او را خوشنود سازند عطا می‌فرماید.

۸. از آنجا که این شاهدان از علم حضوری برخوردارند، واسطه فیض الهی و ولایت تکوینی هستند که در جای خود اثبات شده است.

۹. زندگی انسان‌ها از وجود این شاهدان خالی نیست و حتما باید یکی از آنها در هر عصر و زمانی بر این زندگی گواه باشد، از این رو هیچ عصری از گواهی یکی از آنان خالی نیست.

نتایج بحث در آیه اجتباء

۱. خداوند این امت را برگزید و سپس آن را گواه بر مردم و پیامبر را گواه بر آن قرار داد و به خاطر این برگزیده شدن و گواه بودن بر مردم و گواه بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن، بر او منت نهاده است.

۲. لازمه این برگزیده بودن، برخورداری از بالاترین مراتب اسلام و تسلیم در برابر خداوند است، زیرا آیه شریفه این اسلام را به ابراهیم خلیل علیه‌السلام ربط داده است: ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ﴾ او شما را مسلمان نامید.

و می‌دانیم که ابراهیم علیه‌السلام آن زمان که پیامبر خلیل الله بود از خداوند خواست تا او و پسرش را به مرتبه تسلیم برساند که بیانگر آن است که او مقامی بالا و مرتبه‌ای بزرگ را که همان بالاترین درجه اسلام است از خداوند درخواست نموده است.

۳. از آنچه گذشت روشن می‌شود که برگزیده بودن مختص کسانی است که به مرتبه تسلیم ابراهیمی رسیده باشند.

۴. گواه بودن مترتب بر گزیده بودن است از این‌رو همه برگزیدگان، از اعمال مردم و نیت‌ها و انگیزه‌های قلبی آنان آگاهند.

نتایج بحث در آیه رؤیت اعمال

۱. خداوند متعال و رسول او و مؤمنان برگزیده، کارهای مردم را می‌بینند.

۲. این دیدن مربوط به قبل از روز قیامت است.

۳. منظور از دیدن و مشاهده کردن، دیدن عادی با چشم نیست؛ زیرا این نوع دیدن را نمی‌توان به پیامبر و مؤمنان اختصاص داد.

۴. دیدن مورد نظر باید به گونه‌ای باشد که آگاهی از حقایق و اسرار را نیز به همراه داشته باشد.

۵. این نوع دیدن برای همه مؤمنان امکان‌پذیر نیست بنابراین باید منظور آیه برخی از مومنان باشند که جایگاه بالایی دارند به گونه‌ای که دیدن آنها در کنار دیدن پیامبرﷺ ذکر شده است.

۶. از روایاتی که در تفسیر این آیه نقل شده‌اند و بیانگر آن هستند که اعمال مردم بر پیامبرﷺ و امامان معصومعليهم‌السلام عرضه می‌گردد نیز همین نتیجه برمی‌آید.

چکیده مباحث

می‌توان همه نتایج پیش‌گفته را در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. امامت تنها یک مقام معنوی نیست بلکه مقام فرمانروایی و قانونگذاری نیز هست.

۲. این مقام نیازمند تعیین الهی است و انتخاب مردم هیچ نقشی در آن ندارد.

۳. امامت اوج کمال انسانی است.

۴. امامت نیازمند مصون بودن از خطا و فراموشی و گناه است.

۵. از ویژگی‌های امامت، دانستن نام‌های نیک خداوند و برخورداری از علم کتاب و علم شهودی و حضوری است.

۶. امامان علیهم‌السلام گواه بر مردم هستند و کارهای آنان را می‌بینند و از نیت‌ها و اسرارشان آگاهند.

۷. امامان علیهم‌السلام همان امت میانه و همان کسانی هستند که خداوند برای گواه بودن بر مردم، برگزیده و پیامبر را بر آنان گواه قرار داده است.

۸. زندگی انسان‌ها در هیچ دوره‌ای خالی از گواهی یکی از این شاهدان نیست.

۹. امامان علیهم‌السلام واسطه فیض الهی هستند و از ولایت تکوینی برخوردارند.

۱۰. اهل بیت علیهم‌السلام در رسالت و امور دین نقش دارند و سایر افراد امت پیروان آنها هستند.

۱۱. امام کسی است که همه علم کتاب نزد اوست و جایگاه او بسیار بالاتر از جایگاه کسی است که ﴿ عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ «[تنها] جزئی از علم کتاب نزد اوست» و در اثر همین مقدار اندک توانست به مقامی بالا برسد و آن کار شگفت‌انگیز و معجزه آسا را انجام دهد.

۱۲. امامت، نعمت را تمام و دین را کامل می‌گرداند. رسالت پیامبر بدون آن ناقص است و امت بدون آن از راه هدایت منحرف می‌شود.

۱۳. امام به منزله خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و اطاعت از این دو یکی است.

۱۴. امامان علیهم‌السلام همان سرپرستان امور (اولوالامر) این امت هستند.

۱۵. امامان علیهم‌السلام پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رهبری سیاسی و مرجعیت قانونگذاری را بر عهده دارند.

موارد بالا چکیده نتایجی بود که در طی مباحث این کتاب به دست آمد و همین موارد، مبانی مهم و ویژگی‌های بارز گفتمان امامت و ولایت در مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام به شمار می‌آید. هدف ما از ارائه این نتایج بر آزاداندیشان و خردمندان این است که قرآنی بودن

آنها را اثبات نماییم و این، پاسخی است به کسانی که می‌پندارند نظر شیعه درباره پیشوایان خود مبنای قرآنی ندارد.

و الحمد لله اولاً و آخراً

خاتمه:

بحثی کوتاه درباره برخی ویژگی‌های امامت

در پایان ضروری می‌دانیم بحث درباره دو ویژگی مهم از ویژگی‌های امامت یعنی آگاهی از غیب و عصمت را تکمیل کنیم؛ زیرا در مباحث گذشته به طور کوتاه و گذرا به آنها اشاره کردیم.

الف. آگاهی از غیب

گفتیم که یکی از ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام این است که از کارهای مردم آگاهند و آنچه در درونشان می‌گذرد می‌دانند و این جزئی از علم خداوند است که به آنان عطا شده است.

درباره چگونگی این ویژگی چند اشکال مطرح شده است:

۱. این ویژگی با آیاتی که بر منحصر بودن علم غیب به خداوند متعال دلالت می‌کنند ناسازگار است، مانند:

﴿وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا الا هُوَ﴾[1] و کلیدهای غیب تنها نزد اوست.»

﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالارْضِ الْغَيْبَ الا اللَّهُ﴾[2] بگو: هر که در آسمان‌ها و زمین است، جز خدا غیب را نمی‌شناسد.

هم‌چنین با آیاتی که بر عدم آگاهی پیامبر از غیب دلالت می‌کند نیز ناسازگار است مانند:

﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾[3] نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد.

﴿وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾[4] و اگر غیب می‌دانستم قطعا خیر بیشتری می‌اندوختم.

---

۱. **انعام**/ ۵۹.
۲. **نمل**/ ۶۵.
۳. **احقاف**/ ۹
۴. **اعراف**/ ۱۸۸.

۲. این ویژگی با رفتار عملی پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام در یاری جستن از اسباب طبیعی برای آگاه شدن از امور و حتی مشورت کردن با دیگران که در قرآن کریم نیز به آن فرمان داده‌اند ناسازگار است.

۳. آنان در طول زندگی خود اقداماتی انجام داده‌اند که از نتیجه و سرانجام آنها چنین برمی‌آید که آنان از آینده و عاقبت کارها ناآگاه بوده‌اند مانند اقدام به جنگی که به شکست انجامیده و گرفتار کردن خود و خانواده و یاران در نبردی ناموفق. اگر آنان به این نتایج آگاه بودند اقدام به آنها عقلا و شرعا جایز نبود. بنابراین برای اینکه رفتار و عملکرد آنان از نظر شرعی درست باشد باید قایل به جهل آنان به سرانجام امور شویم.

برای پاسخ به این اشکالات باید سه نکته را توضیح دهیم:

۱. علم غیب چند معنا دارد:

الف: علم یافتن به اموری که از دایره حواس پنج‌گانه بیرون است و از راه برهان عقلی یا نقلی به دست می‌آید. قرآن کریم در آغاز سوره بقره در توصیف پرهیزگاران گفته است: آنان به غیب ایمان دارند؛ زیرا ایمان تنها پس از پیداکردن علم و یقین ممکن است. و باید منظور از غیبی که به آن علم پیدا کرده‌اند چیزی باشد که از دسترس حواس بیرون باشد و با دلیل عقلی یا نقلی به دست آمده باشد مانند توحید و ویژگی‌های روز قیامت.

ب: علم یافتن به اموری که از دایره حواس و عقل هر دو بیرون است و تنها از راه نقلی می‌توان به آن دست یافت، مانند آگاهی از پیروزی رومیان بر ایرانیان پیش از شروع جنگ که قرآن در سوره روم از آن خبر داده است و مانند آگاهی از حوادث تاریخی که از راه‌ها و اسباب طبیعی نمی‌توان به آنها دست یافت و خداوند متعال فرموده است: ﴿تِلْکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ مَا کُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُکَ مِن قَبْلِ﴾[1] این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم، پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو.

---

۱. **هود**/ ۴۹.

ج: علم یافتن به اموری که نه از راه حواس، نه از راه عقل و نه از راه نقل نمی‌توان به آنها دست یافت.

عنوان علم غیب هر سه معنای مزبور را دربرمی‌گیرد و بدون تردید بر همه آنها منطبق است و هر کس به یکی از دو معنای اول یا دوم دست یافته باشد آگاه از غیب شمرده می‌شود بدون اینکه این امر با منحصر بودن علم غیب به خداوند متعال تعارض و ناسازگاری داشته باشد.

خود قرآن نیز وصف علم غیب را در مورد انسان به کار برده است؛ زیرا خداوند تنها علم غیب به معنای سوم را به خود اختصاص داده است، هرچند معنای اول و دوم آن نیز در مورد خداوند صدق می‌کند؛ زیرا مبتنی بر نقل از سوی خداوند هستند. بنابراین از آنجا که خداوند متعال از رهگذر کتاب‌های آسمانی و پیامبران، درِ نقل را به روی انسان گشوده است، برخی از علوم غیبی در دسترس او قرار گرفته است و از این‌رو به کاربردن وصف علم غیب درباره او درست است اما معنای سوم علم غیبت مختص خداوند است و منظور آیاتی که بیانگر انحصار علم غیب به خداوند هستند نیز همین معناست. بنابراین توصیف انسان به داشتن علم غیب به یک معنا درست است و نفی کردن این علم از او و منحصر دانستن آن در خداوند نیز به یک معنای دیگر درست است و این دو هیچ تعارضی با یکدیگر ندارند، مانند آنکه خداوند سبحان به یکی از بندگان خود وحی یا الهام کند و او را از برخی حقایق غیبی آگاه سازد و شاید منظور امیرمؤمنان علی(ع) در عبارت «انما هو تعلّم من ذی علم.»[1] نیز همین باشد.

۲. برخی از عناوین ـ مانند خود عنوان انسان ـ هنگامی که در مورد انسان به کارمی‌روند گاه یک مرتبه خاص از آن مورد نظر است و گاه مرتبه دیگر و ... هنگامی که در یکی از کاربردها معنای خاصی اراده می‌شود این به معنای نفی دیگر مراتب نیست و اگر پایین‌ترین مرتبه آن نفی شود به معنای نفی مرتبه بالاتر نیست. به دیگر سخن ثبوت یک

---

۱. **نهج البلاغه**، خطبه ۱۲۸. علمی است که از دارنده علم آموخته شده.

مرتبه مستلزم نفی مرتبه دیگر نیست و نفی یک مرتبه نیز مستلزم ثبوت مرتبه دیگر ــ چه بالاتر و چه پایین‌ترــ نیست.

گاهی مقصود از عنوان انسان تنها مرتبه جسمی و مادی است، مانند آیه ﴿خَلَقَ الانسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾[1] انسان را از گل خشکیده‌ای سفال‌مانند آفرید.

و گاهی تنها مرتبه روحی ــبدون در نظر گرفتن مرتبه جسمی پیشینــ مورد نظر است، مانند آیه ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾[2] بگو فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می‌ستاند.

مخاطب در این آیه انسان است ولی تنها بعد روحی او در نظر گرفته شده است؛ زیرا تنها این جنبه از انسان است که توسط فرشته مرگ گرفته می‌شود. گاه نیز هر دو بعد جسمی و روحی مورد نظر است و در برخی موارد نیز هر دو جنبه مادی و روحی در کنار کمالات معنوی مراد است. همه اینها مراتب تدریجی عنوان انسان است که در هر کاربردی یکی از آنها اراده می‌شود بدون آنکه بر نفی یا ثبوت مرتبه قبل یا بعد از آن دلالت داشته باشد.

برای نمونه در آیه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾[3] جنبه بشری و عادی پیامبرﷺ مورد نظر است ولی این معنا بر نفی مرتبه بالاتر دلالت نمی‌کند و از این رو در ادامه آیه نزول وحی برای پیامبرﷺ مطرح شده است. آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًا فَهَدَى﴾[4] نیز به مرتبه آغازین آفرینش که فاقد هدایت الهی است اشاره دارد ولی این معنا مستلزم نفی مرتبه بالاتر نیست.

بدین ترتیب می‌توان تعارض ظاهری بین آن دسته از آیات و روایاتی که از مسایل دارای مراتب متعدد ــمانند مساله علم غیبــ سخن می‌گویند، را برطرف نمود، چرا که به

---

۱. **رحمن**/ ۱۴.
۲. **سجده**/ ۱۱
۳. **کهف**/ ۱۱۰. بگو: من هم مثل شما بشری هستم.
۴. **ضحی**/ ۷. و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد.

کاربردن یک عنوان و اراده کردن مرتبه‌ای خاص از آن، به معنای نفی مرتبه بالاتر و اثبات مرتبه پایین‌تر نیست، چراکه ممکن است مرتبه بالاتر با دلیلی دیگر اثبات شده باشد.

۳. علم یا حضوری است که بدون واسطه به خود معلوم تعلق می‌گیرد مانند علم خداوند به ذات و صفات و افعال خویش، و یا حصولی است که ناشی از صورت‌های ذهنی ایجاد شده در قوه درک‌کننده(ذهن) می‌باشد مانند علم ما به اشیای خارجی و امور اعتباری به واسطه صورت‌های ذهنی و مفاهیم.

علم حضوری در انسان همان علم او به خود، قوای نفسانی، کارها و هیجاناتش است و علم حصولی او به واسطه حواس ظاهری و باطنی پدید می‌آید که همانند دریچه‌هایی باز به سوی عالم خارج هستند و تصاویر اشیا را به قوای ادراکیه منعکس می‌کنند و پس از آن ذهن عملیاتی ایجابی برای نتیجه‌گیری و دستیابی به علم حصولی جدید انجام می‌دهد و منافاتی ندارد که انسان به خود این مفاهیم و صورت‌های ذهنی علم حضوری داشته باشد زیرا این صورت‌ها از این نظر جزو کارها و انفعالات نفس انسان هستند.

بنابراین می‌توان از چند زاویه به انسان نگاه کرد و احکام گوناگونی را به او نسبت داد بدون اینکه با یکدیگر در تعارض باشند، مثلا این علوم در نگاهی عادی و متعارف علوم انسانی شمرده می‌شوند اما از این نظر که انسان با آفریدگار خویش پیوند دارد و به طور کامل به او وابسته است فاقد هرگونه کمال وجودی مانند علم و قدرت است و هر آنچه دارد عنایت و بخششی از سوی خداوند متعال به حساب می‌آید.

و از نگاهی دیگر برخی از افراد انسان به مراتب بالایی از کمال دست یافته‌اند که فراتر از مرتبه‌ای است که انسان‌های عادی به آن می‌رسند و از این‌رو خداوند به آنان علمی غیبی و الهی که از درک مردم پوشیده است و قدرتی خدایی بر انجام کارهایی که انسان‌های عادی از انجام آن ناتوانند عطا می‌کند مانند زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران و حتی خلق کردن به اذن خداوند.

اگر فرض کنیم این سه حکم در یک فرد جمع شوند هیچ تعارضی پیش نمی‌آید؛ زیرا هر حکمی ناظر به یک جنبه معین است که به آن اشاره کردیم.

بر این اساس آگاهی حضرت عیسی﷣ از انچه مردم در خانه‌هایشان می‌اندوختند و نیز توانایی او بر شفا دادن کور مادرزاد و پیس بنابر نگاه اول علم و قدرت انسانی به شمارمی‌آید و بنابر نگاه دوم عنایت و فعل خداوند است و بنابر نگاه سوم یکی از مقام‌های حضرت عیسی و از لوازم مرتبه بالای او در نزد خداوند متعال است و از این رو می‌فرمود: ﴿أَنِّی قَدْ جِئْتُکُم بِآیَةٍ مِّن رَّبِّکُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَکُم مِّنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْرًا بِإِذْنِ اللّهِ وَأُبْرِیءُ الاکْمَهَ والابْرَصَ وَأُحْیِـی الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللّهِ وَأُنَبِّئُکُم بِمَا تَأْکُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ﴾[۱] در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه‌ای آورده‌ام: من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود؛ و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم، و مردگان را زنده می‌گردانم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم.

بدین ترتیب حضرت عیسی﷣ می‌تواند بنابر نگاه سوم این توانایی و علم را به خودش نسبت دهد و با توجه به نگاه دوم می‌تواند بگوید من هیچ علم و قدرتی ندارم و بر اساس نگاه اول بگوید من همان علم و قدرتی را دارم که شما دارید، ولی پروردگار من آنچه را شما می‌دانید به من می‌آموزد و مرا به آنچه شما از انجام آن ناتوانید توانا می‌گرداند.

گذشته از آن، علم گاهی به اموری قانونمند و منظم در یک نظام ضروری از علت‌ها و معلول‌ها تعلق می‌گیرد که اراده و اختیار انسان نیز جزو آن است. چنین علمی تاثیری در اراده ندارد؛ زیرا از مجموع اراده مبتنی بر مبانی خاص و امر اراده شده پرده برمی‌دارد، بر خلاف سایر علوم حصولی که در پیدایش اراده نقش دارند، خواه از راه اسباب عادی به دست آمده باشد یا از راه غیر آن.

با توجه به این سه مقدمه به توضیح برخورداری پیامبرﷺ و امامان﷨ از علم غیب می‌پردازیم. منظور از این علم یا علم حضوری است و یا علم حصولی و بنابر هر دو احتمال هیچ اشکالی پیش نمی‌آید زیرا اگر آن را علم حضوری بدانیم، ناظر به مقام نورانی آنان خواهد بود که فراتر از ظرف حرکات، تاخر زمانی دارد ولی از نظر مرتبه وجودی و با توجه

۱. **آل عمران**/ ۴۹.

به قوس نزولی، دارای تقدم دهری است. انسان‌هایی که در مادیات فرورفته‌اند، گنجایش درک چنین حقیقتی را ندارند و به طور کلی مطرح نمودن آن نزد چنین افرادی مناسب نیست.

از روایات نیز چنین برمی‌آید که خداوند متعال نور پیامبرﷺ و امامانؑ را پیش از هر چیز دیگری آفرید و سپس آن را به صلب آدمؑ انتقال داد. این نور پیوسته در صلب فرزندان آدم از یکی به دیگری منتقل شد تا اینکه سرانجام در بدن‌هایی که نمایانگر آن بود استقرار یافت.

اگر نیز آن را علم حصولی بدانیم دو معنا برای آن قابل تصور است:

الف. علم به نظام ضروری [علت‌ها و معلول‌ها] که اراده و مبانی آن را نیز شامل می‌شود و گفتیم که چنین علمی خاستگاه اراده نیست و تاثیری در آن ندارد بلکه این علم در واقع آگاهی از سه چیز است: ۱. علومی که مبانی اراده را تشکیل می‌دهند. ۲. اراده برخاسته از آن مبانی. ۳. امری که در پرتو اراده تحقق می‌یابد.

ب. علم به اشیای جزئی از راه وحی و الهام. این نوع علم مانند علم‌های عادی در اراده تاثیرگذار است اما مرتبه وجودی آن پایین‌تر از علم به نظام ضروری است و در واقع مرتبه‌ای از نفس است که اراده در آن تجلی می‌یابد

نمی‌توان بر چنین علومی خرده گرفت که علم غیب مختص خداوند است زیرا همه اینها به واسطه نوعی تعلیم مناسب از سوی خداوند متعال پدید آمده است و بنابراین با علم غیب به معنای سوم که مختص به خداوند است تفاوت دارد و بدین ترتیب نخستین اشکال برطرف می‌شود.

پاسخ به اشکال دوم یعنی بنای پیامبرﷺ و امامانؑ بر دنبال کردن اسباب طبیعی برای یافتن علم، بنابر نوع علمی که به آنها نسبت داده می‌شود متفاوت است. اگر بگوییم علم آنان حضوری یا حصولی از نوع اول یعنی علم به نظام کلی است پاسخ این اشکال این است که هر یک از این دو علم هرچند به حوادث و پدیده‌ها تعلق می‌گیرد اما این تعلق به خاطر آن است که آنها دارای علل، شرایط و زمینه‌های مناسب آن هستند.

کمک گرفتن از اسباب طبیعی برای یافتن علم هم‌سو با این ویژگی است زیرا با نظام هستی سازگاری و هماهنگی دارد. و اگر بگوییم علم آنان حصولی از نوعی وحی و الهام است پاسخ اشکال این است که وجود کانال وحی و الهام که پیامبر و امامان را از غیب آگاه می‌سازد، آنان را از مجرای طبیعی کسب علم بی‌نیاز نمی‌سازد، بنابراین وحی و الهام راهی است برای دانستن علومی که با اسباب عادی نمی‌توانند بدان دست یابند ولی برای یافتن سایر علوم، همانند دیگر مردم از اسباب طبیعی آن کمک می‌گیرند.

پاسخ به اشکال سوم نیز بنابر نوع علمی که به پیامبرﷺ و امامعليه‌السلام نسبت داده می‌شود متفاوت است. اگر بگوییم علم آنان حضوری است یا حصولی از نوع علم به نظام ضروری جهان است پاسخ اشکال این است که این دو علم در اراده تاثیری ندارند، همان گونه که گذشت. بدین معنا که آگاهی قبلی پیامبرﷺ یا امامعليه‌السلام از شکست در یک جنگ معین در تصمیم او تاثیر نمی‌گذارد و اراده او برای حرکت به سوی جنگ را تغییر نمی‌دهد.

و اگر بگوییم علم آنان حصولی و ناشی از وحی و الهام است و در اراده پیامبرﷺ و امامعليه‌السلام اثر می‌گذارد به گونه‌ای که آنان را به جنگ‌هایی که به پیروزی می‌انجامد ترغیب می‌کند و از جنگ‌هایی که به شکست می‌انجامد بازمی‌دارد، در این صورت پاسخ اشکال این است که هیچ کس قایل نشده که همه آنچه پیامبرﷺ و امامعليه‌السلام می‌دانند ناشی از وحی و الهام است بلکه تنها علوم غیبی آنان از این راه به دست می‌آید و اشکال در صورتی وارد است که ثابت شود آنان از راه الهام دریافته‌اند که فلان جنگ به شکست می‌انجامد اما با این حال به آن اقدام‌کرده‌اند. و هیچ راهی برای اثبات آن وجود ندارد جز اینکه خود پیامبر یا امامعليه‌السلام از این الهام گرفتن خود خبر دهد و چون خبری در این زمینه از سوی آنان نرسیده است پس اشکال وارد نیست.

به دیگر سخن وحی و الهام یک کانال الهی است که پاره‌ای از معلومات را به معصوم می‌رساند و پاره‌ای دیگر از او پوشیده می‌ماند. درستی اشکال سوم در گرو اثبات این نکته است که این کانال الهی خبر شکست در جنگ را پیشاپیش به معصوم رسانده ولی او با وجود آن اقدام به جنگ نموده است و راهی برای اثبات خبر داشتن معصومعليه‌السلام از این امر وجود ندارد. علاوه بر آنکه نمی‌توان مصالح و مفاسد را بر اساس نتایج نزدیک و مقطعی

آنها دریافت و نمی‌توان درباره جنگ‌ها بر اساس شکست یا پیروزی در وهله نخست داوری نمود. چه بسا شکست کنونی مقدمه‌ای برای یک پیروزی بزرگ همیشگی باشد و چه بسا مصالح ظاهری به مفاسد حقیقی بزرگی بینجامد. شکست یک جنگ یا قیامی که پیامبر یا امام به آن اقدام نموده است بدین معنا نیست که معصوم باعث خسارت و زیان شده و علم پیشین او به این نتیجه زیانبار به منزله ارتکاب گناه از سوی اوست. به همین جهت است که سود و زیان و پیروزی و شکست، اموری اختلافی هستند و آنچه را گروهی زیان می‌دانند گروهی دیگر سود می‌شمارند و آنچه را عده‌ای شکست به حساب می‌آورند دیگران پیروزی می‌خوانند.

ب.عصمت

یکی از ویژگی‌های لازم برای امام عصمت است که در مباحث گذشته تا اندازه‌ای برای آن استدلال نمودیم اما ابعاد ضروری دیگری هست که جای بحث و بررسی دارد ولی مجال آن فراهم نشد و در اینجا به آن می‌پردازیم.

عقل می‌گوید ممکن نیست دو منصب رسالت و امامت به کسی که مرتکب اشتباه شده و گناه از او سرزده است واگذار شود چرا که در این صورت از چشم مردم می‌افتد و پیش آنها خوار می‌گردد از این‌رو این دو مقام باید بر دوش کسی گذارده شود که از گناه و اشتباه پاک باشد و به همه کمالات انسانی دست یافته باشد. قرآن کریم نیز فرموده است: ﴿ اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾[1] خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاء وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾[2] و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان اختیاری ندارند.

علاوه بر این دلیل عقلی، دلیل نقلی قرآنی نیز گاه آشکارا و گاه تلویحاً بر عصمت پیامبران و امامان تاکید نموده است که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

---

۱. **انعام**/ ۱۲۴.

۲. **قصص**/ ۶۸

۱. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَي غَيْبِهِ أَحَدًا ۞ الا مَنِ ارْتَضَي مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُکُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ۞ لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَي كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾[۱] دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی برخواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

۲. از ظاهر این آیات چنین برمی‌آید که وحی از زمان صدور تا زمان ابلاغ به مردم از وسوسه‌های شیطانی مصون است و خداوند متعال فرشتگانی را برای پاسداری و مراقبت از آن می‌فرستد. بنابراین آیات مزبور به خوبی بیانگر عصمت پیامبر در عرصه‌های تبلیغی و رساندن احکام الهی به مردم است.

۳. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ الا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ﴾[۲] و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند.

۴. این آیه بروشنی بر وجوب اطاعت مطلق از پیامبر در همه گفتارها و کردار و آداب ایشان دلالت می‌کند. اگر پیامبر معصوم نباشد احتمال خطا و فراموشی و نافرمانی در مورد او وجود دارد و با توجه به اطلاق آیه اطاعت از او حتی در این موارد نیز واجب است و این به معنای آن است که خداوند به خطا و نافرمانی فرمان داده است و چنین چیزی ناممکن است، بنابراین برای پیش‌گیری از این نتیجه ناممکن باید قایل به عصمت پیامبر شد.

۵. ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْيُنِنَا﴾[۳] و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن، که تو خود در حمایت مایی. و نیز آیه ﴿وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ﴾[۴] و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم. آیا سرزدن گناه و خطا و اشتباه از کسی که در حمایت خداوند و برخوردار از عنایت خاصه

۱. **جن**/ ۲۸_۲۶.
۲. **نساء**/ ۶۴.
۳. **طور**/ ۴۸.
۴. **اسراء**/ ۷۴.

اوست و پیوسته از سوی خداوند بر ثبات و پایداری او افزوده می‌شود معقول است؟ اگر پیامبر مرتکب گناه و خطا و فراموشی شود﴿فَإِنَّکَ بِأَعْيُنِنَا﴾ و ﴿ثبَّتْنَاک﴾ بی‌معنا خواهد بود.

۶. ﴿فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۞ الا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾[۱] پس به عزت تو سوگند که همگی را جدّا از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را.

۷. در این آیه ابلیس که منشأ هر گمراهی است به ناتوانی از فریب‌دادن کسانی که خداوند خالص گردانیده، اعتراف نموده است.

۸. خداوند متعال درباره حضرت یوسف علیه السلام فرموده است: ﴿كَذَلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾[۲] چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم چراکه او از بندگان مخلص ما بود.

این آیه آشکارا بر این نکته دلالت می‌کند که خداوند متعال پاسداری و پشتیبانی از پیامبران و نیز راهنمایی و هدایت آنان و هر اقدامی که موجب دور کردن زشتی و بدکاری از آنان می‌شود را تضمین نموده است. خداوند متعال آنان را برگزیده و از مخلصان قرار داده است. اگر کسی که زشتی و بدکاری از او دور شده است از مخلصان قرار داده شود بی‌گمان کسی که درباره او گفته شده است: ﴿إِنَّکَ بِأَعْيُنِنَا﴾ و ﴿ثَبَّتْنَاکَ﴾ در مرتبه‌ای بالاتر و مقامی عالی‌تر خواهد بود و آیا معنای همه اینها چیزی جز عصمت است.

ما در اینجا در صدد برشمردن همه آیاتی که به گونه‌ای بر عصمت پیامبران و امامان دلالت می‌کنند و چگونگی دلالت آنها نیستیم، بلکه هدفمان تاکید بر این نکته است که عصمت پیامبران و امامان امری مسلّم است که وجدان و فطرت سالم آن را اقتضا می‌کند و تردید نمودن در آن هیچ پایه و اساس قابل قبولی ندارد و تنها منشأ آن مقایسه نمودن شخصیت این برگزیدگان با شخصیت دیگر مردم است. کسی که حس چشایی او به تلخی می‌زند روشن است که همه غذاها را تلخ می‌یابد و کسی که عینک زرد رنگ به چشم می‌زند همه اشیای پیرامونش را زرد می‌بیند. این دو نمی‌دانند که تلخی و زردی، مربوط به

---

۱. **ص**/ ۸۳_۸۲.
۲. **یوسف**/ ۲۴.

چیزهایی که می‌خورند و می‌بینند نیست، بلکه در دهان و چشم آنان این‌گونه به نظر می‌آید. بنابراین عیب تنها از اوست ولی او همه چیز را عیب‌دار می‌بیند. از این رو امامان علیهم‌السلام به دفع شبهاتی که درباره عصمت آنان و پیامبران مطرح بود می‌پرداختند تا حریم خود را از هرگونه زشتی و آلودگی بزدایند.

منکران عصمت برای انکار آن به برخی از آیات قرآنی استناد کرده‌اند به این خیال که بر نفی عصمت دلالت می‌کند در حالی که چنین نیست. در اینجا ضروری است برخی از این استدلال‌ها را برای روشن شدن میزان سستی و ضعف آنها بررسی‌کنیم. همه مواردی که این منکران مورد استناد قرار داده‌اند آیاتی از قرآن است که ظاهر آن به پیامبر نسبت گناه و خطا و نقص می‌دهد. به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِکَ﴾[1] و برای گناهت آمرزش بخواه.

و آیه ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُّبِینًا ۞ لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾[2] ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.

برای آنکه بتوانیم استدلال منکران به این آیات را رد کنیم ابتدا باید معنای ذنب(گناه) را بررسی کنیم.

راغب در **المفردات** گفته است: «**ذنب** در اصل به معنای گرفتن دنباله و آخر شیء است. ذَنَبته یعنی دنباله و آخر(دُم) آن را گرفتم. این کلمه درباره هر عملی که سرانجام نامطلوبی داشته باشد به کار می‌رود که با توجه به پایان و آخر آن چیز در نظر گرفته شده است و از این‌رو گناه را به خاطر آنچه در پایان کار پدید می‌آید تبعه(پیامد) نامیده‌اند.»[3] سایر اهل لغت نیز معنایی نزدیک به این ذکر کرده‌اند. بنابراین ذنب(گناه) عملی است که از سرانجام آن بیمناکیم و بر چند نوع است:

---

۱. **غافر**/ ۵۵ و محمد، ۱۹.

۲. **فتح**/ ۲_۱.

۳. الراغب الاصفهانی،الحسین بن محمد، **المفردات**، ص۱۸۱.

۱. سرپیچی از قوانین وضع شده برای سامان بخشیدن به زندگی اجتماعی. کسی که از این قوانین سربتابد گناهکار شمرده می‌شود و مناسب با گناهش مجازات خواهد شد. این همان گناه و تخلف قانونی است که مجازات قانونی را به دنبال دارد.

۲. سربرتافتن از قوانین و آداب اخلاقی. صفات اخلاقی نیک مانند شجاعت، پاکدامنی، عدالت‌ورزی با همه شاخه‌ها و زیرمجموعه‌های آنها هرچند همه اوصافی نفسانی هستند که عملا ضمانت اجرا ندارند؛ زیرا به خودی خود ملکات غیراختیاری هستند، ولی به لحاظ مقدمات و راه‌های رسیدن به آنها، اوصافی اختیاری به شمار می‌آیند، و از این‌رو عقل به آراسته شدن به این صفات فرمان می‌دهد و از ارتکاب ضد آنها نهی می‌کند و کسی که از این امر و نهی‌ها سرپیچی کند گناهکار شمرده می‌شود و سزاوار مجازات‌های اجتماعی یا قانونی مناسب است.

۳. انجام ندادن یک عمل به طور مطلوب و مطابق با عرف و آداب اجتماعی. سرزدن چنین موردی از یک انسان ساده و عادی گناه به حساب نمی‌آید و از این رو مورد نکوهش و مجازات قرار نمی‌گیزد اما در مورد کسانی که در میان مردم جایگاه و مقام بالایی دارند گاهی عیب و نقص به حساب می‌آید و این همان معنای این جمله مشهور است که «حسنات الأبرار، سیئات المقربین؛ خوبی‌های نیکان، بدی‌های مقربان است» یعنی آنچه برای نیکان خوبی شمرده می‌شود برای مقربان بدی به حساب می‌آید. بنابراین اشکالی ندارد که این حالت را گناه ادبی (اخلاقی) بنامیم و طبیعی است که مجازات آن نیز ادبی خواهد بود.

این مربوط به جایی است که از زاویه اجتماعی به این مساله نگاه کنیم ولی اگر از زاویه خود شخص و میزان ارتباط او با طرفی که عمل را برای او انجام می‌دهد به مساله نگاه کنیم در صورتی که ارتباط او با طرف مقابل خود ضعیف باشد سرزدن حالت‌های مخالف عرف و ادب برای او گناه و نقص به حساب نمی‌آید ولی اگر ارتباط میان آنها درجه بالایی از محبت و علاقه به یکدیگر باشد، شخص به خاطر سرزدن چنین حالت‌هایی از او در برابر محبوبش، خود را سرزنش می‌کند. هرچه این محبت و علاقه میان آنها بیشتر باشد شخص خود را شدیدتر نکوهش می‌کند و این بی‌ادبی در چشم او بزرگتر می‌نماید تا جایی

که آن را گناهی بزرگ می‌شمارد و حدیث معروف زیر نیز بیانگر همین نکته است:«لاتنظر الی صغر المعصیة و انظر الی عظمة الخالق الذی تعصیه؛ به کوچکی گناه نگاه نکن بلکه به بزرگی آفریدگاری که از او نافرمانی می‌کنی بنگر.»

انسانی که محبت خداوند همه قلب او را فراگرفته و بالاترین درجه شور و اشتیاق را نسبت به کامل مطلق پیدا کرده است به گونه‌ای که خواسته‌ای جز او ندارد و این محبت را دین خود قرار داده و بر اساس آن کار نیک انجام می‌دهد و از آنچه موجب ناخوشنودی خداوند می‌گردد دوری می‌کند و همه آنها تنها برخاسته از محبت و عشق حقیقی اوست نه به خاطر طمع در بهشت یا ترس از جهنم، چنین انسانی وقتی برای لحظه‌ای از محبوب خود غافل شود آن را گناهی بزرگ می‌شمارد. حتی پرداختن به امور ضروری زندگی نیز از نظر او گناهی است که میان او و محبوبش فاصله می‌اندازد.

دو آیه نخست از سه آیه گذشته بر همین معنا دلالت دارند و دعاهایی که از سوی معصومین علیهم‌السلام درباره اعتراف به گناه و طلب توبه و بخشش رسیده است نیز به همین معناست. در آیاتی که به پیامبران نسبت گناه داده شده است نیز همین معنا مراد است.

اما منظور از گناه در آیه ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُّبِینًا ۞ لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾[1] گناه از نگاه دیگران است؛ زیرا دشمنان پیامبر را گناهکار می‌دانستند. این آیه شریفه پیروزی را سبب برطرف شدن آن گناهان می‌داند و ارتباط بین گناه و پیروزی هیچ معنایی ندارد مگر اینکه منظور از گناه را چیزی بدانیم که دشمنان گناه می‌پنداشتند. پیامبر پیش از هجرت به مدینه و حتی پس از آن با موج گسترده‌ای از مخالفت و آزار و تهمت‌زنی روبرو بود، اما مخالفان و دشمنان به هدف خود نرسیدند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از جنگ‌هایی سخت با مشرکان و کافران بر آنان پیروز گردید، آنان این جهاد و پیروزی پیامبر را برای او گناه به حساب آوردند و از این رو منتظر بودند که پیامبر به مشکل و گرفتاری دچار گردد ولی «خداوند از پایه بر بنیانشان زد در نتیجه از بالای سرشان سقف

---

۱. **فتح**/ ۱و۲. ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی ۞ تا خجداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد .

بر آنان فرریخت»[۱] و زمانه علیه آنان چرخید و پیروزی آشکار نصیب پیامبر گردید و شکوه آنان از بین رفت و آتش فتنه خاموش گردید و بدین‌سان خداوند آنچه را در مورد پیامبر گناه می‌شمردند، پوشاند.

کاربرد این معنا در قرآن عجیب و غیر متداول نیست، در داستان حضرت موسی علیه السلام نیز می‌خوانیم که از زبان او می‌فرماید: ﴿وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ﴾[۲] و [از طرفی] آنان بر [گردن] من خونی دارند و می‌ترسم مرا بکشند. یعنی دشمنان مرا به خاطر کاری که در گذشته در برابرشان انجام داده‌ام گناهکار می‌دانند. چه بسا گناه توصیف نمودن جهاد باشکوه پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از انواع تعبیرهای بلاغی و زیبایی‌های بدیعی باشد.

این معنا را امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث و در پاسخ به سوال مامون از گناه مورد نظر آیه بیان نموده‌اند. ایشان در پاسخ فرمودند: «لم یکن أحد عند مشرکی اهل مکة أعظم ذنباً من رسول الله صلی الله علیه و آله...» از نظر مشرکان مکه کسی گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود... مامون گفت: آفرین بر شما ای ابا الحسن.[۳]

یکی دیگر از آیه‌هایی که منکران عصمت به آن استدلال کرده‌اند این آیه شریفه است: ﴿عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّي يَتَبَيَّنَ لَکَ الَّذِينَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾[۴] خدایت ببخشاید، چرا پیش از آنکه [حال] راستگویان بر تو روشن شود و دروغگویان را بازشناسی به آنان اجازه دادی.

این آیه به دنبال اجازه پیامبر به برخی از منافقان برای شرکت نکردن در جهاد نازل شد. زیرا آنان «اگر بیرون آمده بودند جز فساد نمی‌افزودند و به سرعت خود را در میان مسلمانان می‌انداختند و در حق آنان فتنه‌جویی می‌کردند.»[۵] «در حقیقت پیش از این نیز

۱. اشاره به آیه ۲۶ سوره **نحل**.

۲. **شعراء**/ ۱۴.

۳. **عیون اخبار الرضا**، ج۱، ص۲۰۲.

۴. **توبه**/ ۴۳.

۵. اشاره به آیه ۴۷ سوره **توبه**.

در صدد فتنه‌جویی برآمده بودند و کارها را برای پیامبر وارونه ساخته بودند تا اینکه حق آمد و امر خدا آشکار شد در حالی که آنان ناخوشنود بودند.»[۱] بنابراین اجازه پیامبرﷺ به آنان برای ماندن، با هدف آشکار شدن نفاق و دورویی آنان بود و پیامبر این کار را از سر دلسوزی برای آنها انجام داد.

با اندکی دقت درمی‌یابیم که آیه با لحنی عتاب‌آلود پیامبر را ستایش می‌کند. گویا آیه به پیامبر می‌گوید: تو همواره گذشت می‌کنی، عیب‌ها را می‌پوشانی و مهربانی می‌کنی تا جایی که این ملکه پایدار در درون تو، تو را بر آن می‌دارد که بدی منافقان و کسانی که تو را آزار می‌دهند نیز بپوشانی. چنین بیانی لطیف‌ترین نوع ستایش است و هیچ دلالتی بر گناهکار بودن پیامبر ندارد.

یکی دیگر از آیاتی که منکران به آن استناد کرده‌اند این آیه است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾[۲] ای پیامبر چرا برای خوشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟

آنان با وجود آنکه ساختار این آیه نیز آشکارا بیانگر ستایش و تحسین پیامبرﷺ است آن را دلیل بر معصوم نبودن ایشان دانسته‌اند. شأن نزول آیه این بود که پیامبر برای راضی نگه‌داشتن همسران خود، خلوت کردن با ماریه ـ یکی از همسران خویش ـ و یا به قولی خوردن عسل را بر خود حرام کرد و به خاطر آنان از آنچه بر او حلال بود و مایه خوشحالی او می‌گردید چشم پوشید و به عبارت روشن‌تر آنان را بر خود ترجیح داد و از حق خود گذشت نمود. خداوند متعال با شیوه‌ای که در ظاهر عتاب‌آلود است پیامبر را مورد ستایش قرار داده و از این صفت او تمجید نموده است.

یکی دیگر از این آیات آیه ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ﴾[۳] و

---

۱. اشاره به آیه ۴۸ سوره **توبه**.
۲. **تحریم**/ ۱.
۳. **احزاب**/ ۳۷.

آنگاه که به کسی که خدا به او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: همسرت را پیش خود نگاه‌دار و از خدا پروا بدار، و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.

در دوران جاهلیت ازدواج با همسر پسرخوانده را حرام می‌دانستند و از سویی زید بن حارثه که غلام پیامبر بود خود را به پیامبر منسوب کرده و پسرخوانده ایشان گردیده بود، پیامبر دختر عمه خود زینب بنت جحش را به ازدواج زید درآورد اما بین آنها اختلافاتی پیش آمد و زید در صدد طلاق همسرش برآمد. خداوند به پیامبرش وحی نمود که زید نزد او خواهد آمد و درخواست طلاق از زینب را خواهد کرد. هنگامی که زید نزد پیامبر آمد و تصمیم خود برای طلاق همسرش را مطرح کرد، پیامبرﷺ به او فرمان داد تا از این کار صرف نظر کند و پرهیزگاری پیشه نماید. پیامبر وحی خداوند درباره اینکه کار آنها سرانجام به طلاق خواهد کشید را از او پنهان نمود، زیرا بیم آن داشت که مردم دچار فتنه شوند. ترس پیامبر از مردم به خاطر خودش نبود زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا الا اللَّه﴾[1] همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند، و از او می‌ترسند و از هیچ کسی جز خدا بیم ندارند. بلکه از آنان به خاطر خودشان هراس داشت به این معنا که می‌ترسید به فتنه گرفتار شوند.

بنابراین منظور از ﴿وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ﴾ این نیست که تو ترس از مردم را بر ترس از خداوند ترجیح داده‌ای زیرا در این صورت بدین معنا بود که ترس از مردم سزاوار و ترس از خدا سزاوارتر است و این با حصر موجود در آیه منافات دارد: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا الا اللَّهَ؛﴾[2] همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند، و از او می‌ترسند و از هیچ کسی جز خدا بیم ندارند. پس کلمه ﴿أحقّ﴾ در آیه برای تفضیل و ترجیح نیست بلکه برای تعیین است همان‌گونه که در آیه ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾[3] و

۱. **احزاب**/ ۳۹.
۲. **احزاب**/ ۳۹.
۳. **بقره**/ ۲۲۸.

شوهرانشان اگرسر آشتی دارند به بازآوردن آنان در این [مدت] سزاوارترند. نیز این‌گونه است.

بنابراین این آیه نیز مانند دو آیه گذشته در صدد بیان مهربانی نسبت به مردم و پافشاری او در اصلاح امور آنان است و گویا هر سه آیه به آیه‌ای دیگر از قرآن اشاره می‌کنند: ﴿لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾[۱] قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است.

از دیگر آیات مورد استناد منکران عصمت آیه‌هایی است که به فرموده امام صادق(ع) در قالب «به در می‌گوید که دیوار بشنود» نازل شده است، از جمله:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾[۲] ای پیامبر از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر.

﴿الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾[۳] حق از جانب پروردگار توست پس مبادا از تردیدکنندگان باشی.

﴿وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾[۴] و کسانی که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می‌خوانند در حالی که خوشنودی او را می‌خواهند مران، و از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی.

بسیاری از آیات قرآن از این نوعند و بر خلاف آنچه برخی گفته‌اند دلالتی بر ارتکاب خطا یا گناه از سوی پیامبر(ص) ندارد زیرا مقصود اصلی این‌گونه خطاب‌ها آن دسته از اصحاب

۱. **توبه**/۱۲۸.
۲. **احزاب**/ ۱.
۳. **بقره**/ ۱۴۷.
۴. **انعام**/ ۵۲.

پیامبرﷺ هستند که گاه دچار گناه و اشتباه می‌شدند و قرآن کریم به شیوه «به در می‌گوید که دیوار بشنود» پیامبر را به جای آنان مورد خطاب قرار می‌دهد یعنی منظور آیه اصحابی هستند که مرتکب خطا شده‌اند نه خود پیامبرﷺ.

دسته دیگری از آیات قرآنی که مورد استناد منکران قرار گرفته است آیاتی است که در روایاتی جعلی و دروغین به گونه‌ای تفسیر شده‌اند که با عصمت ناسازگار است، مثلاً آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ الا إِذَا تَمَنَّي أَلْقَي الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِه﴾[1] و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد، پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت.

این آیه بیانگر این حقیقت مهم در مسیر ادیان و تاریخ پیامبران است که تلاش پیامبران در راستای دین خالی از دشواری‌ها و موانع نیست. بسیاری از پیامبران امید داشتند که در مسئولیت پیامبری خود موفق باشند و بتوانند اهداف الهی تعیین شده را در جوامع خود محقق سازند و بر دشمنان خود پیروز گردند. به مجرد اینکه این آرزو در ذهن و دل آنان قرار می‌گرفت وسوسه‌های شیطانی برای مانع‌تراشی و سست نمودن عزم و اراده پیامبران و بستن راه‌ها به روی آنان آغاز می‌گردید اما خداوند همواره در کار خود پیروز است و این وسوسه‌های عزم‌شکن و ناامیدکننده را باطل می‌سازد و امید و هدف و اراده پیامبران را استوار می‌گرداند. این معنایی است که از آیه برداشت می‌شود ولی برخی از مفسران و تاریخ‌نگاران روایت‌هایی بی‌پایه و ضعیف درباره این آیه نقل کرده‌اند که پیامبر آرزو داشت آیه‌ای که مورد پسند دشمنانش باشد نازل گردد تا از این راه بتواند دل‌های آنان را جذب نماید. هنگامی که پیامبر تلاوت سوره نجم را آغاز نمود و به آیه ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّي ۞ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الاخْرَي﴾[2] رسید، شیطان برای ادامه آیه این جمله را بر زبان پیامبر جاری کرد: «تلک الغرانیق العلی و أنّ شفاعتهن لترتجی.» آنان همان سفید رویان بلند مرتبه‌اند

۱. **حج**/ ۵۲.

۲. **نجم**/۱۹_۲۰. به من خبر دهید از لات و عزّی، و منات آن سومین دیگر.

و به شفاعت آنان امید می‌رود. و پیامبر نیز آن را به زبان آورد. اما چنین چیزی را حتی به یک انسان مومن نیز نمی‌توان نسبت داد چه رسد به بزرگترین و آخرین پیامبران چرا که چنین ماجرایی در واقع نسبت دادن کفر آشکار به ساحت پیامبر است. چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله آرزو کند که خداوند آیه‌ای در ستایش بت‌ها نازل فرماید در حالی که ایشان در طول زندگی خود درصدد نابودی بتها بود و در این راه از همه چیز خود گذشت. سوره «کافرون» که نمایانگر جدیت کامل پیامبر در رویارویی با مشرکان است دلیل خوبی است تا این ادعا را باطل سازد و جعلی و تحریف‌آمیز بودن آن را آشکار نماید. آیه‌ای که در ادامه آیه مورد بحث آمده است نیز این تفسیر ساختگی را رد می‌کند: ﴿إِنْ هِیَ الا أَسْمَاء سَمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُکُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ﴾[1] [این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است.

بسیاری از علمای بزرگ اسلام از مکاتب غیر شیعی نیز این روایات را انکار نموده و ساختگی بودن آنها را اثبات کرده‌اند مانند ابن حزم اندلسی[2] و قاضی عیاض[3] و قسطلانی.[4]

والحمد لله رب العالمین.

۱. **نجم**/۲۳

۲. الاندلسی، علی بن حزم، **الفصل فی الملل ولاهواء و النحل**، ج۴، ص۲۳.

۳. القاضی، عیاض، **الشفا بتعریف حقوق المصطفی**، ج۲، ص۱۲۸_۱۱۶.

۴. القسطلانی، احمد بن محمد، **المواهب اللدنیة**، ج۲، ص۸۶_۸۵.